وجعلناها رجوماً للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

الحمد لله والمنة که درین زمان میمنت اقتران این هردو کتاب فیض انتساب
در رد مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب مردود اولو الالباب

المسمی در متن

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

١٢٩٤

ملقب به

١٢٦٩

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

در حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

المعقول والمنقول حلال مشکلات الفروع والاصول

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی عمر الدین صاحب
باهتمام تام وسعی مالاکلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد محمد اسحاق

در مطبع سول ملیٹری ... طبع محلی گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احق الحق و ابطل الباطل

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین
الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی شفیع المذنبین
بالیقین محمد وآله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه و
بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه ودو باب مقدمه در کیفیت
حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در مکاید
نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها یطلع
قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها وفتنه باشد و از نجد خواهد بر آمد است
شیطان ظهور این اعجاز بدین نمط از گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بوفات
سلطان عبد الحمید خان وتغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت و
برهم شدن قوانین وضوابط مرسومه آن دولت وفساد رای او در تمشیت امور ریاست
وقلت واز روش بیجا باولاد سلطان مرحوم وعدم مراعات واجبات باعساکر و
رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع وقتل او از دست سلطان

السلام علیک ایها النبی الرسول الرحیم ...

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنهٔ ۱۲۲۲ تسلط سلطان مصطفی
چندماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک دائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند نسبت بلاد و در دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمینا عدد شان به دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتد به
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و هدایا و نذور غیر معینه خاص از آن سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان دین دار تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی در بارهٔ تادیب و تنبیه کدام طایفه یا عزل و امضا فرماید لشکر را سر بر خط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و بسبب این وجوه
اختلال رو نمود بلکه فیه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام بر سم شوکت
و سطوت شریف در هم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطر خواه یافته
از هر سو سر بر آورده و سنگر ملک گیری افتادند فتن عظیم و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که مثلیث در میان حجاز و عراق

۴

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین گشته از ان روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبدالوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز آبا و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبدالوهاب بوادی
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و خلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد و چونکه این
امر موقوف بعساکر و خزاین است و از ان چیزی بدست نداشت در ین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش
کنگایش نموده رای خباثت انتمای همه بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای خیر خواه ایشان فکری غیر ارشاد و پیری و شیخی و دینداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق استجماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزائن بی شمار
و خالی از لشکر جرار واقع و در قرب و جوار متصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت با هم کار همه بر هم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه [illegible] برین
امر خوانده شیخ عبدالوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده تمامه خلایق آن ملک را بدوام اطاعت و انقیاد آورده و در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه [illegible] عام نموده داعیان را بالای اطراف را کجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه جباره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صالحات و
نصب قضات و داوری و خطبه بنام سلاطین زمان و تنفیذ احکام شرعیه و

واحکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض بلا
نام هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم و از خواص او که درین کید همداستان بودند و آخرا همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست
مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و بجمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعینا نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه تعین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای سنه اجلاس امامت
که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کمین فرصت باختراع مذهبی که از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام بیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبیثه طوعیه
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث مسندا ورده بد مذهبان
پیشین و دعاوی مخترعه را باوله تراشیده فکر عمیق مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

خود سیاه ساخته محمد نام پسر شیخ تمیم مقدمه و بسطی و تفصیلی آن رساله مختصره و لطفی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت تلخیصش تکفیر و تکذیب تمام امت مرحومه قد لبس اینکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروه بکراهت
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مختلط ساخته و آیات و احادیث که از احادیث اصلا مناسبتی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان اینهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار و متبرکات اینها است نسبت
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معبر تجبا گرود و چند نسخ آن کتاب بخلفاء راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار قرار نمود مارقین مذکورین
بحسب فرستادها باظهار و اعلان مافیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن
نهادند و نهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامی و اخبث
ذریت آن ناعاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ در اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال او لعین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات باهم مگر کسیکه در قرب زمان اختراع دین جدید دران بلاد رسیده
و از چشم و گوش آنهمه ماجرا دیده و شنیده در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نموده
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد یا بجمیع قبائل عرب پردازد و سر حد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار رو باز بهر گونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه او لعین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و برگزیدگان

زجر فرموده اینگونه کلمات مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا سود با نموده تا
مسعود وردوا از این سو بشنود باز مردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نیست شریف همان جواب
رسید بر که متبع سنت را بدعت مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب هیچ محرمات و کبائر
پردازد و باین شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته الغار بطایف رسیده دفعة
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که در باره مقابله و مزاحمه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه وجهی می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
که سر بر تن کسی نبوده یورش از هر چهار طرف بر طائف نمان از اطراف که تفنگی یا خشت
دوم راست کردن دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از بیطرفی
سفاکی را که اول مشق بود بمزاحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزی بر اهل بغداد نرسیده و زاید از آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
گماشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند الوقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته بود که وجهی
نبود صرف بالصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم که در ما قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طائفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با دشان متفق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طایف سراسیمه و خایف
در غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از ممر نبودن فوج تحت خراسان و وصل و منوز و عین سیه
که شاید اهل طایف باری قتال و باعث جدال شده باشند و برین ظن مطمئن که در طایف
گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با نجدیین بیت الحرام نمیدهم در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردید چاره
کار غیر از فرار ندیده افتان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید
آن اشقیای اگر کسی بمقابله و مزاحمه برخیزند از چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی
و سفاکی و بی دردی ایمان خونریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها را گذاشته
برخی بر جبال متفرق گردیده و بعضی پناه بمسجد الحرام بردند آن اشقیاء تعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبه زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل یارای
نمیدهد و بهمان وقت قفل خانه کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ماقبل زمان حضرت
ختمی رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده و بار از منه متاخره آن معامله و ایجاد و تزاید مانده آن اشقیاء از خانه کعبه
بتمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مرحوم و کارخانجات حرم تصرف نمودند و چیزی نگذاشتند
آن وقت حکم فرستادند که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود آباد شوند مگر دست کسیکه سلاح بینند کار او تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم مقبول
تمام عالم بود و هیچ نفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان محل دغدغه است
با انتشار این حکم از اهل بیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت هر سو راه گریز یافته آواره
گردید هر کس که بدست آن اشقیاء افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

از سکان بلد امین بخانهای خود که از جمله اثاث البیت جاروب و اوه یافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت
گیرید جائیکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت نبات را بریدن
و کندن و برگ او ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجا است که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده بازگشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند راست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین واین سفاکان بیدین واین بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده بمدافعتی و مزاحمتی بآنچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین
برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از آن وقت عبادت گاه و زیارت گاه کافه مسلمین بوده اند
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنه مقدسه و تبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکور
و اتخاذ بعضی ازان که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی ازان اشقیا بآلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهای بران فراعنه گویا
که عصای موسی بود دم زده همه را از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد وا دون آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۹ و سنه ۱۲۵۰
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم
معتدی را با فوج اظلم و را آنجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه بحجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود از انجمله بکربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود بعمل
آورد عجب و غریبه او بسر حد رسید ترقی نا بر جده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق ها
مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب
توپ بنهایت خائف و هراسان و در شمشیر زنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زمانی ممتد گذشت که
غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مروباضدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه بخمس جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ تخت نشین گردیده بتایید ذوالجلال والاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بدریافت حال این کوچک ابدال دجال
امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل خناء نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بدنهاد بواقعی دیده و متنفسی زنده نگذارد محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعتش بتدبیر توامان حکم نمود و آن شهسوار یکتای میدان کارزار نایره
هنگ و دریای جهانگیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بر کشتی و خاکی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بهمراه ابر متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه
ایست واجب النسیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلادین بلاد و اطمینان ملاعین از آن نمایز

فتوای علمای مکه که یک روز قبل از نزول بلای این سید درونان مرتب گردیده بود و در نهب خانهٔ
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت محمد عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد و
تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافهٔ اقران و اماثل فاضل همه احواله بر آنحضرت کردند بهمان وقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکة حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود
از همه تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو بر آیهٔ کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر براین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بی اکراه جبری و اگر اجی بیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیا تا مفصلاً نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که اورا کشاده در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بند اغیر وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر گویند و عقیدهٔ ترا
مسلم داریم پس تنقیص تا صحابه از کفر نجات نمی یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن الشیطان ثابت نموده ملزم و محجوج ساخت بالآخر
باصغای این زجر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیدهٔ اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و صولت ما میدانی اینک حق سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زبان فقره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در همین گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری و درا و
اصلا نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

11

در صحیح بخاری و مسلم … ابن ابی لیلی

قال لقینی کعب بن عجرة فقال الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم فقلت بلی فاهدها لی فقال سألنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت فان الله قد علمنا کیف نسلم علیکم قال قولوا اللهم صل علی محمد …

روایت است از عبد الرحمن ابن ابی لیلی که گفت ملاقات کردم کعب … پس گفت آیا هدیه … شنیده‌ام از … پس گفتم … پس گفتم … رسول … اهل بیت … تحقیق …

هم بماندم از گوشش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده و چند تکرخود افتاد و وذات حضرت شیخ که

حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر

ابراهیم پاشا از منیع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بود و دوم آن روز کل طائفه خبیثه

ازنکه منتشر بودان گردیده بعده رسیده برکنار دریا خیمه زده و ابراهیم هم همان روز قبل ورود این شقی

و جوشش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده

کرامیر مراکب لشکر بحکم رسانند تا نصف شب بسبب بندر دیگر اندیده بفاصله لشکر و …است

لنگر ساخته تمام فوج را برزمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه آنها از بندر جده رسانیده

قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گولهای بر لشکر خبیث بیکر نماید و فوج اسم

برزمین رسیده آرام کنند بایلغا نیمی بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ برادوبارشان بزند

و نیمی بجانب دوری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده مانند هرگاه که روی فرار بدان سو نهند

آنوقت تلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان

ترک بیرون قلعه قدم نهاده همینکه توپها را است کرد مراکب از بندر ضرب تلک شروع

کردند از ین طرف ابراهیم آتشباری نموده تبل با حرکت از ین صدمه که گاهی ندیده بودند مخالف

از آب آتش میبارد و تقریب بخیال نمی اید که چه کنند و از طرف جده هم عذاب النار

پی در پی میرسید از ره فرار پشت نموده همینکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیمه شان

رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده ان مکار ازپشت خود گرفته که قلب لشکر رخ مخالف

را از ضرب طپانچه گولهای پشت بدل کرده دادازین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر

میمنه که دریای شور همی غیر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان جنس سوزی شروع

نمودن از بر سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلبه تشنگی بر لب آب رسیده

بعضی با آتش سوخته با آب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف

بود والحمد لله سو … ن معدود و راه گریز یافته راهی نجات و بدا احمد کلاهی همانوقت حفره

هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم خود بنفس نفیس متوجه بمکهٔ معظمه گردیده و امیری را بطائف تعین نمود و عسکری را سوی
مدینهٔ منوره ساخته مگر تا رسیدن اتراک در ینبع مقام نامی و نشانی ازان لیام نبود و همه
مصطفی بانه مستقر خود شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده منتفی را ازان اشرار در تمام دیار نده نگذاشت و تمام اسباب و سامان منهوبه را از انجا
بمکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید و از اموال تجار و رعایا هر که مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود و جنس و نقد مملوکهٔ نجدیان که در جهاد بدست آمده همه را بر سکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی آنشنی درست گردیدند و در قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح بنادر یمن رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
بادشاه یمن که از همه تغلب و عصیان وزرا و امرا و کار آن سلطنت از چندی برهم و پریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین برداشته برنجا و حدیده
که از کبار بلاد و بنادر یمن اند جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید و از انجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت و نجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست و خلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را زیر حساب آورده حکم بادشاهانه جاری نمود بعد ما جرا تا بسیار
همه مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرائط معینه قوت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام وغیره همه انتزاع

نموده دیگر با شایان فرستاد و بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی

بنا دمین رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود را امیر المؤمنین

لقب نهاده جهان و تیره تیرهٔ نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت

نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود و مردم صحرائی از

امور ظلم و فسق محض ناواقف فقیر را امیر المؤمنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود و قریب شانزده داشت تا

صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان

بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المؤمنین

نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نموده فتنه و آشوب در راه

دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار است برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و

روادار اذیت شخصی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر

و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت و الحاصل نجدیه حکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نموده امروز در

تمام ربع عرب از حجاز و شام و یمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن

مذهب و اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظمهٔ اسلامیه متعلقهٔ ممالک روم و

شام و مصر وغیره هم بر تقیه گذرشان محال است آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ ... بن نصر الله

الاتفاق التقاط افتاده تا کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه

عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بجرم

و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیده مولوی محمد اسمعیل برادر زاده شاه

صاحب اسیر گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم در آن ایام از نوکری

محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب

را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد

ساختهٔ خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین خصوص کتاب تالیف ساختند

صراط المستقیم نام ملخص اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب در مبدء فطرت مخلوق شده بناءً علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان از مبدء فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از بین بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملاً در مبدء فطرت مندرج بوده به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب ﷺ خرما بدست مبارک خود خورانیدند
لعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند بهمین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد از ان روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از ان طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یک را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمیه انجامید
اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه بایں طور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در ما بین روحین

مقدس بین مانده که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمام بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند
تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هر دو طریقه نصیب ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدا حصول نسبت چشتیه محقق شد بعد مدتی حق جل و علا بتوسط حضرت اعتنام
نسبت چشتیه ارزانی داشت هذا الملخص مقالی حالات خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه تمهید طریقه شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خداست و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن بنبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشریت و وصول روح
الی الاصل میکند پس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست
بفرق میکرد و میان حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ما سوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج بنهایت نفرت میگیرد **افاده** سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استقلالا نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر تصریح فرموده که اگر حق جل وعلا دغیر کسوت شم شدمن تجلی فرماید آنچه

مرا بار و التفات در کار نیست افاده چهارم ازجمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره

افاده اول از بدایت رابعه از ثمرات حب عشق شاهد جمال حضرت ذو الجلال و محبت معیه

ذبعت مکالمه و مساهره بدست می آید افاده دوم بازچون تا بد توفیق دست این عوضی ابتهاج

مشاهده را گرفته بالامی کشد بمقام فنا و بقا لظهور می آید رد ربه تا الحق ولیس فی جبتی سوی الله و این سر

نیز بید **ایضاً** و از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن **ایضا فیه** چون حسب یمانی بکمال خود میرسد

آن شخص را در کنف خود گرفته در زیر سایه کفالت خود داده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود می سازد

ایضاً فیه صدیق من وجه تلمذ انبیا می باشد و من وجه محقق در شرایع اگر ذکی انفعل است فیض نور جلی را

بسوی کلیات حقه منعقده در حظیره القدس که برای تربیت نوع انسانی عموماً تعین گردیده او را

رهنمونی میفرماید و آن کلیات در ذهن او علی حد الموردالاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات

از آن کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو بواسطه میرسد بواسطت نور جلی و بواسطت انبیا پس

در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم می توان گفت و هم استاد انبیا هم و هم طریق اخذ

آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا وحی

باطنی می نامند پس فرق در ما بین این کرام و انبیای عظام با قامت اشباح و منطان حکم و معوثیت

الی الامم هست و بس و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با خوان کبار بانسبت ابنای

کبار با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان

نشود و گو که جهلای اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت تعبیر میکنند

و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده به حکمت نامند و عنایتی و لایق

مخصوصه که درباره انبیا مصروف شده و ایشان از سبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال

خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع

ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت عظمت و عزت

نصیب این حکماء ربانیین میشود که آنرا وجاهت گویند و لا بد او را بعینها نظیر مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز میکنند و ایضاً فیه و حضرت مرتضی را که نوع تفضیل بر شیخین هم ثابت و آن بجهت کثرت اتباع ایشان در وساطت
مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا بوساطت ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است
که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست **ایضاً** فیه ارباب این مناصب فیها ماذون مطلق در تصرف عالم شهادت (؟)
میباشند **ایضاً** فیه کار این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملاء اعلی ملهم شده
و از اهل (؟) این تکوین معدود اند پس احوال این کرام را بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **ایضاً** فیه برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و اطلاع بر آنها میفرمودند شغل دوره کنند پس از نیت
آن شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر تمام نماید و احوال آنجا دریافت نماید با اهل آن مقام
ملاقات سازد **ایضاً** فیه برای کشف وقایع آینده اگر بر این طرق متعدده نوشته اند **ایضاً** فیه بعضی را از بسیار
اینکه مراقبه خواهد کرد نصیب او آن خواهد یافت که از افقیت مراقبه کنند و کمال رسانند شان ازلیت (؟) جلوه گر خواهد
بود و هرکه مراقبه معیت بجا آرد شان احیا ظاهر یافت **ایضاً** فیه اسباب این کمال و ثمرات آن اصطفا و اجتبا فائز شدند
[illegible] بکمال ... النفاق و بر آنها (؟) و استحلال مشکلات ... اگر [illegible] سیئات
[illegible] و اجابت دعوات [illegible] مقبول گردیده [illegible] در شان
اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت در اجابات حاجات میشد لکن بنابر آن می گشاید الله تعالی دعا حال ایشان
قبول میفرماید ایشان را بالای سائر خلفا بر حاصل قربت طلوع میسازد که این امر مخفی الی حین نیامد ایشان فضیلت و مقامات
قلبی ایشان متحقق گردید و انتهی نیست نمونه از خروار سے و اندک از بسیاری که سطر سری از
کتاب صراط مستقیم اتفاق النقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد
کرده اسماعیل در تقریر نقل تحقیق تذکیر و در مکاتیب مرسوم التحریر بوده اند چه شرح دهد بالجمله شهرت
سید محیط سواد گردید و در خلفا و عامه در مریدین تظهور رسید مگر بسبب دعاوی
خوارق و مبشرات و افواه و عمود مناقب جلیله بر پرده تمهید مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق

بر کاملین سابقین و تفسیق جهلا و لیالی با صحن و امثال فی الک العواتت مردمرا گونه تردد دی بخاطر گرشتن
اغاز نهاد و شاه صاحب در همان قرب داعی اجل السبک گفتند در اثنای رد کتاب التوحید نجدیه بملاحظه مولوی اسمعیل
گزشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخت مولح واعظ زبان روشن اند اختلالی فی تشهیر این مسلک پرداخته کتاب التوحید را
بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده باز در هندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که دعاة و دعاة و خلفا و امنا شان
در بلاد منتشر و محرک فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقاد آن وآن کتاب فارق در کفر و ایمان و زریة
اسمعیلیه بمقتضای آنکه بر که آمد بر آن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاده
تکفیر و تفسیق علماء امت مرحومه سبب طعن و تشنیع بر انبیاء و اولیاء الله بمحض شینه که حدی ندارد مدار وعظ
بر همان اوراق سیاه هندی زبان بدست هر کسی افتاد و مجلس وعظ گرم نموده هر مسئله که پیش آید در حکم
آن محتاج بنقل و سند نگردیده سر کل و کور و زن و شیو سکان بلاد و شهر تیه که در علم حدیث و تفسیر سیر خبر ایشان
ممارست نداشتند و کتب این زن هم کیبات کمال خاندان شاه صاحب بن علوم معلوم بدین حساب اکثرا
درین خارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه مستحق شد که صاحب آن طریقه هم بتدی از زین پیش بهانظر نق را
سالک و بهمان مسلک تا یک تقریة الایمان را با صراط المستقیم بسنجیدند و بنهایت رنجیدند و عاقلان
بنهایت خندیدند که گوئیت سکنی گاه مسجد بنی است ؛ از مذهب تو گبر و مسلمان گله دارد
ایاآت شور اشوری یا باین بی نمکی کجا آن فرد تکیا این تر بط نعود باشد من هذا الاباطیل و الاذا النظادین
نوبت بیعوج دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم دانشمندان سمت بازنکان و مریدان شاگردان
شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان در آویختند که ما و شما بخیر اسلاف
بمعیت و تبعیت آن حضرات امور یرا که ثواب دانسته میکردیم و شما هم در آن ابواب بر همان نهج
نوش میداشتید مردم را تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردید از چه رو است و مولوی شمس الدین خان
صاحب مرحوم که در آن زمان از اتقیا و اولیای شان بر جمله مسئله از آن آن ورود باشد مسلم و مقبول بود
اوّل در تخلیه بذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که فساد فی الدین و شق عصای المسلمین جائی مستقیم فیا صواب الحکم

معروض الاحقر اینست که [illegible] مخالطت باعث خلش و شک و شبهه مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
علما بالاتفاق به کتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقائق حق پرداز بهمه بنای شقاق
و نفاق برهم زنند و تواجماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ براندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبدالحی و مولوی اسماعیل بخوف [illegible] و مقاسه عمائد جدید رو برو [illegible] خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در جامع مسجد باتفاق مولوی محبوب الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اماجد علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص و عام در مسائل متنازعه
الزام داده [illegible] و مشکوک ساختند که غلطی شان بر همگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدرالدین
خان صاحب برساله اصلاح [illegible] آمد مولوی [illegible] در راه آورد که اقبال تحقیق و رجوع [illegible] و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند فاما بعد از قلیل باز
برگشته در فتوی و بعض مسائل [illegible] مهر و دستخط مفتی صاحب [illegible] گردیده و همدران قرب مولوی [illegible]
صاحب بر و شناعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود [illegible] و مولوی اسمعیل برگشته [illegible]
در [illegible] نموده انجام کار [illegible] بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی [illegible]
رفع [illegible] مهر و دستخط علما [illegible] گردیده در اطراف و اکناف شائع و ذائع گشته چون وجوه [illegible]
و طغیان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایام قدیمه بود درین ایام [illegible]
مستور [illegible] مشهور گردیده رنگ دیگر پیدا کرده و غلط در دعوت [illegible] بغزا و شناعت [illegible]
[illegible] و عامه اهل اسلام [illegible]
[illegible] جان و مال حاضر گردید [illegible]
بافغانستان رسیده و سید احمد را امیرالمومنین ملقب ساختند قوم افغان که مبادی [illegible]

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع ایشان گردیده دعوی کرامات و ادعای

معجزات بغایات و پیشین گوییهای بی نهایات زیاده تر موجب ابتهاج مردمان گردیده که فلان بسال

فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رجعت سنگرهیس کفره بدست عامل امیر المؤمنین کشته خواهد شد

و نماز عید فلان سال امیر المؤمنین در مسجد [illegible] خواهند خواند و فلان روز فلان ملک تصرف خواهند

و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک و بعض آیات النصر المتناهیة

بالآخر بجو و لاتی مفسدین شروع تقاتل از جانبین سر گردید [illegible] تفنگ و در [illegible] امیر المؤمنین

با [illegible] بمار فرار [illegible] اختیار نموده ز سپس فرار کفره [illegible] [illegible]

گو [illegible] [illegible] عیان گردیده [illegible] مقابله [illegible] [illegible]

[illegible] نموده به سبب قتل مسلمانان [illegible] [illegible] گردیده

[illegible] استعمال سیف [illegible] [illegible] گرفتند [illegible]

و جا [illegible] طاعت و بیعت آمده مرتب فرمانبرداری [illegible] [illegible]

اهل خاطر گردیدند [illegible] قوت و شکست [illegible] [illegible] گردیده [illegible]

هر [illegible] حالا پرده برداشته اعلان احکام دین [illegible] [illegible]

[illegible] عقلا [illegible] نمودند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

میخواستند [illegible] پیش کنره [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] لیکن [illegible] [illegible] [illegible] ساختند [illegible]

فا [illegible] وقت زوال [illegible] [illegible] افغانان [illegible] [illegible] [illegible]

فتح خان [illegible] [illegible] امیر المؤمنین قرار یافته بود [illegible] [illegible] [illegible]

تجاوز از حد اعتدال و تعرض [illegible] جان و مال و اظهار احکام دین [illegible] [illegible]

دست رفته که نام و ملک [illegible] [illegible] است [illegible] حال [illegible] [illegible] تمام

٢١

پیروان میرسانید بعد انطفای نائرهٔ فساد هر چه مقدر است خواهد شد چنانچه امیرالمومنین و مولوی اسمعیل
وغیره چند کسان را از حدود آن ملک باختیار ما در گذرانیده بملک خود معاودت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که درین حال غدار جماعتی بر امیرالمومنین تاخت آورده کسی
میگوید که افغانان بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فنا شتافتند
و اکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک پنجاب و آن صدمه که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بود داشتند چند وجوه
سکه در آن حدود نبود و حالا اتباع سید احمد را مذاهب مشنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
رجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قائم است
مگر از خلق مستور و هر که از خواص و عوام میخواهند ظهور میکند و بشارت تمام میفرستد چنانچه این قسم
مرده را از چشم خود دیده ام و نزد اکثری از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی سفها
رد در آن ملت اجماعا مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر
خدا و رسول است الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان
دین به اضمحلال انجامید و داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود و منظر همگنان
نگردید [illegible] مسائل [illegible] پرده [illegible] جلوه کنان نیست آغاز و انجام و بیان در
[illegible] تجدید [illegible] داشتند با فقدان [illegible]
خصوصی [illegible] شان [illegible] که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تشیع [illegible]
و تقلید [illegible] می نمودند [illegible] و با هیه باظاهر قیه ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب [illegible] و کسانی [illegible] تشیع ظاهریه هم ضرور است اصلش اینکه
[illegible] محدث [illegible] و سوسه شیطان مبتلا گردیده قائل بخلق قرآن
و حدیث [illegible] رساله در رد قیاس املا نمود [illegible] هر چند فهمایش کردند که قیاس را
رد می کنی [illegible] قیاس کنی آنچه [illegible] است فاما فائده نداد و بالآخر نوبت سرزنش از
هر جانب رسید [illegible] و کار [illegible] را محکم گرفت هر جا که میرفت همان حکم [illegible]

و شریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او باشند
رد وا خراج کردیدند از انجا آمده ببغداد و قصد حضور مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام بتمام
باوراک حال سوء عقیدت او بمحفل خود بار ندا د پسر امام احمد عرض کرد که او ورا انکار میکنند
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از و حالش بمن نوشته مگذارید او را
که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که بودیم نزد ابو زرعه پس گفت عبد الرحمن بن خراش
که داود را فراست و راق داود از ابو حاتم نقل کرده انه قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی و
ساوسه وخطرات با لجمله بسبب وفور کاملین که در قرب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
سلسله فساد داود طول نمود و بسعی واهتمام علمای اعلام انا با عتبار نیز افتاده در سنه هجری
این جهان را بدرود نموده لعد حتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود اعتقاد حقیت امامت بنی امیه و فرط عقیدت با ناصبیین و یافتن ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخت و دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر
ائمه دین فروگذاشت ننموده و کتب عدیده تصنیف کرد هرگاه خبث باطن او ظاهر گردیده علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را بزیر حساب آورده و کتب
او را جمیع پیش کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میان صحن آن کتب را چاک
کرده باتش سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم بر تمام خلق ظاهر گردیده تا ما و از عقیده
فاسده خود باز نگشت و در سنه فوت شد و غزارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرأت کثیر الاغلاط
و خیلی بی احتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را خاصه تتبع نمود و عبد الحق بن عبد الله
انصاری هم کتابی نوشته مسمی بالرد علی المحلی نهاده دیگر اکابر هم در اغلاط و اوهام ابن حزم تحریرات نموده اند
بخوف تطویل از نقل آن اعراض نمودیم حال فحش و بد زبانی و بی ادبی و گستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان
ابن حزم سیف حجاج شقیقان زبان زد کافه انام است و را حت فرامیر غلو تمام داشت و در این خصوص رساله
تصنیف کرده بر ...

در عهد خود اخراج دینی جدید نمود و هنگامه گرم ساخت پس از اثبات تجسیم و غیره ملاحده هم تابع
او برخاستند و کتابهای عجیب تصنیف نمودند اجابه آن مفسده منقطع گردیده و حدوث فتنه
ابن تیمیه در شهره آفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و نماز در این سفر باید تمام کرد که سفر معصیت است و نبایست دراز کرد آن شقی درین
باب هرچه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است ریشه و این کلام منتج ابلاغ گردیده
در حق [illegible] و تجسیم را [illegible] الله تعالی [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] درین [illegible] مذهب اهل سنت را [illegible] را بضلال
[illegible] و تحقیر [illegible] شدن و اغتراز [illegible] تکفیر آن حضرات و مخالفت
[illegible] در فقه شعار [illegible] ساخت صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
[illegible] شیوع نمود بعضی اشرار بد اطوار [illegible] فتنه [illegible] انقیاد او پیش آمده در بلاد
[illegible] طرف [illegible] الله تعالی علما [illegible] و فضلای حقانی
متوجه [illegible] ابطال [illegible] تقی الدین سبکی
[illegible] بر ضلالت [illegible] و [illegible] بود [illegible] هفوات آن
شقی [illegible] بنسبت [illegible] کمال الدین [illegible]
و [illegible] گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
مصر [illegible] مجلس منعقد گردید قضاة و مفتیان [illegible] حاضر گردیده قاضی القضاة زین مالکی
[illegible] کلمات مضطربانه [illegible] قضاة خارج از [illegible] به
زمان [illegible] قضاة [illegible] رشید [illegible] سلطان اکناف و اطراف [illegible]
[illegible] مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده فتنه
عظیم [illegible] حاکم کردیم [illegible] عقد قضاة [illegible] مفتیان اعلام [illegible] فقهاء [illegible]
عقد [illegible] ثابت شد درین مجمع [illegible] نسبت کرده شده بود

و منکر بودن معتقد او پس بهر که اتباع ابن تیمیه جواهر کرد منبر اعلام رسید این عقیده به منادی در جامع
خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید بعد مدتی از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف
اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در رد و بر وی جماعه از اعیان علما اقرار کرد و چند سال بعین و تیره مانده
با جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگو
خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمه شفیع الامت صلعم خلاف حق علی بر زبان می آرد
پس مجلس منعقد شد و محبوس گردید و وقت عود دولت ناصر باز توبه نموده رهائی یافت بشام رسید
در آنجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه فتاوی بحکم علما جاری
گردید که من کان علی عقیدة ابن تیمیه حل ماله و دمه آنوقت فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه
او ست ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اولیا الامر فالله تعالی امر بطاعة ولی الامر و طاعة
ولی الامر طاعة الله و معصیته معصیة الله فمن سخط امره و حکمه فقد سخط امر الله
و حکمه ثم علی و فاطمه ردا امر الله و سخطا حکمه و کرها ما رضی الله ان الله یرضی بطاعة و طاعة
ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله و الله یسخط بمعصیته و معصیة
ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله و کره رضوانه انتهی
هذه الخبیثة الکافیة لاثبات خباثته و خبث من ملحه و قلده [illegible]
واضح باد که اکثر ظاهریه ملعون از نصب خروج هم داشتند نه بطور نواصب عراق بلکه بطور نواصب شام که خلیفه
ثالث را مغفور ندارند بلکه برای شان خون عثمان خلیفه مظلوم را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت را منحصر
تا همان وقت منقضی شده و ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه و ملک عضوض و وقت هلاک امت و زمان شر [illegible]
پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردیده و اکثر این ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه سبحان [illegible]
عراق را که آن ملاعنه بان دلائل کفر میکنند در کتب خود بعمل تنقیص و تعریض بخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
نقل میکنند و اما تصریح باطلاق لفظ کفر نمیکنند و گاهی بعضی کلمات مدح هم ذکر میکنند لیکن در هر باب خلافته و
سجایای موافق مذاق خویش سند هم نمایند و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین [illegible]

کتب بجاهای متعدده و بیک دیگر متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف
گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریان و خلیا فته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود لیکن
از آن بطور آنموذج نگارش میرود در انتباه نوشته باید دانست که قبل مائة رابعه مستقلان اند و بلکه امراء و بعد از
آنکه نظر بر اتباع صاحب شریعت دوخته و مطمح همت معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهد بن محمد تبع را
رواة دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و تخریج بر قول کسی و مقید بودن بر روش دیگری
موقوف داشته کما کان حال القرون الاولی و حال جماعة من المتأخرین متردد است در
وجیال در آثار احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند و براجح اخذ می نماید و در باز احوال تکلفات
باره و متاخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن را بعض وجوه مرویه و چشم پوشیدن
از بعض آخر رسانید الی آخر ما قال بر معرفت قرون اولی واقف میشود انتهی و ایضاً فیه فقهاء له
متعاضد بست و مسالک منتشر و اکثر متاخران را در اختیار مذهب فقهاء و محل بیان اختلاف است
اکثر متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست
داده مانند سعید چو ربطیه باشند و این راه مبارک است کسی را که علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد
و در مدارک علم خوض نکرده بیک شبه که کی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر
اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف
کتاب و سنت است دست از تقلید در آن مسئله باز دارند و تقلید در آن مسئله کسی کنند که قول او موافق
کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال و ظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود
همگان را انکار نکنند و دیده و دانسته را بجهل مرکب نادیده و نادانسته نشمارند و اگر این شرط فوت شود
در قول منتهی شوند ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا
علی امة وانا علی آثارهم مهتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم اولو
کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشتباه
و رقتم لذ شکال که در ساخته و مخاصمه سهم اعلی نصیب ایشان شده است اما در حدیث تجری ندارند

٢٦

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث در توسیع روایات
قدح ادنی یافته اما در علم مناظره و مجادله و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد ازین همه ما مردم
از ریزه سر دو خوان تناول نموده ایم و کاسه سر دو فریق لیسیده ایم پس عجب نیست که در صورت اجتماع
امری ظاهر شود که در هر واحد تنها موجود نبود ـــه از این افیون که ساقی در می افگند ❊ حریفان را
نه سر ماند نه دستار ❊ انتهی و هم دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل
اجوبه آن نوشته است انصیت آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه و بافیه و این بنده اعتماد
ندارد و برین مقالات ما که اعتماد و بند و بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضاً فیه مقرر است که بکثرت اتباع
ثواب بنو عم میرسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشان اند و از ذریه
مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی
اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی و ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار علماء
پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشاء اسمعیلیه و زیدیه و امامیه
گردیده و در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر همه نیز خود
بر باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیره
ایشان و بعد از ان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام
رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام الناس
و اعلیهم هیچکس از ایشان خروج کرده و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه اصحاب مرتضی مختلف
شدند در فهم کلام او و بدان سبب مذهبها نهادند مثلا بعضی ازوی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان رض
جمعی از کلام وی بر ضد اقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه چنین
در هر حادثه مشکله از فقه و میراث مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی شنیدند و
در تلفیق تحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق رض در اکثر احوال همین یک
مدعی از کلام او فهمیدند و بر وی مختلف نشدند و در آنچه رای او دست متحیر نگشتند فاروق خود با تیغ

وبیان نموده است چنانکه گفته ان القصید هکذا وعظی راسه لی حاجبه وان البر هکذا و
لفف راسه والقصة فیه ابیات تاشیر احوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند هم
بسته ظاهر که سبر لقفه است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را باین بود وطریق
بود چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند ونفوس ایشان سر برآوردند
ودر مسئله اثبات خلافت معه از تحکیم حضرت استیفاء قصاص ذی النورین هرچند تقریر مطول ترشد
مغلوق‌تر گشت وشبهات بیشتر درمیان آمد لاسیما از صحابه هرکس از رای خود برگشت والقصة
بحینیع حوسه سال بود تجرد باوجود آن همه مدافعات ومنازعات کشش وکوشش که سالی از
هرکس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیج ثمرات نگردید که مجالسش تسلیم ندارد ودر کتاب ازالة الخفاء عن خلافة
الخلفاء نوشته ومما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال
ولنا برای استدلال بدین توجیه صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات وقرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق وقرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از ان اختلافها واقع شد وفتنها ظاهر گردید انتهی والقصة فیه واز آنجمله حدیث ان
الخلافة بالمدینة والملک بالشام ازینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود ودر خارج غیر خلفاء
راشده در مدینه اقامت ننمودند والقصة فیه واما تعیین زمان خیر پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة او ست وثلثین او سبع وثلثین فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین عاما مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در خمس
وثلثین حضرت عثمان مقتول شدند وامر جهاد برهم خورد بار در زمان حضرت معاویه امر جهاد قایم گشت
واز ان تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی القصة فیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خیریت حال مسلمین پیش از فتنه وشریت حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند ودرین باب استفاضه نمودند
بوجوه بسیار یکی آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است
از وجود جهاد وغلبه دین حق بر ادیان کلها واتیلاف نفوس واجتماع جموع بر خیر ولهذا لفظ است

۲۰۱

جامع انواع شرور را که عمده آن انقطاع جهاد هست و وقوع فرقت است درمیان مسلمین چهار ظهور کنند بطریق وقوع قتال درمیان مسلمین فرزند پنجم استقلال خروج بباطل انیکه ستوده است و استقلال غیر تاولیکه نبیا است و معارف درین زمانه پیدا شد بستم ارتفاع امن از مسلمانان است بست و چهارم آنحضرت صلعم و فتنه را ذکر نمود اول قتل عثمان وما بعد او است تا انیکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نما و ملت اسلامیه صورتی معین فرموده که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد و بعد ازان هذا بعض نمود و دانستی انضاد و انقطاع ایضا بنقل متواتر که در شرح حیات ضلی معتمد تر ازان یافته نمی شود به ثبوت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک متصل حضرت عثمان پیدا شد علم اشاره ساخته اند و آن تفصیلی که زیاده ازان در شرح صحیح یافته نشود بیان فرموده اند و آنرا حد فاصل نهاده اند درمیان زمان خیر و زمان شر و گواهی داده اند که درین وقت خلافه علی منهاج النبوة منقطع شده یک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت میکند بر حرب و مقاتلات و جنگیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگرے در ملک الخ و در ملک و لهذا احادیث بسیار خلفای خلفا را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبه ظن بجم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبه بین المرتبتین بذو غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث تصریح کرده شد بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده اند و ایضا باز وقایع عجیبه واقع شد که بلسان حال دلالت کردند بر انیکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی شد و انقضا یافت و ثانیه صغیر است آنحضرت صلعم ازان خبر داده اند اخرج الشیخان عن ابی هریره لا تقوم الساعة حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعوتهما واحدة و این کلام اشاره است بآنکه اهل شام مصحف بعد ازان کمیان ما شما این قرآنست و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن ضامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية و آن مخفی شد به تحکیم آن حضرت صلعم این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد بآنکه مبدء مفاسد شتی گردد و در ضمن شارع نبوه ایضا فیه قال الله تعالی

يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ماجاءهم البینات فاولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الآیه فقیر گوید خدای عزوجل درین باب بیان
فرموده حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضای حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت وگزارشا دنمود الخ وایضا فیه قال الله تعالی
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین درمعنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند وهریکی برای طلب
خلافت برخیزد وافنای نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه ست خاک شد که بهر مسلمانی ازار رسد انتهی و
ایضا فیه وعن علی ماخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابابکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی احد یعنی
مخرج این حدیث در ریاض نضره وبعضی در غایه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
وارد کرده اند که این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق
چیست وتوقف وی در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد واحتمال نسیان
حدیث بعید ست وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولکن آن فهم
... وقوع مثل تلوث العم واخ
... احادیث مستفیضه ... بامرتضی رسیده باشد

مرتضیٰ است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت
شیخین انتهی بالجمله لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت
رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضیٰ زمان فتنه و زمان شر و
مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودنش خلافت راشده
و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافت تعریض بر حضرت مرتضیٰ رضی الله عنه باندک
تغییر بیانے از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن
کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن تقبیح و تشنیع فساد
حال و مآل بیاد آمد کشان کشان بذور زبان با وجود موجود بودن قراین تو به بر خلاف آن و احتمال
آن بر محض ابهام و اجمال بزبان حضرت مرتضیٰ فرود آورده و هر روایتے از هر کتابے
گو قابل اعتبار نباشد در مقابله نفیه و تایید ظاهره خود جا بر جا بے اعتبار و سے آن حکم
کرده باشد و درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از
روایاتیکه خلافت مرتضیٰ مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و
خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جزو که
در خلفاے ثلثه هر دو جزو موجود و مجموع منتفی میشود با نتفاے یک جزو یک جزو در مرتضیٰ
مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله
صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برائے رد آن
کفایت میکند که تعارض سکین به تناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب
بر آن مطالب سے توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینیان ظاهر است آن
اصل ثبات و استقامت را مدخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه
و اهل سنت است در تحفه اثنا عشریه و غیره با رد و کد و منکرین امامیه که این مسئله را هم از اقواے
اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات اعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فلیس قول بها و اثباتها لغیر النبی ابتداء علامر و خرق الاجماع المسلمین بل ینکرها
الا اهل المکابرة و اهل العزة سبب این تفصیل باعث برین تطویل آنکه اعیان این سلک
بعض کلمات شاه ولی الله را و اقفان را در شک سے اندازند و رقع آن شبهات بدون
این بیان کر نداق شاه ولی الله مکثرة تفنن راغب و عدم تقیید کلام بنهج تسنن بر ذوق شان
غالب بودن اینگونه کلمات در مولفات خلاف مذهب شیعه و اهل سنت او مخالف مختار جمهور جماعه
مفید نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد و در حالت حیات شان کر از اثرے از حکومت
اسلام و تقیتی از علماے اعلام در دهلی بود ظهور و شیوع همچو کلمات امکان نداشت و
اولاد و امجاد شاه ولی الله که اینگونه تصنیفات را ذایع و شایع نساختند و در پرده کتمان داشتند
گویا پرده بر سے بر دگیهاے والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علماے اعلام یافته حدت جبلی اختیار نموده آوازه ساخته آن اخگر افسرده زیر خاکستر را
کما ینبغی مشتعل نموده و تخم پوشیده زیر خاک را آب داده حسن نبات الارض من کرم البذر اثمره کرد
و متبعان بسیار را هدف سهام ملام و زبان عوام کالانعام بے لگام در تنویر العینین نام
رساله نوشته و لیت شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع
الی الروایات المنقولة عن النبی صلی الله علیه و سلم الصریحة الدالة علی خلاف قول الامام
المقلد فان لم یترک قول امامه ففیها شائبة من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل این جماعه اتفاق
افتاده بشعب متعدده منشعب گردید حتی کفر بعضها بعضا و اسمعیل ینبر را حسب شایل است بسه انواع از فرقه و
انسیه او حق اعلی خلاف صدق حال کل کان علی طریقه و رایت بالکل کما کان حاله و ماالا فراد این نوع در غایت ندرت اند فرقه دوم
ظاهریة غالب بر وهابیه و ملک مشرق از کلکته تا بنارس و مابلها گویا ولایت همین فرقه است
فرقه سیوم منصور بر وهابیه بیزار از ظاهریه امروز در شاه جهان آباد از فرق اسمعیلیه
غلبه همین فرقه راست گر فیما بین شان انواع صنفے پیدا است بعضے از اهل بودن مولوی اسمعیل منکر
تقلید منکر و این کلام حاشی ست از کمال وقاحت و بر اهل از صدق و حیا امید

چندان زمانه نگذشته صدها کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار متواترات بیش از
خرعبیلات نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل از آن مذهب چنانچه درهمین ایام یک
رساله بنام تنبیه الضالین و هدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طائفه
که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکنند غایت تکیه و نهایت نفرین بر منکران تقلید
در آن نموده و مناقب ابوحنیفه و حنفیه و محامد تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته و مهرهای و دستخط علمای
عرب و هند و هم خلفای امیر المومنین نقل نموده در آن می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا
کہ یہ لوگ اسماعیلی ہیں مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہیں وہ بھی ایسے ہی تھے مگر سچ یوں ہے کہ
انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہوں نے نواح پشاور میں بعد
مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و هم در آن نوشته اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو
بعضی آدمیوں نے انکی شہادت کی بعد انکا کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہوں
نے رفع یدین آخر عمر میں ترک کیا اس باب میں معتبر نہ ہو موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے
فرمایا العبرة بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام همه ناتمام قوله وہ ہرگز
ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد و کسانیکه بگوش خود ها از زبان شان شنیده اند
و گفتگوها نموده اند چگونه باور سازند با زمی گوید بلکہ انہوں نے نواح پشاور میں بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولاً که با قول اول مناسبتی ندارد چه ازان ظاهر که قبل از مباحثه هم ایسے
تھے ورنہ مباحثہ با علما حنفیه چرا رو میداد و اگر رفع یدین میکردند ترک کردن چه معنی دارد ثانیاً
نمیگوید که بعد مباحثه منکر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذهب سابق رجوع کردند و ازان تبری
نمودند و تائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند ظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر
و رجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع از ان مذهب خصوصاً
در مسلک اصحاب تقیه و ذوی الوجوه خود شاه ولی الله در همین خصوص رفع یدین در حجة بالغه
نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انه لا ینبغی لانسان

ان ابیشیر علی لفتنہ فتنۃ عوام بدہ وہو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبۃ قولہ ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کرچھوڑتے ای عزیزان ہمہ آوردہ او واین خار پروردۂ اوست اگر میدانی واعجبا وگر دانستہ میگوئی
وا اسفا قبل از ظہور فتنۂ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پرداز
تمامبرپا نبود وقولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ از آن اوہست یا نہ اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چہ مقصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بنام وے امیدوار مشہور کردہ گفتگوہا در آن افتادہ تشکیک رادران راہ نیست وہم جرات
ز ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ بر کسانیکہ بواسطہ اش بہادیہ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد وقولہ العبرۃ بالخواتیم امنا وسلمنا اما سخن درخاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
ہمیشہ ما روشن ودل ما شاد وکلام ما در کلام ملام اللئام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہارم از اعتقاد
ظاہریہ ووہابیہ برکران واعتقاد ندارند باین نہ باآن وور عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
وملتہ رو رتہ وین فریق برین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیت
ملت سعیدیہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
دمشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرقی است بین منتہا در اختلاف رحمت وشقاق
مثل خلاف رحمت آنست کہ سلوک است مابین ائمہ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وتقع بعدم بجانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار بنص واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیما بین دقیقہ از جانبین فرو گذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ رسالہ یت ہمہ حق دران تعیین ست وخلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ از ان قبیل ست بلکہ در عقاید

وسائل عملیه مستحسنات اہل سنت در ملت اسمعیلیه بکفر و بدعت شان منها این تخالف نزاند است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علماء معتمد فریقین از سنیه و امامیه جز بتکیه بر دیگرے نداراند اسمعیله
را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سیکه
باوجود موافقت اہل سنت اعتراف کند بحقیت مذہب امامیه هم وآنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اہل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اہل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که باوجود موافقت با اہل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا وکلا که مسلمان باشد هرچند این
فریق نه برین روش نه بر آن طریق ازین سورانده و زان سو مانده لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اہل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه بایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است **باب اول در عقائد نجدیه** عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این بسلف زخوارج
و معتزله بود که بانیان این مذهب متبدع و بانیان نیشه مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده و در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان شوند که گوی سبقت
از اینها در ربودند بعضی افعال که نزد اہل سنت و جماعة بلکه کافه است اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اہل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر ان
متفرع است در مذهب سنت و جماعة مطرود است لهذا اول مذهب اہل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان

است

نوشته برا خلاط جزء یه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اہل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است ونیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضے علمای ایمان
عبارت از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم واکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک باجمله عمل در مذهب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جسد بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن و موی بدن
منعدم نمی شود و شاخ و برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبدالحق در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علما و محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
والاقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعض مردم توهم نمودند که مذهب ایشان مخالف جمهور
موافق معتزله است حاشا و کلا و این توهم خطا محض و غلط صریح است کما صرح به انتهی ملخصا
ومرتکب کبیره در مذهب اہل سنت مومن است برخلاف خوارج که کافر دانند و مخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج العبد المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا تدخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغیرة ایضا کافروا نه لا واسطة بین الایمان والکفر ومعتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اہل سنت آورده اند یکی ازان آیه کریمه وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از انجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقیدا بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی واز استدلال بایه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داده المراد من لم یحکم بشیئ بما انزل
الله اصلا والمراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود واز استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا
جواب داده الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بحده و دلیل
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر ان بر السنه نجدیه و اثر نقل نموده از همه جواب داده است و آنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند و لیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده هو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود برو احکام اخروی وهمان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة درینمقام امریست واجب الاعلام
ان عرف در رکن وعلة وسبب وشرط وعلامت که بسبب عدم اطلاع بر ان در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیئ المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فسنا

در

يقوم به شيء وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزائد شيء
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان
فان الراس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
المعصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذلك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج كلشف العورة ويسمى بالصغائر با لجمله عقيده
اهل سنت حكم ايمان وكفر بر تصديق واقرار است مي انشينده هر جا كه لفظ كفر وشرك در احاديث
وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
در كار اهل سنت از ان يا بحمل بر معني لغوي يا بر مجاز وتاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا
استدلال بعارض قوي واشال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه مستحدثه
ثبات بر يك طريق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاهي بر كتب فقه تبراي كنند ووقت
مصلحت بان استنادمي كنند در باب تكفير رجوع بكتب فتاوي مي آرند وآنرا عمده دلائل خود
ميد نند تنبيه بر اين مغلطه ضروريست اول كه هر مسئله را از محلش بايد ديد از كتب اصول مذهب اهل سنت
دلائل ومعارضات نقل كرديم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم بر ترتيب معينه آن فن نظر بايد كرد نه محض بهواي نفس از مقررات آنست كه متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوي وروايات فتاوي مخالف متون قابل اعتبار نيست
چنانچه در مستصفيات بهم بدان اعتراف است در رماية مسائل در مسئله اوقاف قبر نوشته هر گاه

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر ها نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هر گاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجاے
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگرسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه ست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روے الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المومن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیرها اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو روایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد الزمت نفسی ان
لا افتی بشیء منها و هم در بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته و اما
ما ثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

نبود

[illegible]

اعتقاد الذین هم المجتهدین بل من غیرهم ولا عبرة لغیر الفقهاء در در المختار در باب المرتد نوشته
الکفر لغة الستر وشرعاً تکذیبه صلعم فی شئ مما جاء به من الدین ضرورة والفاظه تعرف فی الفتاوی
بل افردت بالتالیف مع انه لا یفتی بالتکفیر فی شئ منها الا ما اتفق علیه المشائخ کما سیجئ قال
فی البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئ منها وهم دران باب نوشته اعلم انه لا یفتی
بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره خلاف ولو کان ذلک بروایة ضعیفة
کما حرره فی البحر وعزاه فی الاشباه الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقه اکبر ذیل تحول استحلال
المعصیة کفر اذا ثبت کونها معصیة بدلالة قطعیة می نویسد والجمع بین قولهم لا یکفر احد
من اهل القبلة وقولهم یکفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤیة او سب الشیخین ولعنهما
وامثال ذلک مشکل کما قال شارح العقائد وکذا قال شارح المواقف ان جمهور المتکلمین و
الفقهاء علی انه لا یکفر احد من اهل القبلة وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار
امامتهما کفر ولا شک ان هذه المسئلة مقولة بین جمهور المسلمین فالجمع بین القولین
المذکورین مشکل ووجه الاشکال عدم المطابقة بین المسائل الفرعیة
والدلائل الاصولیة التی من جملتها اتفاق المتکلمین علی عدم
تکفیر اهل القبلة المحمدیة ودفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی
مع جهالة قائله وعدم اعتباره ولانه لیس بحجة من ناقله اذ مدار
الاعتقاد فی المسائل الدینیة علی الادلة القطعیة علی ان
فی تکفیر مسلم قد یترتب مفاسد جلیة وخفیة فلا یفید قول
بعضهم انما ذکروه بناء علی الامور التهدیدیة والتغلیظیة

وفقط

[illegible]

[illegible]

٤١

تصدى الامام الهمام فى شرح الهداية للجواب عن هذا الاشكال حيث قال اعلم
ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ماثبت عن ابى حنيفة والشافعى من عدم
تكفير اهل القبلة من المبتدعة كلهم محله ان ذلك المعتقد فى نفسه كفر فالقائل به
قائل بما هو كفر وان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا
فى طلب الحق لكن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان
يراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل اى عدم حل ان يفعل وهو لاينافى صحة الصلوة والا فهو
مشكل انتهى ولا يخفى انه يمكن ان يقال فى دفع الاشكال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم
احتياطا لا يستلزم جزمهم بكفرهم الا ترى انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الى
الحجر احتياطا مع عدم جزمهم بانه ليس من البيت بل حكموا بوجوب طوفهم فيه انه منه
فاوجبوا الطواف من وراءه وهم درشرح فقه اكبر نوشته و فرق بين نفى العام ونفى العموم
والواجب انما هو نفى العموم مناقضة لقول الخوارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف
من اهل الكلام والفقه والحديث لا يقولون ذلك فى الاعمال لكن فى الاعتقادات
البدعية وان كان صاحبها متاولا فيقولون يكفر من قال هذا القول لا يفرقون بين
المجتهد المخطى وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب الى مذهب الخوارج
والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة انهم يكفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم يخطئون ولا يكفرون ازينكه نقل نموديم ظاهر گرديد كه مذهب مختار جمهور فقها ومجتهدين و
متكلمين وائمه مسلمين عدم تكفير است وبانست منصوص متون وشروح ومختار فتاوى وتكفير
كننده منسوب بعدم فقاهت وفساد عقيدت است چهارم از همان كتب فتاوى كه در صور بناء
مذاق خويش در باب تكفير استنادميكنند در همان كتب حكم تكفير به نسبت امورى مسطور كه مخالف
هم لا محاله تكذيب در روان روايات ميكنند يكى ازين طائفه در قرب همين ايام كه فصول همادى
بدستش افتاده بود در مسئله ذبح براى قادم وغيره بآن استناد مى نمود ودرين باب غلو داشت

روزی مطالبه تصحیح نقل بودم بعین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکه تکفیر
محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمة نوشته ست آن مقام را برآورده پیش کردم مضطربانه بر
زبانش جاری گردیده که احکام تکفیر همچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست چه هم اندراج خوارج و معتزله
و حنفیه زائد از حد ست هزاران هزار معتزلی و خارجی در فروع فقیه حنفی بوده اند تا مذکلص
امام اعظم و ابی یوسف مذهب مذاهب باطله گذشته و هزاران هزار روایت از ان کسان
مطابق مذهب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که خیلے مشهور و صاحب
در المختار و صاحب اشباه وغیره متاخرین هم از و نقل می کنند معتزلی یست شاه ولی الله در
تفهیمات نوشته بین الحنفیه واهل السنة عموم وخصوص من وجه تقید روایات فتاوی
بی ارجاع باصول مذاهب دست ندهد و بی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما هو مقرر
فی محله این قرن شیطان که نه لیاقت این کار دارند و نه فکر اکتساب و ادراک آن از دیگران
و غرض اصلی اضلال جهال بے مبالاة لب بفتوی می کشایند هداهم الله تعالی چون این
مقدمه ممهد شد حالا نقل میکنم عبارة تقویة الایمان میگوید اوّل معنے شرک اور توحید کے
سمجھنا چاہیئے کہ اکثر لوگ پیروں کو اور پیغمبروں کو اور شہیدوں کو اور فرشتوں کو
اور پریوں کو مشکل کیوقت پکارتے ہیں اور ان سے مرادیں مانگتے ہیں اور ان کی
منتیں مانتے ہیں اور حاجت برآنے کے لئے انکی نذر نیاز کرتے ہیں کوئی اپنے بیٹے کا
نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش
سالار بخش غلام حیدر غلام رسول اور ان کے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکھتا
ہے کوئی کسی کے نام بدھی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسی کے نام بیڑی
ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی
باتوں میں کسیکے نام کی قسم کھاتا ہے غرض کہ جو کچھ ہندو اپنے بتوں سے کرتے ہیں وہ سب کچھ
یہ جھوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدوں سے اور فرشتوں اور پریوں

سے کرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کئے جاتے ہین سبحان اللہ یہ مونہہ اور یہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین وما یومن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۂ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون را بر دعوی کہ ایت
نمودہ ہمان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد ان آیۂ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیۂ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در جنب افعال
کہ شرک را بان سقوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجہتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرح کی خرافات بکتے ہین و ہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بہوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

الذین توجھوا نحو تھامۃ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بنخلۃ وھو عامد الی سوق عکاظ وھو یصلی باصحابہ صلوۃ الفجر فلما سمعوا القرآن استمعوا لہ فقالوا ھذا الذی حال بیننا وبین خبر السماء فھنالک رجعوا الی قومھم فقالوا یا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا یھدی الی الرشد وانزل اللہ تعالی علی نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم قل اوحی الی انہ استمع نفر من الجن وانما اوحی الیہ قول الجن رواہ البخاری جامع الاصول اخرجہ البخاری ومسلم والترمذی جامع ترمذی از عباس روایت کردہ قال قول الجن لقومھم لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون

یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اونکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچہل جہلے یا اوس پر شامیانہ
کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہ باندہکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ ودر آخر کلام تعمیم نمودہ بہر خواہ
یون سمجہے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا
اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان از امثال
ہمین احکام پر است وظاہر وباہر کہ ہمین ست مذہب خوارج وآنچہ اہل سنت مذہب
خوارج بیان کردہ اند ہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان در دیگر دیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل وشرح چیست
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر ودر قبح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود واله اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک
است وسجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود ودرین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ ومختار حرمت است وظاہر است کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را وسجدہ
برادران واخوان یوسف را منصوص قرآن است واز کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق
کو سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے
وقت کے لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہئے کہ یہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ
ببینید کہ حرمت وممنوعیت چیزے دیگر شرک چیزے دیگر حرمت وعلت مختلف

۴۴

[illegible]

میشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام در ان نیست سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود
امکان جواز نداشت و این قیاس لبس ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعدا باحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در رسالهٔ تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هرچند کتب دین ازان مشحون است
چندے نقل آن ضروریست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیل را راه عذر مسدود گردد در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد و این قسم
در جمیع ادیان و ملل برای غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه بتبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل برائے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتهاے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برائے
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی بهبینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالجاد اطلاق نوشته داد خدا دیوں سمجھے خواه یوں سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
و چونکه در استعلقیه که کوچک ابدال اسمعیلیه و امروز معتقد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف است

ایراد دیگر شواهد ضروری نیست و در مائة المسائل می بینید که در جواب سوال ۱۳ سجدهٔ تحیه را حرام و سجدهٔ عبادت را شرک نوشته نه چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و بعده در جمیع افعال که سجده است هرگاه آن هم سجده است پس بدیگر اشیا ذکر نموده اش چه رسد صاحب مائة مسائل تقبیل و انحنا را مکروه و سجدهٔ تحیه و طواف را حرام نوشته و تقویة الایمان همه را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجدهٔ تحیه نیست مثل تعریف است تقارب بتقبیل و کراهة این اشیا مختلف فیه بین الفقها و هیچ امور باعث تکفیر و تفرین بر مرتکبین هم نمیتواند شد چه جای تکفیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند گو نزد جماعتی رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیر هم همین مسلک سالک است اما تعلیم را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند ذکر برای کشف قبور اول چون بمقبره در آید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سورهٔ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در هر رکعت سورهٔ اخلاص شش بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعض سورتها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر بخواند و آغاز از راست کند بعده طرف پایان رخسار نهد و بیاید نزدیک روی میت بنشیند بگوید یا رب بست و یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح مادامیکه انشراح یابد این بکند ان شاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله قدس سره و بر قبر حضرت محبوب الٰهی نظام الدین اولیا قدس سره و دیگر بزرگان بوسه میدادند و میفرمودند که بر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه بست و سیم ربیع الثانی ۱۲۴۰ هجری که در دهلی عقد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب

و مولوی مخصوص الله وغیره اعیان بجمیع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمعیل را ملزم و مغلوب ساختند مولوی مخصوص الله و مولوی موسی اوّل برهمین امر مواخذه نموده بودند که اکابر ما بوسه بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکه بعضی کارها را خدا تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارها برای غیر خدا کند بر وی شرک ثابت شود و این را شرک فی العبادة می گویند و شمار نمود دران کارها این چهار چیز را هم ببینید چه جرأت افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العبادة وضع نموده و در انجا بر اکثر دعاوی واهیه خود آیات و احادیث بی مناسبت محض یاد نموده داد هذیان سرائیها داده بطور خود دش هم اصلا مذکور این امور نیست اسمعیلیه را باید که باثبات دعویش بپردازند و یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص کردن الله تعالی است برای خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیل را عقل می بود بالضرور می پرسید ند که شامیانه کہڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہے کہاں کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہہ عبادت کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا ہی طریقہ پوچہنا ضرور تہا اصل مغالطہ اینست که هر معامله جا و بیجا که مردم را با قبور انبیا و اولیا دید چونکه شائبه تکریم آن اکابر یافته میشد ناگوار افتاد رخصت مباح و استحسان حسن که کفر ملت عداوت بود بحکم کراهت و تحریم هم تسکین کین مشغلین و مشغلین نگردیده بے حکم تکفیر غبار خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعا لهذا باین نوع کلام

۴۷

و رواه عطیة و قال سعید ابن جبیر عنه هذا من قول الیهود الذین رجعوا الی قومهم من الجن اخبروهم بما رأوا من طاعة اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و اقتدائهم به فی الصلوة و قال الحسن و قتادة

تقوه نموده حال شامیانه بر قبر انیکه در مائیه مسائل نوشته شامیانه و قبه استاده کردن بر
قبر مکروه و ممنوع کما یظهر من الروایات وفی البخاری ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گویم عینی در شرح بخاری نوشته
که عبد الله بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط و قبه را و عمر
رضی الله عنه بپا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عائشه بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیه بر قبر
ابن عباس و فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیه السلام
ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین و فقهای سبعه مدینه است روایت
نموده قال دخلت علی عائشه رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور
اکابر و کشادن برای زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہوتے وقت اولٹے
پاؤن چلے از بیان جسم است محتاج سند ظاهر که داخل بدعات سیئه می کنند و فقهاء
می نویسند استحسنها المشایخ قوله ہاتھ باندھ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے که در
فصل چہارم حدیث من سره ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوء مقعده من النار
ست پس که در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویده و بر ہر ذی عقل ظاهر که معنے
حدیث را با دعویش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته ازینجا معلوم
میشود که مکروه و منهی عنه دوست داشتن بر پای استادن مردم است بجهت طریق
تکریم و تعظیم و آنچه که بر ینوجه نبود مکروه نباشد انتهی همچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم ویقف
و یقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشته و در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب با عظمت دست
راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علماء حنفیه است

تصریح باین کردہ انتہی قولہ مجاور ینکہ میشہ ببے درمجاورت کہ مقبول نیست در فتح القدیر مذکور اختلف العلماء فی کراہۃ المجاورۃ بمکۃ وعدمہا فذکر بعض الشافعیۃ ان المختار استحبابہا الا ان یغلب علی ظنہ الوقوع فی المحذور وھذا قول ابی یوسف ومحمد وذھب ابوحنیفۃ ومالک الی کراھتہا وکان ابوحنیفۃ یقول انہا لیس بدار ہجرۃ ودر بحر عمیق مذکور ولھذا کان عمر رضی اللہ عنہ یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرۃ ویقول یا اھل الیمن یمنکم ویا اھل الشام شامکم ویا اھل العراق عراقکم وحسن مجاورۃ مدینۃ منورۃ باحادیث صحیحۃ وآثار صریحۃ ثابت عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینۃ وشدتہا احد من امتی الا کنت لہ شفیعاً یوم القیمۃ رواہ مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدینۃ فلیمت بہا فانی اشفع لمن یموت بہا رواہ احمد والترمذی قولہ وہاں کے گرد پیش کے جنگل کا ادب کرے درعامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود المدینۃ حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیہ حدثا او آوی محدثا فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل الحدیث متفق علیہ ان ابراھیم حرم مکۃ وجعلہا حراما وانی حرمت المدینۃ حراما ما بین مازمیہا ان لا یہراق فیہا دم ولا یحمل فیہا سلاح ولا یخبط فیہا شجر الا لعلف رواہ مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون ودر تحریم وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم تردد ودر ترتیب احکام مثل جزا وغیرہ البتہ اختلاف ست بردہ بیدینی زیادہ از ین چہ خواہد بود کہ تجدیہ می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ ودوسرے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ

بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضے بندگان بود گمان میکردند که مانند آنکه بادشاه
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستند و ایشان را در امور
جزئیه تا وقتیکه حکم صریح بادشاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیه
بندگان نمی پردازد و حواله سائر بندگان بایشان میکند و شفاعت ایشان در باب خادمان
و متوسلان ایشان قبول مینماید همچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت
الوهیت داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت
ایشان در مجاری امور در حیز پذیرائے باید و بلاحظه این امور سجده بسوے
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز مینمودند و صورتها از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیده
قبله توجه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را بذاتها خود معبود انگاشتند
و خلط عظیم راه یافت انتهی و ایضاً فیه رابعاً بیان شناعت عبادة اصنام و سقوطها بجای
از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیة و این جواب مسوق است برائے کسانیکه
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتهی در حجة بالغه نوشته در حال مشرکین ذهبوا الی ان
ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا
العبادة من سائر خلق الله کما ان مولی الملوک یخدمه عبده فیحسن خدمته فیعطیه
خلعة الملک و یفوض الیه تدبیر بلد من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضموما بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی
فلا یفید عبادته تقربا منه بل لا بد من عبادة هؤلاء لیقربوا الی الله زلفی و قالوا
هؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادهم فیدبرون امورهم و ینصرونهم
فنحتوا علی اسمائهم احجارا و جعلوها قبلة عند توجههم الی هؤلاء فخلف

من بعدهم خلف فلم يفطنوا الفرق بين الاصنام وبين من هي على صورته وظنوها معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على ان الحكم والملك لله خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون بها ام لهم ايد يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون بها ور تفسیر عزیزی نوشته واستعانت بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم هیچکس از مشرکین وموحدین نگذرد واین قسم استعانت بلاکراهت جائز است یا بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سایره وامثال ذلک واین نوع استعانت عین شرک است ومنافی ملت حنفی است انتهی ملخصا ودر افراط وتفریط استعانت نوشته ملائکه وارواح انبیا و اولیا را در پرده صور وتماثیل وقبور وتعزیها معبود سازد ورزق وفرزند وحدت ومنصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند وشفاعت وعرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گو مکروه آن جناب باشد بد اند انتهی وایضا فیه واز انجمله کسانیکه در دفع بلا دیگر از امیخوانند وهمچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی وایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند وتوسیع رزق وشفاء امراض وامثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه واصنام نمایند وکافر میشوند وموحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات او سیدانند از ادویه وعقاقیر و یا دعای صلحاء بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند ودر ایمان شان خلل نمی افتد انتهی وایضا فیه اکثر اقسام سحر را اذکیاء امت محمدیه مصطفویه على صاحبها الصلوة والتحية اصلاح نموده شرک وکفر را ازان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی وآیات فرقانی واصلاح

کرانچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از ان گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیا است حرام ست و اگر بصورت است نه بحقیقت بریکی ازین سه وجه مباح است الہی مرادمن حاصل شود نذر تو بنزار خدام انصالح رسانم یا باینطور که یاحضرت درجناب الہی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو درجناب الہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب آن عائد بشما گردد یا بگوید الہی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدہم و ثواب آن تخواہ آن بزرگوار سازم انتہی ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده و چنانچه با جمیع اولیاء الله ہمین معاملہ است انتہی بالجمله افعالیکه دریجا شرک قرار داده و حکم نموده که حق تعالی خاص نموده است این افعال را برائے خود و در فصل چہارم که تمام آن افعال ہم بزبان نیاورده تا با ثبات چه رسد و چیزہا را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تشابیط و تفریط که ذکر چیزے و یگر تخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمہور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمہور تراشیده از مطلب محض بیگانه بنیادان سرا نہایت واز ند تعرض به تفصیل ہر ہر فعل که بنسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمید ہد از ان اعراض نموده شد تا انچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان پے توان برد و باید دانست که کلام فیما بین تحکما کرده در افعالے بوده است که بودن آن معصیت بدلائل شرعیه ثابت و شارع آنرا انکار تو و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن شیطان افعالے را که حسن و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

ہم کفر وشرک قرار دادند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ وہم بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنی اللہ کا سا علم اورکو ثابت کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے دوسرا شرک فی التصرف یعنی اللہ کا سا تصرف اورکو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ یعنی اللہ کی سی تعظیم کرنی اورکسیکی پہر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لائق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب وبرائے اثبات ہمین مطالب آیات واحادیث برخلاف مراد مسوق لہ الکلام ومخالف تفسیر وشرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم وانتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر اوباید دانست کہ شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر ازان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیبی از اکتساب بحواس ودلیل عقل ومنام والہام ومانند آن یا ایجاد وشفای مریض یا لعنت کردن شخصی وناخوش بودن از وتا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد ویا رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت وصحیح وسعید باشد واین مشرکان در خلق جواہر وتدبیر امور عظام ہیچیک را شریک نمیدانستند وچون خدائے تعالی برائے کارے ابرام فرماید ہیچیک را قدرت مخالفت ثابت نمیکردند

قال الله تعالى ومن اضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة وهم عن دعائهم غافلون

قال مشايخنا من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی وشرح المختار انها قريبة من الواجب لمن له سعة بهدی الدارقطنی والبزار عنه صلی الله عليه وسلم من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتی کان حقا علی ان اکون له شفيعا يوم القيمة واخرج الدارقطنی ايضا من حج وزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حيوتی بالجملة اگر استقصاے این باب کرده آید دفترے گردد ودر حديث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق وچون این بحث را در رد اعجابات بتحقيل ساندیم درینجا از تفصيل عطف عنان نموده آید ابن تيمیه وغيره بدمذہبان براه شده وخود رفته کہ کلام وشکلاتش مردود نزد اہل سنت وبشومی این کلام آنچه بانجام یافت درمقدمه چیزے ذکر کرديم ودر مواہب لدنيه نوشته ومن نذر الزيارة وجبت عليه کما جزم به ابن کج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زيارة قبر النبی صلی الله عليه وسلم لزمته الوفاء وجها واحدا قوله مراد مانگے دعاے زائر از جناب الہی براے خود وبراے ميت در شرع آمده ودعا باین طور که الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا روا کن جائز است این دو وجه از مائة المسائل است ودعاے زائر باین طور که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الہی عرض کنید که حاجت من بر آید ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقارير صحابه وتابعين وتبع تابعين وائمه سلفين وعلماء مذاہب اربعه از متقدمين ومتاخرين تا شاه ولی الله وشاه عبد العزيز بخوبی ثابت در دفع شتر گربگیہاے مائة واربعين آنرا بخوبی ظاہر نموده ايم شاه عبد العزيز در تفسير فاقبره نوشته اند دفن کردن گويا سکنے براے روح ساختن است بنا برین ست که از اوليا مدفونين وديگر مومنين انتفاع واستفاده جاريست وآنہارا افاده واعانت نیز متصور قوله اکثر لوگ پيرون کو اور پيغمبرون کو اور اماموں کو اور شہيدون کو اور فرشتون کو اور پريون کو مشکل کے وقت پکارتے ہيں اور ان سے مرادين مانگتے ہيں نقل این ہر دو فعل اصلا اکثر

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی و بے اعتقاد امثال این
افعال مشرک شدن نمیتواند بلکہ ما مورو و مشروع وارد اذا اراد عونا فلیقل اعینونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللہم انی اسئلک
واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ھذہ
لتقضی لی اللہم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجاز نیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ والشقت نوشتہ اند بعض از خواص
اولیا اللہ را کہ جارحۂ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کردہ اند در نیحالت تصرف در دنیا
دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد
و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا
می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ۵ قولہ اور اولیا کی منتیں مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاہ عبد العزیز
صاحب رسالہ نذیریہ تفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر بر اینکہ این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد و اولی آن ترک اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اصلی
صیانا گفتند شاہد آنست و اگر از الفاظ مشترکہ بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک
پیدا کردہ گفتہ آید باکے نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل ممنوع و حکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالۂ نذر و مزارات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنے شرعی ست چہ عرف آنست

قسم دوم عزایم و دعوت عمل است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسما و آیات بے شائبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم
سیوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوایج خود و دیگر تعلق آن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم چهارم عقد همت است
که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف
بکیفیت عملی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسماء الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم
تعمق است در خواص آیات و اسماء و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی
واقعه و بر وفاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوته الخواص تا مطلبی از مطالب
مقصوده را آن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسماء و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم
در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمق می‌نمایند و در آن ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبیح سحر همین است
که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجاء الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بحیثیکه از مطالعه
قدرت مسبب غافل سازد می‌شود و چون این وجه قبیح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیراً فخیر و ان شراً فشر ا
نتهی و ایضاً فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سوای خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر او در عالم نیست اندادا یعنی همتایان حال آنکه
این قدر وسائل عامه را منع میکنند ان که غیر او برابر او نتواند شد اگر چه بکسی

٥٦

چه جائی اینهمه خدایان باز براعتقاد دیتا ہے ہم اکتفائی کنند بلکہ در ہر چیز آنہا را برابر
خدا می کنند حتی کہ بجیو ہم یعنے دوست میدارند آنہا را کحب اللہ مانند دوستی کہ با خدا
باید داشت زیرا کہ او تعالی را بالذات وبالاصالۃ دوست باید داشت و ہر چہ غیر
اوست بحکم او محبوب ہست مثل انبیا واولیا وعلما با آنہا بر اینکہ بکردہ او تعالی
وسیلہ حاجت روائی این کس شدہ الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مردہ
وملائکہ موکلہ بر مخلوقات یا ارواح انبیا واولیا وعباد ورہبین واحبار وعلما را
بے ملاحظہ علاقہ بندگی خدا ومحبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند
والذین آمنو یعنے وکسانیکہ ایمان آوردہ اند اگرچہ بعضے ازین چیزہا را برای
خدا وبحکم خدا محبوب میدارند وواسطہ حصول نعمت او می فہمند وبندہ مطیع
او میدانند لکن نہ بانقدر کہ برابر خدا سازند بلکہ ایشان اشد حبا للہ یعنے
بسیار سخت تر ومحکم تر اند در دوستی خدا ہم نسبت این چیزہا زیرا کہ خدا را بالاصالۃ
دوست میدارند واین چیزہا را بقدر ظہور حیثیت محبت الہیہ در آنہا وباندازہ حکم
او تعالے دوست میگیرند الی آخر ما قال ونیز ہر خیر وکمال را مخصوص بذات
الہی وفایض از جناب او فہمند ووسایط را اول سبب نمیدانند واگر سبب میدانند
بکردہ او میدانند انتہی از انچہ نقل کردیم ثابت شد کہ نیست شرک فی العلم مگر ثابت
کردن علم ذاتی برائے غیر خدا پس باطل شد کلمۂ خبیثہ اسمٰعیلیہ خواہ یون سمجھے
کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے ونیز ثابت
شد کہ نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئلہ اسمٰعیلیہ خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے وہم ثابت گردید
کہ از افعال حتی کہ از سجدہ برای غیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بے آنکہ غیر را معبود

٥٧

ولا یضرک ان ترکت عبادتہ اللہ ما لا ینفعک ان دعوتہ

قال اللہ لیس اخرج الشیخان

عن ابن مسعود قال قال رجل یا رسول اللہ ای الذنب اکبر عند اللہ قال ان تدعو للہ ندا وہو خلقک

و الا اعتقاد کنند پس باطل شد قول او خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لائق
ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادة
فما بال ما قال فی العادة و ہر گاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح
نمودیم پس اگر جائے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محول است باین تصریحات واین فائدہ را یاد دارند واز تغلیط اسمعیلیہ از راہ
راست منحرف نشوند ہر چند آنچہ مذکور شد کافی و وافی ست برائے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعائے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ برائے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر
کردہ دران فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو آیۃ دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان
یبعثون آیۃ سیوم ان اللہ عندہ علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وہم عن
دعائہم غافلون آیۃ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء اللہ منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ
اصنام ست در تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وہی جماد لا قدرۃ لہا علی استجابۃ دعائہم
وہمچنان ست در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
است دران کلام نیست کلام در مدعیات ومخترعات اوست کہ آن آیات
مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد وبالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی

٥٩

وعادت این مفسرۃ ہست کہ یک لفظ از جاے گرفتہ بود واے یومنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض از ماعدا اغماض نمود ہ و در تفسیر آن لفظ ہم مخالفت سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیدہ ہرزہ درایہا می کنند از ایشان باید پرسید کہ لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول ہم آیۂ قرآنی ہست یا نہ اگر ہست این استثنا بمذہب اسمعیلیہ چگونہ درست شود واضحا دکر ایمان بجمیع کتاب مقتضی تعلیق وتحقیق ہست باید شنید کہ شاہ عبد العزیز در تفسیر عزیزی نوشتہ غیب نام چیزے ہست کہ از ادراک حواس ظاہرہ وباطنہ غائب باشد نہ حاضر تا بمشاہدہ و وجدان دریافت شود و اسباب وعلامات آن نیز در عقل وفکر نیاید تا ببداہت واستدلال دریافتہ شود واین غیب مختلف می باشد پیش کوزمادر زاد عالم الوان غیب ہست وعالم اصوات ونغمات والحان شہادت و پیش عنین لذت جماع غیب ہست و پیش فرشتہا الم گرسنگی وتشنگی غیب ہست و دوزخ وبہشت شہادت ولہذا این قسم را غیب اضافی گویند وانچہ نسبت بہمہ مخلوقات غائب ہست غیب مطلق ہست مثل آمدن قیامت واحکام کونیہ وشرعیہ باریتعالی در ہر روز ودر ہر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانہ نامند فلا یظہر علی غیبہ احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود ہیچکس را بوجہی کہ رفع تلبیس واشتباہ وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود و احتمال خطا واشتباہ اصلا نماند وہمین اطلاع دادن کذائی ہست کہ او را اظہار شخص بر غیبیات گفت الی آخر ما قال صاحب کشاف بنابر مذہب اعتزال خود در تحت این آیہ نوشتہ وفی ہذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیہم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل آہ لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

از اولیا بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و
اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزی دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیا را اگر چه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الا وهم در انعام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بلحاظ قید
اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر انست و اولیا را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود وا ایضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین
اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبری
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر است سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضی اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی
علی بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا

سبحان الله سبحان الله فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه ثم قال ... انه لا یستشفع بالله علی احد من خلقه شان الله اعظم من ذلک ...

... النبی صلی الله علیه وسلم ونستشفع بالله علیک فقال النبی صلی الله علیه وسلم سبحان الله ...

اضافیا فی ذلک اذ اتنور الروح القدسیة وازداد نورانیتها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة و
المواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالٰهیة حتی یقوی النور وینبسط
فی فضاء قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات
ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته
التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی وبعد از ایراد آیات شروع نمود و ذکر
احادیث اول از ان حدیث قالت احداهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال
دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین جای تامل است که درین حدیث صرف
حکم ترک کردن آن قول است وسبب نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر نموده و نه
امر تجدید ایمان وتوبه بلکه وشغلیکه بودند ازان هم منع نفرموده پس آوردن این حدیث
بیفائده است دوم از عائشة من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر
عزیزی وغیره نقل کرده ایم در حدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب
بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا
بکم در خاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل مجمل
المحتمل که علما را انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال انخلال
است آیات محکمات واحادیث بینات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن
نوشته صاف وصریح موجود ولسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطیبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ایسوا ولواء
الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی یاجبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیك فی امتك ولا نسوءك وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشره مبشره مشهور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبریل له حالا که عدم افاده او در عایش ا
واضح گردید باز بر سر اصل سخن میرسم که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست گر
ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا و آنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحاصلش نیز معلوم گردیده که غیب
منافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راه سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی است محض غلط ومحض بیمعنے یعنے شنیدن از
دور ونزدیک برابر خاص کار خدا است دیگرانرا این چنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را با همه
اشیا واکنه نسبت واحده است وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
است هم قرب مکانی نیست در تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست ودوم بنده را
اتصال مکانے وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکه درانجا متصور است
بدرجه ومنزلت ورضامندی وخوشنودی است وبس همین است مذهب اهل

گشت انتہی پس غیر منصور را خاص فہمیدن کار عقل نیست و در یافت نمودن ارواح کاملان از برزخ بجز ولی ثابت شاہ عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشتہ کہ روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است کہ ستارہائی ہفت آسمان را در ون چاہ میتوان دید انتہی و چند عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور ست در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کہ حیث کنتم افادہ ہمان معنی میکند کہ آنعلیہ شرک قرار دادہ اند در مرقاۃ بشرح حدیث نوشتہ قال القاضی وذلک ان النفوس الزکیۃ القدسیۃ اذا تجردت عن العلائق البدنیۃ عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لھا حجاب فتری الکل کالمشاھد بنفسھا او باخبار الملک وفیہ سر یطلع علیہ من تیسر لہ ذلک و نیز آنچہ در حدیث صحیح وارد شدہ فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواہد گردید نعوذ باللہ من ھذہ الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را از ہر جا کہ باشند و اطلاع بر احوال آنہا بایجاد و اسماع و اعلام خدا ے عز وجل نہ شرک لازم می آید نہ علم غیب خاص خدا بجہان در فصل سیوم کہ در رد شرک فی التصرف وضع نمودہ ذکر کردہ در آن فصل آیۂ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیء وھو یجیر ولا یجار علیہ الخ و آیہ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیۂ کریمہ ویعبدون من دون اللہ ما لا یملک لھم الخ و آیۂ کریمہ لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیۂ کریمہ قل ادعوا الذین زعمتم من دون اللہ لا یملکون مثقال ذرۃ الخ ازین آیات کرامات ہیچ نوع ثابت نمیشود دعوی کہ در اول کتاب نمودہ و شمار کردہ کارہا و گفتہ خواہ یون سمجھے

عن ابن عباس قال کنت خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما فقال یا غلام احفظ اللہ یحفظک احفظ اللہ تجدہ تجاہک واذا سألت فاسئل اللہ واذا استعنت فاستعن باللہ الحدیث

کران کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ مجدد در تصریح بالاستقلال ہست و بس اعادۂ آن عبارات بیفایدہ
ہست بعد از ان ذکر شود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ و خود نوشتہ کہ مشکوۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث با نبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن
اتبع قلبہ الشعب کلھا لم یبال اللہ بای واد اھلکہ ومن توکل علی اللہ کفاہ
الشعب این حدیث ہست بالاتر از اول کہ درین حدیث لفظ توکل موجود و شرک
شرک ہست ایا شرک مقابل توکل ہست حدیث سیوم لیسال احدکم حاجتہ کلھا حتی
یسالہ ملحا وحتی یسال شسع نعلہ اذا انقطع بابحوث عنہ ہیچ علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ
فعم و خص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا ولا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب بر آسے ہو د کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود میں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ با لفظ حدیث بر ظاہر است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست و در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ ہست کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من اشفع من امتی اہل
بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

٦٤

مسلم از حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمك فانه یحوطك و یغضب لك قال نعم هو فی ضحضاح من نار و لولا انا لكان فی الدرك الاسفل من النار ببینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خواهد آمد کہ ایمان نہ آورده بکار آمدن اہل بیت نبوی نه چنانست که محل خفا باشد یک یک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیره کتب حدیث از ابو بکر رض مرویست معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط و الولایة لآل محمد امان من العذاب این فرقه از ان و دولت عظمی ونعمت علیا محرومی است وہمین است منشا این ہمه ہذیانات و دیگر امریست که خرافت بیان صاحب تقویة الایمان از ان ظاهر و عیان است و آن اینکه در آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه نموده بتصرف و از ہمان آیه کریمه صاف و صریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه نجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در مشرکین یافته نشد سند افاده تنقیص مدعا می کند و تنبیه نصیب نیست اگر ختم الهی نیست چیست عبارت اینمقام آنچنان مختلست که ما نا بکلام عقلا نیست

فصل چهارم

در شرک فی العبادة ذکر کرد اولا آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا الخ آیه پنجم او فسقا

قال کنت ابیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتیته بوضوءه وحاجته فقال لی سل فقلت اسالک مرافقتک فی الجنة قال او غیر ذلک قلت هو ذاک قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود [illegible]

[illegible] ای اطلب منی حاجة وقال ابن حجر [illegible] خدمتک لی [illegible] شأن الکرام ولا اکرم منه علیه السلام [illegible] اطلاقه صلی الله علیه وسلم الامر بالسوال ان الله تعالی مکنه من اعطاء کل ما اراد من خزائن الحق وذکر ابن سبع فی خصائصه وغیره ان الله تعالی اقطعه ارض الجنة یعطی منها ما شاء لمن شاء [illegible]

اهل لغیر الله به آیة ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار الآیة ازین آیات و دعاوی که در اول باب نمود و اصلا ثابت نیست کما بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی ازان از دعاوی محض بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجاے دیگر موجود و خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی المرأة والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من یتزوج المرأة مثلا مخارقا غیر مبارك ویتعجب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان یریح نفسه بترك تزوجها وان کانت جمیلة وذات مال وهم دران کتاب است اما الرقی فحقیقتها التمسك بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد الملیة لا تدفعها مالم یکن فیه شرك لا سیما اذا کان من القرآن او السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر المام نفس العاین وصدمة تحصل من المامها بالمعین وکذا نظرة الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمایم والتولة محمول علی ما فیه

منك او انهماك في التسبب بحيث يغفل عن الباري جل شانه واما الفال والطيرة فحقيقتهما ان الامر اذا قضي به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد معتد به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يقصد اليها بالذات ومنها الوقايع الجوية فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تختص بصورة دون صورة باسباب فلكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واثارة وسواس بل ربما كانت مظنة الكفر بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من تلك القبايح ونفى العدوى لا بمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لانه اذا انعقد اتمه الله من غير ان تنخرم النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية وانها مترتفع بالسرك غالبا وكذلك الغول فمعناه عن الاشتغال بهذه الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت اصل الشوم في المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا تجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او مرضها بادخال الابل المرضية عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرى ممن اتى كاهنا ثم

لما سُئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل فی العنان فتذكر الامر قد
قضی فی السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الی الكهان فيكذبون
معها مأة كذبة يعنی ان الامر اذا تقرر فی الملاء الاعلی يترشح شعاعات
علی الملائكة السافلة التی استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء
الجن ثم تلقی الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تظنن ان
النهی ليس معتمدا علی عدمها فی الخارج بل علی كونها مظنة للخطاء والشرك
والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من
نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
انما اتی بالنهی عن الاشتغال به لا لنفی الحقيقة البتة وانما تواتر السلف
الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات
لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف
الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه علی حرارة الزنجبيل وبرودة
الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها علی وجهين وجه يشبه الطبايع فكما
ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها
يتمسك فی دفع الامراض فكذالك للافلاك والكواكب طبايع و
خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب فی محل ظهرت
قوته فی الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن
بشیء يرجع الی طبيعتها وان خفی ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهورية
ونحوهما لمعنی فی مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوی الزهرة والمريخ بالارض
اثر ما فی هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية متركبة

رسول الله صلی الله عليه وسلم ... انی احرم ما بين لابتی المدينة ان يقطع عضاها او يقتل صيدها ... وعن ابی سعيد عن النبی صلی الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة فجعلها حرما وانی حرمت المدينة ...

٦٨

... انس ان النبی صلی الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة وانی احرم ما بين لابتيها ...

٦٩

مع الطبیعۃ و ذلک مثل قوۃ نفسانیۃ فی الجنین من قبل امہ وابیہ والموالید بالنسبۃ
الی السموات والارضین کالجنین بالنسبۃ الی امہ وابیہ فتلک القوۃ تمیا العالم
بفیضان صورۃ حیوانیۃ ثم انسانیۃ و بحلول تلک القوی بحسب الاتصالات
الفلکیۃ انواع ولکل نوع خواص فامعن قوم فی ہذا العلم فحصل لہم علم النجوم
و یعرفون بہا الوقائع الاتیۃ غیر ان القضاء اذا انعقد علی خلافہ جعل قوۃ
الکواکب متصورۃ بصورۃ اخری قریبۃ من تلک الصورۃ واتم اللہ قضاءہ من
غیر ان یخرم نظام الکواکب فی خواصہا و یعبر عن ہذہ النکتۃ بان الکواکب
خواصہا بجری عادۃ اللہ لا باللزوم العقلی و یشبہ بالامارات والعلامات
ولکن الناس جمیعا توغلوا فی ہذا العلم توغلا شدیدا حتی صار مظنۃ لکفر
اللہ وعدم الایمان فعسی ان لا یقول صاحب توغل ہذا العلم مطرنا بفضل
اللہ و رحمتہ من صمیم قلبہ بل یقول مطرنا بنوء کذا او کذا فیکون ذلک صادا
عن تحقق بالایمان الذی ہو الاصل فی النجاۃ واما النجوم فانہ لا یعرج بہ
اذ اللہ مدبر العالم علی حسب حکمتہ علم احد او لم یعلم فلذلک وجب
فی الملۃ ان یخمل ذکرہ و ینہی عن تعلمہ و یجہر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبۃ من السحر زاد ما زاد و مثل ذلک مثل التوریت والانجیل
شدد النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی من اراد ان ینظر فیہما لکونہما محرفۃ
ومظنۃ لعدم الانقیاد للقرآن العظیم و لذلک نہوا عنہ خفاجی در شرح
شفا نوشتہ لا تقولن احدکم ما شاء اللہ و شاء فلان و ہذا النہی تنزیہی
لرعایۃ الادب بترک العطف بالواو الموہمۃ للتساوی و در شرح حدیث
بئس خطیب القوم انت نوشتہ امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم الخطیب بالافراد
لئلا یوہم کلامہ التسویۃ والخاطب الوفد الذی قرب عہدہ بالاسلام

ومثله قوله لاتقولوا ماشاء الله وشئت اولانه فصر منه التسوية فیخص بمن کان
حاله کذالک ویقوی هذا الاحتمال حدیث ابی داود الذی علم فیه النبی
صلی الله علیه وسلم امته کیف خطبة الحاجة انتهی ملخصا خود در بیان تقویة الایمان
در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک ومختار
بود ومحکوم کسی نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سوای خدا تعالی دیگر را سید گفتن
روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگرا را گفتن درست
است وباین معنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن وداستن ضرور است انتهی
ملخصا بر چند این قاعده خاص برای تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام سهادی بنیاد را از بیخ بر کنده چه هرگاه مقرر شد که تعدد
اراده معنی از معانی حکم مبتدل میشود پس بجه سبب این قاعده مخصوص شد بسید وور
عبد جاری نگردیده وحکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول وغلام نبی ونبی بخش
چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق ومطابق آنچه درینمقام بی اختیار از زبانش
بر آمده همین است که موقوف است بر اراده معنی عبد وظاهر که مومن عبادت رسول مراد
نخواهد داشت وگمان بد کردن با آنکه بعض الظن اثم وارد مفید هم نیست اگر بگویند
که لفظ عبد در محاوره بمعنی دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرهم وعبد الدینار
وعبد الصاد در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر مموهات او باطل
میگردد وتمام علما عرب ومصر وروم وشام واکابر مذاهب اربعه در مقابله اصول
نجدیه [illegible] بجواز داده اند شیخ محمد عابد اسدی انصاری که از عمده علمای حرمین
بود [illegible] نجدیه هند هم هرکه در ان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ واجازت او
[illegible] ساخته [illegible] رسائل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند رساله داره
[illegible] سید [illegible] این شعبه [illegible] اطلاق الفاظ مشترکه

الهی در جلوه گر شده صید دلها بجاذبه محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی
دیوانه وار نه بطمع توقع منفعت و استفاده کمالے از دور دست بجاذبه کمند او دویده
می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعهٔ از جمال او بیند این مرتبه از آن
مراتب است که هیچکس را از البشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیای
امت را شمه از آن محبوبیت نصیب شده و مسجود خلائق و محبوب دلها گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرهما انتهی الله تعالی
از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا و مواهب باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از آنجمله رؤف و رحیم و مومن و مهین و عزیز و
حق و خبیر و علیم و شکور و شهید و نور امثال آن و سوای اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم
مسمی فرموده است اتصاف آن حضرت بدیگر اسماء هم در حدیث صحیح وارد است مثل اول
و آخر و ظاهر و باطن و غیرها حالا بیان میکنم سر تغلیط و مادهٔ افراط و تفریط سالکه باعث
گردیده برین هذیان سرائیها و آن غلط است در معنی لفظ اله و شرک بایدو دانست که
لفظ اله بمعنی معبود است و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود و واجب
لذاته و در تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه مذکور است الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مائة المسائل و در تفسیر رحمانی نوشته
الاله اسم لذات المعبود فهو وان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذالك لا یوصف
به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزة عما لا یلیق به الموجد
لغیره و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیة خواه
در الوهیة بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیة بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مائة مسائل کرده بدینموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نہ خود تصریح می نمودند کہ چیست و نہ عند التعریض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سواے اقسام اربعہ یعنی شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید و تعیین یافت مولوی اسمٰعیل و مولوی عبدالحی در ہمین بحث از مولوی باد علی مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجبوج شدہ بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الٰہ یعنے معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنے یک بودن الٰہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ سخت تبری می نمودند و گفتند اجعل الآلھۃ الٰھا واحدا ان ھذا لشیٔ عجاب وانطلق الملاء منھم ان امشوا واصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیٔ یراد اگر اصنام خود را الٰہ اعتقاد نکردندی انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب از ان چہ معنے دارد و از شنیدن آیہ کریمہ والھکم الٰہ واحد تعجب چرا میکردند و در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسع الناس الٰہ واحد وان محمدا یقول الھکم الٰہ واحد فلیاتنا بآیۃ ان کان من الصادقین و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہارا بذاتہا خود معبود انگاشتند و ہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق ہست برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن لیام ہمین کلام و دانستن شان بتان را برابر خدا در الوہیت یعنے معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند این وہابیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

٧٢

٩

مباح بعضے مستحب بعضے مسنون بعضی واجب چنانچہ چیزے ازان گذشت ومنافی
خسا وچند امور اند یکی اینکہ باوجود دعوی توحید معنی کلمہ توحید نمیدانند چون کہ معنی
کلمہ بیان نمیکنند مذہب شان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچہ
مذہب مشرکان از کلمہ توحید رد میگردد ہمچنان مذہب این گروہ شیطان چہ مشرکان
معتقد الوہیت بتان سوای خدا بودہ اند کہ از کلمہ توحید بسبب نفی الوہیت ہمہ سوای
یکی مذہب مشرکان رد گردید و این گروہ بدیان میگویند کہ مشرکان معتقد الوہیت بتان
نبودہ اند پس کلمہ توحید کہ رد مذہب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان ہم
میکند لفظ الہ را در تمام تقویۃ الایمان بمعنے شرعی ترجمہ ننمودہ جاے ہیچ جای ہیچ
نوشتہ داد در آیہ وما امروا الا لیعبدوا الٰہا واحدا لا الہ الا ہو سبحانہ
عما یشرکون الہ را بمعنے مالک ترجمہ نمودہ ودر حدیث قدسی اعلموا انہ لا الہ
غیری بلفظ حاکم ترجمہ نمودہ بہمین طور سیران پریشان لفظ حق جای برزبان نیامدہ
کہ بحدیث برہم بیشند دوم اینکہ در آیاتیکہ افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور شدہ نفس عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک تمام نمود چنانچہ در ذیل
آیہ والذین اتخذوا من دونہ اولیاء ما نعبدہم الا لیقربونا الی اللہ
زلفا نوشتہ اس آیہ سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوسکے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیہ اینکہ کسانیکہ گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند کہ عبادت
نمی کنیم او شان را مگر برای اینکہ نزدیک کردانند ما را سوئے خدا تحقیق اللہ حکم
خواہد کرد در میان شان در چیزیکہ اختلاف میکنند دران تحقیق اللہ ہدایت
نمیکند کسیرا کہ دروغگو و ناشکر است از آیہ کریمہ بر ہر ذی شعور ظاہر کہ تکیہ بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برای نزدیکی خداست ولیقربونا متعلق بہ نعبد

ان سوای خدا کار ساز نیافتہ

لہ وما لکم من دون اللہ من ولی ولا نصیر

الکتاب ویکفرون ببعض

ہم الغالبون

والذین آمنوا فان حزب اللہ

ومن یتول اللہ ورسولہ

الذین یقیمون الصلوۃ

اللہ ورسولہ والذین آمنوا

ادعوا من دون اللہ

معاش و معاد و شمارا اصلاح کند انتهی ومن الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که
برای خود دیگر ند از راه کمال ضلالت در آمده و از جدا و بست بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداداً یعنی
بتان یا زن خدا را اعمال آنکه انیقدر دلایل ظاهر و شیع میکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجملة خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بلفظ من دون موجود اله مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
أآلهتنا خیر ام هو فاضرب لک الاجل لا سیوم آنکه درین آیة اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد
من دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تناقض قبیح لازم می آید
سبحانه و تعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه نجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت مخلصان
بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرائع ثابت است مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الا اعتقاد نموده و در الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نجدیه از اصل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرائع خود را ملوم و مطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
تحملوا الالفاظ المستعملة المشتبهة على غير محلها كما حملوا المحبوبية والشفاعة
التي اثبتها الله تعالى في قاطبة الشرائع لخواص البشر على غير محلهما
وكما حملوا اسمه و خرق العوائد والاشراقات على انتقال العلم والتسخير
الاقتصار الى هذا الذي يرى فيه والحق ان ذلك كله يرجع الى قوى
ناسوتية او روحانية تعد لنزول التدبير الالهي على وجه وليس من

اعمال اعتبارے ندارد یعنی اوا کنندہ این افعال بے اعتقاد و اقرار موحد نیست
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت و اقرار شرط است و سجدہ
و طواف و نذور و قرابین وغیرہ از فروع دعوائے کہ بآنہا شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتبارے ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الٰہ اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و ہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راہ غلط فہمی یعنے اللہ تعالیٰ را بر خود قیاس
کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
باین جہت اللہ را شرکا او قرار دادند عزی برائے عزت دادن و دو برائے
دوستی گرانیدن یعوق برائے حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این
بود کہ خاص را عام شمردند یعنے صفت الوہیت را کہ خاص باللہ است عام
فہمیدند و تجدیہ ہم از راہ غلطی عام را خاص فہمیدند یعنے تصرف انبیا و اولیا را
کہ عام است و منشاء بتصرف خدا و تاثیر قدسی یعنے باسباب ظاہری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا است
پس کسیکہ اینچنین تصرف برائے بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنے
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابراند و سبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب است بر شاہد ہمچنانکہ شرک واجب الاحتراز است حکم شرک ہم بر خلاف شرع
واجب الاجتناب این قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ در آن یافتند دون را بمعنی غیر تعبیر نمودہ چنان
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الٰہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

فیهما آلهة کما یقولون
اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا لا تدع مع الله الها
آخر فتکون من المعذبین
لا تقولوا ثلاثة لا تتخذوا
الهین اثنین ام لهم اله
غیر الله سبحان الله عما
یشرکون ا اله مع الله تعالی
الله عما یشرکون ء اله مع
الله قل هاتوا برهانکم
ان کنتم صادقین ام اتخذوا
آلهة من الارض هم ینشرون
لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا فسبحان الله رب
العرش عما یصفون اجعل
الآلهة الها واحدا ان
هذا لشیء عجاب وانطلق

الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا الشیٔ یراد   الحاصل
از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید وشرک همان صفت الوهیت است
وبس زآن صفت در غیر ذات واحد حق تعالی یافته نمیشود بالذات ونه بعطائی
او تعالی شانه نه کامل ونه ناقص وبهمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم
تعمیم صفت خاص است بخلاف سائر صفات وافعال او تعالی که مخلوقات خود را
هم علی تفاوت المراتب دران چیزها شرکت عطا فرموده است فجعلناه سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیٔ حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعها ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه
که عبارت است از حیات وعلم وسمع وبصر وکلام ومشیت وقدرت واراده
واضح وشرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد وهمچنان در صفات
اضافیه وافعالیه که ناشی از صفات ذاتیه اند ومتعلق بآن مثل تصرف بقدرت
وغیب دانی بعلم وامثال ذلک چرا که این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده وصفت
منشاء شرک اصلا ومطلقا قابل عطا نیست در این صفات وافعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی وافعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی را است یعنی حیاتیکه خدای
تعالی را است همچنان حیات وقدرتیکه خدا تعالی را است همچنان قدرت وعلم وسمع
وبصر آنچنانکه خدا تعالی را است وتصرف همچنان که خدا تعالی را است برای دیگری
ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمیتواند چه بنص قرآن وسنت ثابت که مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند ومشرک بودند پس ثابت شد که شرک
شرعی باعتبار صفات وافعال نیست بلکه مدار او بر امریست غیر آنها وآن صفت
الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه هم

کما مرو سیجیئ ونیز فصل کہ برائے این قسم عقد نمودند ذکر نمودند دران آیات واحادیث
کہ دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدائے عز وجل واین بحث دیگرست کلام در
شرک است ونیست دران آیات واحادیث کہ این صفت معتبرست در شرک و
نیست محصل آن مگر ہمینکہ علم غیب خاصہ خداست وبس پس ہرکہ غیب خاصہ خدارا
برائے مخلوقے ثابت کند این اعتقاد باطل ومخالف شرع است نہ آنکہ شرک گردد
پس ہر بطلان ومخالفت شرع شرک نیست وعادت امت شیطان است کہ یک لفظ از
یکجا گرفتہ ہیچ خیال اطراف وجوانب نمودہ وبر اصول دین نظر نینداختہ زبان دراز بہا
میکنند بعضے دین بحث ہم بعمل آوردہ اند حال اینست کہ درین آیات تخصیص علم
غیب است بخدائی عز وجل ودر آیہ کریمہ لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا ہم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظہار دیگرے بر وامکان
نداشت جمہور مفسرین واکابر درین تطبیق نمودہ اند بتفریق غیب کہ غیب خاصہ خدا
غیب مطلق است وغیب عطا کردہ غیب اضافی است غیب کہ خاص بخدائی عز وجل
است غیب مطلق است یعنی آنچہ نسبت بہمہ مخلوقات غائب است نہ غیب اضافی
یعنی آنچہ غائب است از ملک وشاہد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ وبہشت ودوزخ وسائر آنچہ متعلق است بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت واطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکہ بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکہ بلحاوی ملی در تفسیر ودیگران ہم
تصریح نمودہ اند کہ اطلاع بر تمام لوح محفوظ ہم غیب مطلق کہ خاص بخداست نیست
وبہ اخبار صحیحہ برائے حضرت اسرافیل ثابت وبرائی بعض اولیاء اللہ ہم بتواتر منقول
می بینید در قرآن وعلم آدم الاسماء کلہا وآنچہ نوشتہ من زعم
ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرۃ وناظرۃ صار مشرکا

...وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنہا وسیئہا فوجدت فی محاسن اعمالہا الاذی یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالہا النخاعۃ تکون فی المسجد لا تدفن

۷۷

فتح فی الدین و اخترع

ان ماحاصله ان ما حدث بعد القرون الثلاثة المشهود لها بالخیر فهو بدعة ضلالة

یتوقع جمعها الجزء وما حدث فی احدها منه

تقول لیس بدعة الامر یدا باطلا فی قطعاً

مراد صحیح از وشان آرزو داشتن خیال خام است این ست کلام اجمالی در شرک فی العلم وهمچنان از جملهٔ افعال خدای عزوجل تصرف را مدار شرک قرار داده وسواے آنچه در رد ان مذکور شد یک نکتهٔ دریافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید در شرک است ودر یجا هم این لفظ وارو نگردیده که تمام فصل متعلق آن ببینید یجا هم این لفظ در آیات واحادیث ذکر کرده اشن نیست پس شرک شرعی نیست ونیست مگر شرک تعبدی وهمچنان در قسمین باقیین را افعال عبادت وافعال عادت مدار شرک نهاده وهو کما تری واصل مسئلهٔ افعال را یاد باید داشت که بحال کثیره کار خواهد آمد وآن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب دارد گردیده یعنی آن افعال را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگرے باعتقاد الوهیت او شرک است وبی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایتاً الامر ممنوع خواهد بود وقید طلب باختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا ازان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگوئید ودیگرے را نگوئید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر نباشد ومثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت بالله تعالی ازان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص از من طلب مدد کنید واز دیگرے مکنید که خصوصیت طلب منع از غیر نباشد انتهی ترجمة المقدمه عقیده دوم گویند هر بدعت حرام وکفر است وتعریف میکنند بدعت را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین وآنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه وتابعین وتبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است وقبح [illegible] را اعتبار نمیکنند یعنی هرچه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام وکفر است نیک باشد یا بد بعضی ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علامه مصری گوید

فی الفتح والسوء منه الثلاثة اما البدعة الاعتقادیة التی هی المحل اعزاد البدعة

السیئة قال فی فتح والنصب

انما حدث فی احد الازمنة الثلاثة النبی صلی الله علیه وسلم مثل [illegible] التی فیها الحدیث [illegible]

فهو لیس ببدعة بل ... الرسول صلی الله علیه وسلم ... الخیر

إد اوسطها او آخرها ورد ايضاً من سن فى الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ماحدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها
الخير انتهى خلاصة كلمه ورد بدعت تجديد وريحانقل ميكنم وبعد فهذه رسالة
فى تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين فى الدين وهم الذين روى مسلم فى صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون فى آخر الزمان دجالون
كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عند
سمعهم وسماع آبائهم لمضواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
فى النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محى الدين ابو ذكريا يحيى بن شرف
النووى فى تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
فى الشرع هى احداث ما لم يكن فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهى منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه فى انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله فى آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق فى ذلك ان يعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت فى قواعد الايجاب فهى واجبة او فى

٧٩

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر كلام وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثم جاء في رواية دينا او المراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اي مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته لما ذكر بعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم نذر من نذر ذلك او الاخلال بشرط او ركن عبادة كان او عقدا فلا ينقل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه

٨١

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثمه استخار كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت
في جمع القرآن فان عمر اشار على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثمه لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقته لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

لا تتوقف على مرتبها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لا انه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل فمدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشر يعتر
تخل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الا لانه من القرينة

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رض في التراويح نعمت البدعة هي وليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى حفظها الا بذلك لانه ما لا يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام في دقائق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

من بعد ذکر نمود و عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم
کہ مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعۂ کثیر ائمۂ اعلام و ہداۃ اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جرزی و ابن کثیر و ابن دحیہ و ابو شامہ شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن طغربل و ابن فضل و شیخ ابی عبد اللہ بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرہونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظہیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و ضیاء الدین بن عمر و غیرہم کہ ہریک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کردہ اند حسن آن بدلائل تفصیلی و کسیکہ
کلام کردہ در ان کلامش بار دنمودند و این ماجرا تفصیل در رسالۂ تحقیقات بیان
نمودہ ایم و درینجا بخوف تطویل اعادہ نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشتہ و بعد
ذلک فنقول قد ثبت بما مر ان البدعۃ انما ہی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعۃ وان البدعۃ منقسمۃ الی حسنۃ وقبیحۃ
فمنها واجبۃ ومنها محرمۃ ومنها مندوبۃ ومنها مکروہۃ ومنها مباحۃ
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنۃ او الاجماع او الاثر
فہی ضلالۃ ورد وان لم یخالفها فلیس برد وما کان منها خیرا فہی بدعۃ محمودۃ
وان البدعۃ الحسنۃ متفق علی ندبها فما اخترع مبتدعۃ ماتنا من اطلاق البدعۃ
الضالۃ علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحۃ فمنشاء الجہل
والاعجاب بالرائ والاجتراء علی اللہ و در مولد شاہ عبد العزیز در فتوے جواز
عرس نوشتہ اند دوم آنکہ ہیئۃ اجتماعیہ مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام اللہ
کنند و فاتحہ بر شیرینی یا طعام نمودہ تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و خلفاے راشدین نبود اگر کسے باین طور بکند

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى
الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم
يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت به العادة فيها
باكرام الداخل بالقيام فان المقصد منه الاحترام والاكرام وتطيب القلب
به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها
جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا فيما ورد
فيه نهي لا يقبل التاويل **عقيده سيوم** فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير
از مداومت وملازمت وتخصيص زماني ومكاني حرام وكفر ميگردد واين مدعا را
به بيانات گوناگون وبذيانات بوقلمون جلوه نمايش ميدهند كه در رد سماجت
ازاله به شبهات نموده ايم درينجا مختصر اچيزے ذكر ميكنم در صحيح مسلم از عائشه
صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ودر صحيح بخاري از
مسروق مرويست اي الاعمال احب الى الله قالت الدائم ودر صحيحين
از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر
صحيح مسلم از عمر رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام
عن حزبه او شيء منه فقرأه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرأه
من الليل ودر حصن حصين نوشته وينبغي من كان له ورد في وقت من ليل
او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتي به اذا امكنه
ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضائه صاحب لمعه در رد قول كسي
تحديد الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكذا بل
الفعل المندوب الحسن ايضا شده نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

الله ورسوله فقال الشرع ... وقد جعلوا ... بما لا يعيب ... عليه فقد ... التعليق ... يناسب ... الاجماع في الدين ... على هذا ... الامر ... ما يحكمون

الدعوى ومن عليه ... بعد ما يحتج
الاثبات ... وبعد المبتدع
من اثبات هذا الغرض
ما البينة بابطال المدعي
والبينة وانكار الدعوى
وفيها انها الابطال ليصح
ولكن المقصود

٨٥

فاتي بالحجة الصحيحة
فيقول مما ذكرنا من عبارات
الائمة الهادين تصريحات
في جواز خلاف تصريحات
وابطال الدعوى
بجعل المدعي ... استدلالهم
اليهود وقتوا هذا اليوم فان
وخصصوا الصوم هذا اليوم
الله صلعم منه ...
سنة من كل سنة فقد ثبت
ان نفس التقييد ليس بقبيح
بل الفتح والحسن يرجع
الاصل ولو كان نفس
التقييد سببا ...
يقبله رسول الله صلعم
لا سيما وهو تفضيل اليهود
تعظيما لهذا اليوم ...

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد
اليهود يصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه
تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشورا ويتخذونه عيدا
ويلبسون نسائهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسؤال
عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجازته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باحتر
تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
كونها سنة وغيره ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها
والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على
تمليح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على
من تكلم فيه وما هو الا شاذ نذر ومنها نذر رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ينحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

وحصول الحسن اي كون النبي صلى الله عليه وآله وسلم كما هو مذهب جماعة واستحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعين وتبع التابعين ولم يعم بنفس التقييد بالزمان مع انه تقييد

والحديث في سنن ابي داود ومنها ان لا تقرب العبادة الا ... والقصد في تقييد ... ومنها ان تعيين ... الذي ... كان من فعل المشركين ... رفع

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتداء بظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته در حق آنها که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن بزنان صدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعاظم علما و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق دهلویست
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقروات بفاتحه های و نیاز های بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیای عظام است کسانیکه کمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضی از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و بر این
چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب نوشته اصحاب کهف
وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات ست
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقی نیست میان آن
وانچ بظهور برکات و آثار در این تخصیصات از یقینیات است مثل سائر تجربیات
انتهی کلامه فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره القدر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره آنست که در هنگام بر آمدن آبله اطفال که آنرا چیچک
خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
آن سال چیچک نبر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبی باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و تسمیه یا و برنج باشکر و خیرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

[illegible]

۸۷

مذکوره در کتب صحاح مروی و معمول ابن اثیر در نهایه نوشته کان من عادتهم ان الانسان اذا اصابته عین من احد جاء الی العائن بقدح فیه ماء فیدخل کفه فیه و یتمضمض ثم یمجه فی القدح ثم یغسل وجهه ثم یدخل یده الیسری فیصب علی یده الیمنی [illegible]

المصاب بالعين من نحو الفرسة واحد بة فبرع باذن الله تعالى وموت
بعد من بن عباس ت فرشته وهذا المعنى مما لا يمكن تعليله ومعرفة
وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه وقال ابن العربي
ان توقف فيه متشرع قلنا له قل الله ورسوله اعلم وقد عضدته
التجربة وصدقته المعاينة ومتفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان
الادوية تفعل بقواها وقد تفعل بمعنى لا يدرك ويسمون ما هذا
سبيله الخواص وهم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رضه راى صبيا مليحا فقال دسموا نونته لئلا يصيبه العين
اعتقاد چهارم اصل در اشيا حرمت ست يعني هر چه از شارع منقول
نيست حرام است دانستنی است که در کتب فقه و اصول ب آنکه مغز کلام رسد تحقیق
بحث در اصل اشيا انست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشيا که حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد از آن هيچ ب اعلمت شارع و چيزي که علة حسن و
قبح آن مشتمل معلوم نباشد معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سیوم توقف واين اباحت را اباحة اصليه و اباحة حقيقيه گويند که اشعريه و
ماتريديه از آن منکر که نزد ايشان قبل شرع حکم نيست و تحقيقيکه در اهل سنت
است که اصل در اشيا اباحت است و آن مختار اکثر شافعيه و حنفيه است يا خطر که
مذهب بعض از ايشان است نسبت بزمان فترت است و اين اباحت غير اباحة معتزله
است که حکم نيست نزد اهل سنت و معنيش اينکه مواخذه نميشود با جميع افعال
معامله مباح يعني احوذ نميشود بفعل و ترک چنانچه در مباح يعني کسانيکه پيدا شدند

٨٨

و هي من اصول الشافعية
والاشاعرة على التنزل اي
مذهب المعتزلة تنزلا ان
للعقل حكما بالحسن والقبح
والا فلا فعل قبل البعثة لا
يوصف عندهم بشيء من
من الاحكام

آن اباحة اصليه شرعيه است ونيست دران اختلاف كسے از متقدمين اصوليين اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحة حكم شرعي لانه خطاب الشرع بالتخيير والاباحة
الاصلية نوع منه لان كل ماعدم فيه المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه
فذلك مدرك شرعي بحكم الشرع بالتخيير فهي لا يكون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلة وقال مولانا بحر العلوم في شرحه اي عدم المدرك الشرعي نفسه مدرك
شرعي لحكم الشرع بالتخيير والاباحة الاصلية لا تكون الا في موضع عدم المدرك
الشرعي للحرج في الفعل والترك بل بحكم بخصوصه اصلا فالاباحة الاصلية فيها
حكم بالتخيير فهي لا تكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة فانهم يقولون بالاباحة
وغيرها من الاحكام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشته الاباحة حكم شرعي
خلافا لبعض المعتزلة فانهم يقولون المباح ما انتفى الحرج في فعله وتركه وذلك
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننكر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة خطاب
الشارع بذلك فافترقا مرزاجان در حاشيه آن نوشته قوله خلافا لبعض
المعتزلة هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التي لا يدرك العقل اشتمالها
على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشرع بالاباحة الاصلية
لانه تعالى خلق العبد وما ينتفع به فالحكمة تقتضي اباحته له دفعا للعبث و
حاصل النزاع يرجع الى ان الاباحة في لسان الشرع هل هو عدم الحرج في
فعله وتركه او حكم الشرع بذلك والتحقيق ان ما لا يدرك العقل اشتمالها
على المصلحة والمفسدة وخلوه عنهما ولم يتعلق به الخطاب الكاشف عن حاله
صريحا مباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباحة في
عرف الشرع بمعنى عدم الحرج في فعله وتركه وهذا كذلك وعند الجمهور
ان كل ما عدم المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه فذلك مدرك شرعي

٨٩

حكم الشارع بالتخيير فيهما الفعل ... بعد ورود شرع وعدم ... شرعي ... در فعل وترك باباحت اتفاق اہل اسلام است واحاديث ... بعض ابن عباس قال كان اهل الجاهلية ياكلون اشياء ويتركون اشياء تقذرا فبعث الله نبيه وانزل كتابه واحل حلاله وحرم حرامه فما احل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عفو ...

... قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تضيعوها وحرم حرمات فلا تنتهكوها وحد حدودا فلا تعتدوها وسكت عن اشياء ... فلا تبحثوا عنها ... ملا علي قاري در ... دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة ... در تفسير مدارك تحت آية ...

مى نويسد وفيه تنبيه على ان التحريم انما يثبت بوحى الله وبشرعه لا بهوى النفس
وكتب فقه كه ازين حكم مالامال اند در شرح وقايه در شرح قول ماتن ماليس بحدث
ليس بنجس مى نويسد لا حكم بحرمة المسفوح بقى غير المسفوح على اصله وهى الحل و
يلزم منها الطهارة و در هدايه در فصل حداد نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنايم
فبقى اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل وششم نوشته
امر يكه منقول از آنحضرت صلعم وصحابه رض نباشد غير مشروع است چنانچه صاحب
هدايه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابه رض دليل گرفته است منها فى كتاب
الصلوٰة فى فصل الاوقات التى تكره فيها الصلوٰة قال يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر
باكثر من ركعتى الفجر لانه عليه السّلام لم يزد عليهما مع حرصه على الصّلوٰة
ومنها ما قال فى باب العيد لا يتنفل فى المصلى قبل العيد لانه عليه السلام
لم يفعل مع حرصه على الصلوٰة ومدعاے صاحب مائة مسائل ازين روايات علاقه
ندارد وجه عدم نقل چيزے ديگر ونقل عدم چيزے ديگر عينى در حاشيه هدايه مى نويسد
هذا مبنى على معرفة الحديث الذي فيه عدم زيادة النبى عليه السلام على
ركعتى الفجر ولذا قال الاكمل ان الترك مع حرصه عليه السلام على احراز
فضيلة التنفل دليل الكراهة واين بحث وتصحيح مائة المسائل بتفصيل ذكر كرده ايم
من شاء فليرجع اليه ظاهرا ماخذ اين عقيده كلام ظاهريه است مصرى در شرح
مسند در بحث تلفظ به نيت بعد نقل استحباب آن از جماعت كثيره از حنفيه وشافعيه نوشته
اما انكار الملاحدة الظاهرية واستدلالهم بان المتابعة كما يجب فى الفعل
مطلقا يجب فى الترك ايضا فمن بادر على فعل لم يفعله رسول الله صلى الله عليه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله فى الحجة من غير تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدين فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فى

او غيره امتى وصح الاصوليون
والمطلوب الفعل كما ان
التى لا تحصى ولا قائل به
باعتبار عدم فعل المنهيات
فيكون كل مكلف مثابا
مطلوبا لترتب عليه الثواب
معذور وما لا اثم ذو كان
لا يصح طلبه اما الاثم غير
ان الترك بمعنى عدم الفعل
نفصول البدايع للشمس

بان الترك فى ترك المنهى عنه
ايضا ليس بمعنى عدم الفعل
لانه ليس باختيار تحت القدرة
العبد كما فى التلويح وغيره بل
الى دم الكف وهو ان يتوجه
النفس اليه قادرا على فعله
فيكف نفسه خوفا من ربه

انتهى كلام المصرى ...
[illegible]

فيؤيده الخبر، عندنا الإباحة و[صاحب] تلويح هم در ان بحث فيؤيده الاصل في الاشياء الاباحة واضح واکتتابت و[امر] تقسيم داد و شاه ولی الله وحجت بالغه

نوشته ما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم على قسمين احدهما ما سبيله سبيل تبليغ الرسالة منه قوله تعالى ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا وثانيهما

ما ليس من باب تبليغ الرسالة منه قوله صلى الله عليه وسلم انما انا بشر اذا امرتكم بشيء من دينكم فخذوا به

واذا امرتكم بشيء من رأيي فانما انا بشر وقوله صلعم في قصة تأبير النخل اني انما ظننت

ظنا ولا تؤاخذوني بالظن ولكن اذا حدثتكم عن الله شيئا فخذوا به فاني

لم اكذب على الله فمنه الطب ومنه باب قوله صلى الله عليه وسلم عليكم بالادهم

الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل العادة

دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذكره كما كان يذكر قومه

كحديث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئية يومئذ وليس من الامور اللازمة

لجميع الامة ومنه حكم وقضاء خاص انتهت لخص عبارة حجت بالغه وهم در ان

كتاب نوشته من اسباب التحريف التعمق وحقيقته ان يامر الشارع بامر وينهى

عن شيء فيسمعه من امته فيفهمه حسب ما يليق بذهنه فيعدى الحكم الى ما

يشاكل الشيء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة والى اجزاء الشيء

ومظانه ودواعيه وكلما اشتبه عليه الامر لتعارض الروايات التزم الاشد

ويجعله واجبا ويحمل كل ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على العبادة والحق

انه فعل اشياء على العادة فيظن ان الامر والنهي اشتملا هذه الامور فيجهر

بان الله تعالى امر بكذا ونهى عن كذا الى آخر ما قال وكشف رسول الله صلى الله

عليه وسلم عن فساد هذه المقالة وبين انه تحريف عقيده تحريم تشبه مطلقا

مستلزم مساوات است و بر بنى عقيده مشروع كثيره و بار تكفير تخريج نموده اند و

الی شیئ من احوالہم انتہی وھذا کلہ فی المتشبہ بہم فی السیرۃ واما المتشبہ
بہم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک ھم القوم لا یشقی بہم جلیسہم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طلس عن خذ یفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری
در شرح فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واھل البدعۃ المنکرۃ
فی شعارھم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من
الافعال اھل السنۃ او من افعال الکفرۃ واھل البدعۃ فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزائن الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ
ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ مسطور است صفا و مروہ را از شعائر اللہ
بودن محض ببرکت صبر حضرت ہاجرہ حاصل گشتہ کہ معیت خاصہ حضرت جل و علا
درمیان ہمین دو کوہ باشکوہ در حق ایشان جلوہ گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
و این دو کوہ با صفا بسبب آنکہ جاہلان مکہ اساف و نائلہ را برانہا نہادہ پرستش
میکردند از شعائر اللہ بودن معزول و ساقط گشتہ واگر یہود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند کہ شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
می نمائید و مشابہت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
ملتہا واد یانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نشوید زیرا کہ معاملہ
با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمرہ است نہ تعظیم بتان و حج و عمرہ
بلا شبہ امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت ضمن تطوع خیرا یعنی و ہر کہ
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنے بتحقیق خدا
تعالے قدردان است عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاہر مشابہت با کفار پیدا
شدہ باشد مانند روزہ روز عاشورا زیرا کہ او تعالی علیم یعنے دانا است

رد اصول سبے قرآن بر دہران بر د فروع واکثرے از جزئیات کہ صراحۃً ہم بہ بیان
آمدند وحال مابقی ہم از انچہ مذکور شد سہل الحصول اما تنبیہ بر بعض امور ضرور نمود
واضح باد کہ از عمدہ معتقدات فاسدہ ومبتدعات کاسدہ گو یا کہ مابہ الاستیاز
این طائفہ از اہل سنت وجماعت ہست مسئلہ استعانت ہست از ارواح انبیا واولیا
کہ شرک دانند ودلیل شان آیہ ایاك نستعین کہ بسبب تقدیم مفعول فائدہ حصر
میدہد واحادیث باب صبر وتوکل وبالفضلہ تعالے این بحث را در رد ابحقیات
بخوب ترین وجہ تحقیق نمودہ ایم در یجا بنقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد کہ فصل مقوم این طائفہ توہین وتحقیر معززین حضرت ارحم الراحمین است
ما درین مقام بتوسعہ کلام عامہ مکارم آن کرام علیہم التحیۃ والسلام نقل مے کنم
گو با مسئلہ استعانت خصوصیت نداشتہ باشد کہ مؤید ومعین بد عاوبین موضح
ضلال وغوایت آن اشقیاست مقولہ اوّل در تفسیر عزیزے در دیباچہ تمہید
تصنیف تفسیر نوشتہ بلٰہا ایضاح معانے سورۃ فاتحۃ الکتاب ودو سیارۃ
آخرین از حضرت قرآن مجید کہ اکثر مسلمین در صلوٰۃ خمسہ وجمعہ وجماعات ومجامع
ارواح مقدسہ انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سورہ ہا میفر
میفرمایند انتہی لفظ مجامع ارواح انبیا واولیا را باید دید ومعنے آن از قرن شیطان
باید پرسید مقولہ دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نمودہ مینویسد
وآنچہ تعلق بچشم دارد دیدن مشاہد متبرکہ مثل کعبہ شریفہ وقرآن مجید ودیدن
بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت قبور شہدا وصالحین کہ جان خود را در
راہ او باختہ اند واوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیدہ انتہی زیارت قبور
شہدا وصالحین عبادت خدا است مقولہ سیوم اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او وبغض داشتن بہ مبغوضان او مقولہ چہارم ایاک نستعین

چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا
چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو
چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا
بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کنند ازان که هر روز و شب پنج نوبت
در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر
التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه
اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت
بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت
حق است لا غیر انتهی **مقوله پنجم** تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر
تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در
جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است
مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست
که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت
آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت
من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند
باز در دل او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم
و غیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی ملخصاً **مقوله ششم** در بیان افراط و تفریط
استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را و پردهٔ صور و تماثیل و قبور
و تعزیه را معبود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب ایشان بالاستقلال

و شهیدان و صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست [illegible] از قرآن مجید [illegible] و این لفظ را در جای [illegible] [illegible]

راه این چهار فرقه است [illegible] می باید که از پروردگار بنده را [illegible] این هر چهار فرقه [illegible] طلب کند [illegible] که عوام مؤمنین

از رفاقت سالکین طلب باید [illegible] رفاقت [illegible] و صالحان را رفاقت صدیقان [illegible] شهیدان را رفاقت انبیا [illegible] و صدیقان را رفاقت [illegible]

[illegible]

وبرکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پیدا و بے پی ظاهر میگردانند و خود ایشان را جاهے و مرتبه می بخشند که دعاے ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتے بایشان توسل نمایند حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین تا بآن استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او مشاهد متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند بنهج قلب او قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر مقتول نشده باشد **مقوله هشتم** در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و دربانهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و گشتگان ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند مانند فرشتهائیکه با ابر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و کوهها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد دعاخوانان و تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام در عالم به تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح بنی آدم انتهی و بعضے از فرشتگان برائے تشبیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که قاعده غذا آنست که جزوے از طعام قائم مقام جزوے از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد و پس لابد فرشته می باید که غذا

گویا مسکنے برائے روح ساختہ است بنا برین است کہ از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفادہ جاریست و آنہا را افادہ و اعانت نیز متصور و در تفسیر سورہ انشقت نوشتہ اول حالتے کہ بمجرد جدا شدن روح از بدن خواہد شد نفخ انجا اثر عبادت سابقہ و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنائے جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر کہ چیزے ازینطرف و چیزے ازان طرف دارد و این حالت حالت انکشاف جزائے برخے از نیکیہا و بدیہا است و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند کہ ہنوز زندہ ایم و لہذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است کہ مرد مسلمان درانجا میگوید دعونی اصلی یعنے بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است کہ مردہ درانحالت مانند غریق است کہ انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیہ و فاتحہ دران وقت بسیار بکار او می آید و ازینجا است کہ طوائف بنی آدم تا یکسال علی الخصوص تا یک چلہ بعد موت درین نوع امداد کوشش تام می نمایند و روح مردہ نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقاتہا زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظہار میکند دوم حالتے است کہ بعد از انقطاع تعلق زندگانے دنیا بالکلیہ رو میدہد و استغراق عظیم در مشاہدہ کیفیات بکسوبہ خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود و قوی مدرکہ و متصرفہ ازین عالم گسستہ شدہ بآنطرف متوجہ میگردند حس و حرکت معنوی او ازینجہان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگان است و بعض از خواص اولیاء اللہ را کہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت نیز تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا مینمایند و ارباب حاجات

اللہ یتوفی الانفس حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا فیمسک التی قضی علیہا الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنے فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بخوابید مثل خواب عروس انتهی ملخصا ودر رسالۂ تحقیقات
بیان کرده ایم که این آیات واحادیث بهمین معنے متمسک معتزله اند درین باب جواب
آن با تنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلاً للالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد **سوال** چه میفرمایند علماء دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی میماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند وبرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اهل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور وسلام بر موتی وهم کلامی
با ایشان که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفاریکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

روح باد راک و شعور پس خصوصیت شهید ظاہر گشت و در تفسیر آیه ویکون
الرسول علیکم شهیدا نوشته که در روایات آمده که ہر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانے چنان تا روز
قیامت او اسے شہادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این
ماده را از بیخ بر میکند چه در ان نوشته که منکرین مجازاة قبر تمسک میکنند بآیه
لایذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود
البته موتے ہم عقب او میبود انتہی پس بینید که منکرین مجازاة قبر بآیه کریمه بنحیکه
استدلال کرده اند بعینه ہمان آیه بار اوه ہمان معنے مولوے عبدالحی ہم بر
مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در تفسیر
احیا و اماته حقیقة نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقے پیدا میشود
که تغذیه و تنمیه بدن ہمراه آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکه آن
تعلق مشتبه است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بملوک یا صاحب خانه بخانه
که آنرا تعذیب و تنعیم میتواند شد و این ہم در صورتے است که آن بدن قائم
باشد و مدفون و الا عذاب و نعمت روح را است که نفس مجرد است و بدن حقیقی
او روح ہوائی است و روح ہوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہیئتی و شکلی که بینیده را امتیاز در میان
آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از بسکه در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند و در
آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در
مابین النفختین موت گفته اند قوله تعالے ربنا امتنا اثنتین الا بار اینا
ہم در صورتے است که از موته اولے انجز و موت مراد باشد و تحقق است که در آن

بطلان مزاج ممکن نیست پس
ست و حیات با فساد بنیه و
و ادراک به موقوف بر حیات
در جواب و تکلم و لذت و علم
نقل استدلال منکرین که سوال
از اصل باطل باشد باز بعد
پس در بقصورت شکل ایشان
بجاه بکار باشد جزاه دوبار
که سابق از نزول [illegible]
از موته اولے جنس موقوف باشد

این امور ریست را ممکن نیست
درنشو جواب این انست که نیست
باین معنے بدن است که نیست
و فساد بنیه و بطلان مزاج
به بدن واقع شود پس
[illegible]

پس تعلقے ببدن [illegible]
[illegible]
تغذیه و تنمیه [illegible]
[illegible]
بدن جدا [illegible]

[illegible]

افعال حیوانی ونفسانی میگزرندے اگر نفس ناطقی همراه داشته باشند فرق همین
است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را بر حسب اعمال
مکسوبه تنعیم وتعذیب خواهد بود انتهی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماته فاقبره
نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او باد ودآتش
آمیزش شوده مشابهت تام با شیاطین وجنیان پیدا کند وازین است که اکثر
ارواح کسانیکه سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگیرند وبه آدمیان
می چسپند وایذا میرسانند انتهی ودر شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمان
است وپائین آن سدرة المنتهی وبالاے آن متصل بپایه عرش مجید وارواح نیکان
بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند
وعوام صلحا را بعد از نویسانیدن ورسیدن نامهاے اعمال بر حسب مراتب
در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند وتعلقے
بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر
دوستان بر قبر مطلع ومستانس میشوند زیرا که روح را قرب وبعد مکانے
مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصرے است
که ستارهاے هفت آسمان را درزدن چاه میتواند دید انتهی ودر تفسیر سوره
طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ و
تالم خاصه اوست انتهی ملخصا مولوے اسمٰعیل وغیره در تقویة الایمان وغیره
آیه کریمه ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی
یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون را در تقریر منع استعانة وآیه
کریمه الهم ایدی یبطشون بها الهم ارجل یمشون بها وغیره را بر
ارواح کاملین فرود آورده سرگرم بدین سرایها گردیده اندحالش اینست

(Margin, top:)
سر ان بان در سعادته ان تحسان
قال وان ابرا اجابت ابسجدوا باینا به
لنا باینا سجدوا افتتنتهم بیان ابالتکبر
سید ان یستحب الله وابعت وابقاعن فی تدبیر
والایعقوا السلطین فی العظامة ولعبادتهم
الا سعوا البه معتذرین صرف وقیعنه ولعبادتهم وقعوا
لتعبیر وتحقیره لسائر الاحد به والا سرافهم
هم فی سائر السلطین من قبلهم

(Margin, left:)
الی ان السلاطین تعبدوا الیه
عبادة الله وتعالوا الالوهیة
فانا صرح الله بان
فاستحقوا العبادة من سائر
خلق الله کما ان ممالک
الملوک بمثل عبادة
فیعبد خدمته فیعطیه

خلعة المالک ویفوض
الیه تدبیر بلد من بلاده
فیستحق السمع والطاعة
من اهل ذلک البلد
قالوا لا تقبل عبادة الله
الا معهم بعبادتهم
بل الحق فی عبادة الله
فلا تقبل عبادتهم تقربا

(Margin, bottom:)
منه بل لا بد من عبادة
هؤلاء لیقربونا الی الله
لانی وقالوا هؤلاء یسمعون
ویبصرون ویشفعون لعبادهم
ویدبرون امور هم و
بنفس ونفعهم فنصبوا علی
اسماءهم احجارا وجعلوا
ها قبلة عند توجههم الی
هؤلاء غائبین من بعدهم

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورته فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدى يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریفی بیش نیست
حال ارواح اندکے از انچه شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته باید شنید اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان الله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لايزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى في
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة
وندامة في نفس العامل والهامات في صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيؤا اليه اما في الدنيا وحين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندے
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك
راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير في الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وهم دران كتاب اشاره ذا مات الانسان

١٠٠

العذا الذي من الانسان وقع اشتراك بينه وبين حملة العرش ومقرب
الحضرة من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان
ذلك بابا مفتوحا بينه وبينهم ومعد النزول الواقعهم وصبغهم بمنزلة
تمكين النقش من الهاما للملائكة والانبعاث حسبما اقتضى وهم دران كتاب
است والانسان عند سلامة من اجل كما جبل على حب المال والاهل كذلك
جبل على حب ان يذكره الناس بخير في حياته ومماته وان لا يظهر سوء اثر
لهم حتى ان اسد الناس رايا من كل طائفة يحب ان يبذل اموالا خطيرة
في بناء شامخ ليبقى به ذكره ويقحم على المهالك ليقال له من بعده انه
جري ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو حظ عظيم
في حياته وبعد موته حتى قال حكماؤهم ان من كان ذكره حيا في
الناس فليس بميت ولما كان ذلك امرا يخلقون عليه ويموتون معه
كان تصديق ظنهم وابقاء وعدهم نوعا من الاحسان اليهم بعد
موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقيت حساسة مدركة
بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معه
في الحيوة الدنيا ويترشح عليها من فوقها علوم يعذب بها وينعم
وهم الصالحين من عباد الله مرتقى الى حظيرة القدس اه سوا هذا این
مدعا در ان کتاب وهم ودیگر تالیفات شاه ولی الله بکثرت موجود ودر ما لا اختصار
بر تنفیذ را اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام بدو طور متداول اینکه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انک لا تسمع الموتى وما انت بمسمع
من في القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده
ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

لذا الکلام راست نموده از اطراف وجوانب چشم پوشیدند حقیقت شئیا وغابت عنک اشیاء خوارج که بتکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه ساختند مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله وحدیث القاتل والمقتول کلاهما فی النار معتزله وروافض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم برای خدای تعالی ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم وامثال ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر مدعا آیتی وحدیثی می آرند مسالک حق آنست که سلف صالح برعایت شرائط فهم کتاب وسنت ومراعات طرق تطبیق ودرجات تحقیق واحاطه باطراف وجوانب ونظر بر اصول وفروع باتفاق اهل حل وعقد بر امری اجماع نموده وبتلاحق افکار وتطابق اعصار مذهب جماعت قرار یافته وسواد اعظم امت مرحومه عبارت از آنست باتباع آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی معلوم است امام احمد وغیره از عایشه رض هم آن حدیث روایت کرده اند از اینجا صاف ظاهر میشود که چون حضرت صدیقه در آن قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری بر الفاظ قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابه حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود وبه تامل استبعاد مخالفت قرآن برخاست چه خواهند گفت مخالفین از آنکه معتزله وغیره منکرین رویت تشبث میکنند بقول حضرت عایشه رض واستدلال او بآیه کریمه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار هیچ فرقی نیست درین هردو ما حبدا علماء اهل سنت در هر دو مقام جواب داده اند که بمجل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد ست مراد بآن کفار اند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار نهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة واعتقاد این دو قسم شفاعت کر شرک است چرا که مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگار یکبار بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود واز شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را التقصیر وار و لایق سزا میداند و از اسد تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدا کی را خیال
کرده بے سبب در نگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد و هر کسے را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعبارات ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و ذا الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد و بعد مطالعش شکے و ریبے در دل باقی
نماند ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید ازان روز که او اخواهد کرد هیچ نفس گو
در مرتبه اعلاے شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر تام او گرفته خود

۰۳

کہ صورت غلبہ وزور وقہر قسیم شفاعت ہست نہ قسم آن کہ از نفس آیہ مستفاد و
اصل مولی اوتصریح فرمودہ فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفہ را
کاربفہم نیست و برہان آیہ کریمہ کہ در ذیل آن در تقویۃ الایمان این ہمہ ہذیان سرایید
نمودہ است ببینید کہ ما لہم منہم من ظہیر قبل ولا تنفع الشفاعۃ موجود
بلکہ در ترجمہ وفائدہ کہ خود باز دہوتی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینہمہ در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نمودہ داد این بلیہ ختم الہی است ورنہ کہ نمیدانند کہ غلبہ وقہر را با شفاعت چہ مناسبت
الغرض معنے شفاعت در ہر سہ قسم یافتہ نمیشود چہ اولین غلبہ وزور آزمائی
است وسیوم تلبیس وغلط نمائیست ملخص تغلیط اینکہ شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواہد شد شفاعت خواہد بود والا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنے بطریق قضیہ شرطیہ کہ صحیح است نہ بطریق حملیہ بتیہ وہمین است
فروع شان از مذہب اہل سنت وجماعت کہ در عقائد شان داخل الشفاعۃ
حق منشاء غلط وتغلیط لفظ اذن است کہ معنی آن نرسیدند ومحصور در پروانگی
وحکم بیانی فہمیدند وحالانکہ این معنی بجا با درست نمی آید یخرجہم من الظلمات
الی النور باذنہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ باذن اللہ فہزموہم
باذن اللہ ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ ما کان لنفس ان تومن
الا باذن اللہ وما ہم بضارین بہ من احد الا باذن اللہ وبرائے قطع
مادۂ نزاع وتبکیت واسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را ہی ہذہ
واگر حقیقت شفاعت را بتعمق دریابیم مذہب اہل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا کہ حقیقت شفاعت آنست کہ کمال نفس کاملہ انسانیہ انبساط پیدا کند
ونفوس ناقصہ اتباع خود را در خود گیرد ونقصان آنہا در ضمن کمال او منجبر شود

از عهد صحابه و برابر عبادتگاه و زیارتگاه تمام است مرجوم بوده اند شیاطین هندیه کر قوت بجدیه یافتند از زبان کارستان میگیر ندق بچه دراین باب برالسنه شان جاریست قابل عاد و نیست اصول این مفسده در تقویت الایمان موجود و لطلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست و فترد فتر ازین باب در کتب صحیحه و معتمده ثبت و با دینجا ذکر سکینیم استفتار شاه عبد العزیز و بزه مورتچه میفرمایند علمای دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جایز است یا نه مثلاً پیغمبری یا پیری در جای نماز گذارد و یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را در ان بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال آن اشیا مستعمله بزرگان را متبرک دانستن و با حتیاط داشتن و همچنان موی و ناخن وغیره را چه حکم است و آب بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جای بجائی بردن چه حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعار دین است قدیماً و حدیثاً و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد است یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترك آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة و در تفاسیر معتبره مرویست که بود دران صندوق پارهای الواح و عصای موسی و عمامه هارون وغیره و بود در دست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر میداشتند بالای سرهای بنی اسرائیل بنی اسرائیل قتال میکردند و میدیدند که از ان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر او شان عمالقه را که آن تابوت از و شان سلب کردند هرگاه بی ادبی کردند با تابوت الله تعالی بر ان کفار وبا مسلط نمود هر که قریب

۱۰۵

وعرق مبارک میکردند پس برمی آوردند آنرا وحرکت میدادند در آب و استشفا میکردند
صحابه بآن و حدیث طلق بن علی درباره تبرک کردن بردن آب بقیه وضو آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوة از نسائی منقول ست علی قاری در شرح
نوشته وفیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم ونقله الی البلاد ونظیره ماء
زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک
به اهل المدینة ویؤخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء والصلحاء
کک وهمچنان شیخ عبد الحق در ترجمه وشرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث
وسیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض وشروح آن و تصانیف سمهودی را
باید دید و جذب القلوب وغیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطلب بخوبی وجه
ادا گردیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا واجازت نیست محبت با کسیکه
واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند
و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل ست بر عدم محبت بامبدا و منشا آثار و کاو کاو
کردن تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل
اهتمام این امور در عملیات است پس نزد عملیات و در فضائل اعمال و غیره وسعت
ست الم یکفینک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور ست باوفی
نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کابس ابن ربیعه بر گاه داخل شد
بر معاویه بن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود برخاست برای تعظیم برخاسته کابس را
بر تخت نشانیده خود در ادب نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود و مراغام رنا ب
بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبد الحق در مدارج
نقل نموده که در المدینه امر ماکه نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در اعمال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه با زوجه مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که ازین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را ازینجا بآسمان بردند و آن
مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه طیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل دران کوه درخت
خرنوب بنظر است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین آن مسجد غاریست یعنی
مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب العشره
میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور الی الان معمور و زیارتگاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود [illegible] ان مسجد می درآید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آصف این دروازه را حضرت سلیمان و انبیاء

۱۰۷

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا و راین است و ابسته و
منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت همین خاندان علیهم الرحمه میرسد انتهی واتخذ وا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جاے استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و بهردو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا امامت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هردو
انگشتان و هردو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسانیده
مسح کند درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هردو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

۱۰۸

وتجلیل شان مثال یعنے تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راکہ بر کاغذ
یا پارچہ نقش کشیدہ طیار میسازند قسطلانی در مواہب نوشتہ وقد ذکر
ابوالیمان ابن عساکر تمثال نعلہ الکریمۃ علیہ افضل الصلوٰۃ والتسلیم فی
جزء وسمعناہ روایۃ قراءۃ وسماعا وکذا افردہ بالتالیف ابو اسحٰق ابراہیم
بن محمد خلف المشہور بابن الحاج من اہل المریۃ بالاندلس وکذا غیر
ھما ولما ثبتنا ھھنا الّا الاعلی شعرتھا وصعوبۃ ضبط تسطیرھا الا علی
ما ذق ومن بعض ما ذکر من فضلھا وجرب من نفعھا وبرکتھا ما ذکرہ
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا وربما قال صنعت ھذا المثال
لبعض الطلبۃ فجاء نی یوما فقال لی رأیت البارحۃ من برکۃ صاحب ھذا
النعل عجبا اصاب زوجی وجع شدید کاد یھلکھا فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللھم ارنی برکۃ صاحب ھذا النعل مما اصاب زوجی
من الوجع الشدید فشفاھا اللہ تعالی الحین وقال ابو اسحٰق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکتہ ان من امسکہ عندہ متبرکا بہ کان لہ
امان من بغی البغاۃ وغلبۃ العداۃ وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکتہ المرأۃ الحامل بیمینھا وقد اشتد علیھا الطلق تیسر
امرھا بحول اللہ وقوتہ وللہ در ابی الیمان بن عساکر حیث قال ودرینجا
قصیدہ در مدح وشوق مثال نعل نمودہ یک شعر ازان اینست **شعر**
یا شبہ نعل المصطفی روحی الفدا + لحللت الاسم الشریف العالی + و باز نوشتہ
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدۃ لہ ذکرھا ابو اسحاق ابن
الحاج وقصیدہ درینجا نوشتہ بعد ازان نوشتہ ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد اللہ بن حسین القرطبی ودرینجا قصیدہ نقل نمودہ اول شعر اینست

۱۰۹

حفظ

کرام و دیگر ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابوالربیع بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبدالله بن الابار و ابو عبدالله ابن رشید فهری و ابو عبدالله محمد بن جابر و خطیب الخطبا ابو عبدالله بن المرزوق التلمسانی و ابن البراء التونسی و ابو اسحاق ابراهیم ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر فارقی و حافظ عراقی و لیسراو و سراج بلقینی و شیخ یوسف سائی و سخاوی و سیوطی و غیرهم و رسند من به حدیث کرد آنرا شیخ ابوالفضل ابن برا تونسی از شیخ خود ابن الحیا از فقیه ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابوالقاسم بن عبدالسلام لفظاً گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابونصر لفظاً گفت که گفت مرا محمد بن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه بود نزد ابو سعید عبدالرحمان در مکه گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبدالله از پدر خود عبدالله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعل مبارک که کشیده شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد ... نقاشش را پس کشید نقاش این مثال نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و باین طور سلاسل متعدده و نسبت سند واجبات ذکر کرده است و تقبیل و تکریم جماعه عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات ببرکت آن مثال مکرم بکثرت نقل نموده است بخوف طول از تفصیل آن در گذشتم هر کسیکه خواهد بآن رجوع نماید و جزوی مختصری در فارسی هم در نقش ... من شاء فلینظر الیه **فائده** از جمله عقاید و عمده مقاصد تجدید ایشان اگر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلاً

نوشته است بر ذکر آن اکتفا میرود **سوال** بر جانور زنده آواز برآورده شد که برای پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسکین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا

جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل به لغیر الله یعنے و دیگران جانور که آواز برآورده شد و به شهرت داده شد و در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیریت باشد یا روحے خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر ایں حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برائے فلانے است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد و در چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثے در وے پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اہل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آنوقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنے بلند کردن آواز است پس درین عبارت اهلال را بمعنے ذبح گرفتن با لغیر الله را بجاست باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین متقدمین مثل رمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم و در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و در تفسیر رمانی نوشته وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد تزید فی تنجیسه انتهی الحاصل در بار تراسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزے نوشته بجز تفسیر بیضاوی و تفسیر احمدی که آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

111

۱۱۴

قولان بزازیه وشرح وهبانیه ودر اشباه وغیره هم این مسئله مذکور ست
فقط انتهت فتوی از اهل طغوی اقول وبالله التوفیق قوله انتهی ملخص
التفسیر العزیزے بیشک عجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که همین ست منصوص جمهور مفسرین
متقدمین محض بے اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر وتحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه ومکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته
از آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرمود واین امر را منصفان بزرگوار
تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست
ومذموم اصرار بر خطاست ومولوی رفیع الدین صاحب مرحوم ومولوی عبدالحی ومولوی
اسماعیل تحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکے از معبودان باطل
نذر مقرر سازند وموافق رسم نام الله تعالی بر وی گرفته ذبح سازند وآن مذبوحه را
برای جمعی که معتقد او یند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر هر آنچه
در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کردند ودر آیات کریمه در هر مقام سه لفظ
واقع شده است قدمای مفسرین در هر جا لفظ التسمیه عند الذبح مراد داشته اند
الکنون که در زمان ما وپیش ازین زمان از مدتے این رسم فاسد ظهور کرد میخواهیم
که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کردیم روایات فقها را که باحت اند از حلت و
حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا سه مضمون
است اول حلت گاو سید احمد کبیر ... و ... تغلیط تفسیر ما اهل به لغیر الله
کرد تفسیر فتح العزیز واقع شده سیوم طعن وتشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

۱۴

نیز روا ست چراکہ مقصدش گوشت ست وبش ہمچنین اگر گاو زندہ بنام سید احمد کبیر کسیرا
بد ہد بطوریکہ نقد سید بد نیز روا ست گوشت آن حلال ست غرض از کاو مالیت ست واگر
مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقرب بذبح بسوی میت بود
وا یضا فیہ نذر اولیا بدو طریق ست حسن وقبیح باز نوشتہ اگر طریق حسن در دل باشد
اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران ست یانہ نظر برانیکہ این لفظ در شرع مستعمل برا
معنی ست کہ مختص بخدای ست باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران باشد وادنی آن
ترک اولی ست اما حرام نتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا صبانا گفتند شاہد
آنست وچون کہ آن مسلمانان در ملک حرب وجاہلیت بودند معذور شدند واگر از
الفاظ مشترکہ کہ بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کردہ گفتہ آید باکی نیست
وایضا فیہ پس اگر شخصی بزی را خانہ پرورکند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کردہ
وپختہ فاتحہ حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ خواندہ بخوراند خللی نیست دران مثابہ
آنست کہ برای نذرہ معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کند کہ بشرط بر آمدن حاجت خود
گاو ودو سالہ وفربہ را بنیاز حضرت خواہم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر
بطریق حسن است ہیچ خلل نہ واگر قبیح ست فعلش حرام است وحیوان حلال وشاید این
صورت مراد مولانا محمد مبین است کہ در استفتا مندرج است وہمین صورت با صورت محرمہ
مشتبہ شدہ ودر تفسیر احمدی حلت آن واقع شدہ است وایضا فیہ دوم یلکہ ذبح
جانوران اہلی چنانچہ بجار رہندوان حکم این قسم آنست کہ حلال ست چراکہ
فاعلان این فعل تقرب در ذبح کردن آن منظور ندارند بلکہ جانش وذبحش سرو کار
ندارند ہیچ وصاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشتہ واما ما وقع فی البیضاوی
وغیرہ من التفاسیر انہم قالوا ما اہل بہ لغیر اللہ ای ما رفع الصوت عند
ذبحہ للصنم فمبنی علی جری عادۃ المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

١١٣

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا لالهتهم يرفعون اصواتهم بذكرها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل
قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله
انتهى وعبارت تفسير نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هر چند از نفس عبارت مذکوره هیچگونه تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست وعلی هذا القیاس آوردن مجیب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول وآخر عبارت مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن ضروری نمود بدانکه در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغير الله فمعناه رفع به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذکوره نوشته ويستثنى مما اهل به لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمى عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصراني اذا سمى الله تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطا ومكحول والحسن والشعبي وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعي وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم الله فظاهر اللفظ يقتضي الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن علي عليه السلام اذا سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حتى که در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عمداست محل تاسف ست که بجای قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته است والله اعلم بحقیقة الحال قوله وآن هردو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار وجه

نقل هم از سنت ای صاحب ... بر ... دا ... سکه بسبب الکتابه ... یک فقره ... اول ... غالطه ... رونق یافته تمام عبارت نووی ... ایست اما الذبح لغير الله فالمراد به ان يذبح باسم غير الله تعالى كمن ذبح للصنم او للصليب او لموسى او لعيسى او للكعبة او نحو ذلك فكل هذا حرام

ولا تحل هذه الذبيحة سواء كان الذابح مسلما او نصرانيا او يهوديا نص عليه الشافعي واتفق عليه اصحابنا فان قصد مع ذلك تعظيم المذبوح له غير الله تعالى والعبادة له كان ذلك كفرا فان كان الذابح مسلما قبل ذلك صار بالذبح مرتدا ...

الخ دیدانستی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا ذبیحه حرام میشود واگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است ومقوله الخ ایم نقل نموده بقول منافی رد کرد وبر نقل همان فقره مردوده اکتفا رفت قوله ونیز در حدیث نهی از ذبایح الجن الخ از اشباه ونظایر صاف ظاهر که مراد از ذبایح ذبیحه جن است یعنی جانوریکه جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته ومنها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه نهی عن ذبایح الجن انتهی قوله ونیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکروني عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در شرح حصن حصین صاف وصریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا لا تذکروني عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یصح فانه من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی وهو متهم بوضع الحدیث وفیه ایضا عبد الرحیم العمی وهو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این روایات درین محل محض بیگانه اصلا مناسبتی باین نخواهد ودعوی مجیب اینکه جانور از تشهیر برای غیر خدا حرام میشود ومدلول این همه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا حرام میشود وفاین هذا من ذاک اهلال را تفسیر نمود وبه تشهیر کمال تحیر دارند از محل اهل بر فرع پس سند را بادعوی مباینتی است تامه علی طریقتهم وکلام در روایت در المختار وبحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درینمقام از تعرض بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور حلال الخ اگر وقت... شهرت داده شدن در حق او که برای بت است اصلا حرام نگردد اول که نذر نجایز وسوائب وغیرها درین باب چه خواهد بود ودر شرع بر تحریم آن تحیر دارد وگرد دیده نووی در شرح حدیث مسلم کل مال نحلته عبدا حلال نوشته المراد انکار ما حرموا

لبيت نارهم او لكافر لا للمتهم توكل لانه سمى الله تعالى ويكره للمسلم
كذا في التاتارخانية ناقلا عن جامع الفتاوى در فوائد برهانى نوشته مجوسى
گاوى بسلمانے داد كه بنام نار كه معبود اوست ذبح كند مسلم بنام خدا ذبح كرد
گوشت او حلال ست كذا في كتب الفقه را الفقا در هدايه وغيره كتب فقه
بالاتفاق بلا خلاف بتصريح موجود كه اگر كسے قبل از ذبح بگويد كه الهى قبول كن
اين را از فلان نيست دران باكے خاصتًا باتفاق فقها ومفسرين واجماع
سلف صالحين اهلال لغير الله صرف وقت ذبح موجب حرمت است وبس چه در
عامه تفاسير قيد عند الذبح موجود و در زيلعى شرح كنز نوشته لا يقال ان الآية
مجملة لا يدرى هل اريد بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاكل لانا نقول
اجمع السلف على ان المراد بها حالة الذبح فتكون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس
دعوى حرمت از ذكر غير قبل ذبح اختراعى وابتداعيست در دين اصل مسئله اينست
كه وقت ذبح نام غير خدا گرفته است باين نوع كه ذبح كرده شد بنام آن غير اين ست
حرام و داخل ما اهل به لغير الله يا بنام خدا وبنام غير خدا ذبح كرده شد اگر ذكر نام
غير خدا موصول ست بوجه عطف وشركت آنهم حرام و داخل ما اهل به لغير الله
وهمين دو صورت است مراد از ما اهل به لغير الله نزد ائمه مجتهدين وعامه مفسرين
وبس حالا فوائد قيود صورت ثانيه بايد شنيد اگر نام غير خدا را جدا از نام خدا
ذكر كرده يعنے قبل تسميه وقبل علطانيدن ذبيحه بر زمين يا بعد ذبح نيست
حرام ونه داخل در ما اهل به لغير الله ونه مكروه واگر ذكر كرد نام غير با وصول
بے عطف هم داخل ما اهل به لغير الله نيست ونه ذبيحه حرام مگر آن فعل مكروه
واگر ذكر كرد معطوف لا على وجه الشركة مثلا گفت بسم الله وصلى الله تعالے
على محمد ففيه تفصيل عينى در حاشيه هدايه نوشته ولو قال بسم الله صلى الله تعالے

ان لا يحل والا ولى ان على محمد يحل لا يقول ولو قال بسم الله الواو وصلى الله على محمد مع بسم الله يحل اكله ولو قال بسم الله لا يحل هو وباسم فلان لا يحل المختار وهم دران مذكور وفي النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح فقال بسم الله وباسم فلان قال سمعت محمد بن سلمة قال سمعت ابراهيم بن يوسف يقول بصير ميتة وقال محمد بن سلمة لا يصير ميتة لانه لو صح صار الرجل كافرا وفي مبسوط شيخ الاسلام ولو قال بسم الله والله اكبر وصلى الله على محمد

ان اراد بذكر محمد الاشتراك لا يحل وان اراد التبرك في التسمية لا يحل دون الشركة اراد التبرك قال الامام الزاهد اسماعيل لا يحل ايضا لانه اسم يحل كما ان ذكره وان انه نبي شرعي مع الواو الرسول لا يحل لانه نصيب خفضه لا يحل لانه نعته

اذا اجاب عنها بكلام مستانف اخفيه ونصبه يحل لانه نصيب وعلى هذا القياس لو قال بسم الله تعالى محمد رسول الله وجرم الذي عطف على بسم الله اى عطف بسم الله فلان غيره

و محمد رسول الله بالجر وانما یحرم لانه اهل به لغیر الله کذا فی الهدایة و فی
الروضة ان قال بسم الله و محمد رسول الله بالرفع کانت ضحیة واما
اذا قال و محمدا بالنصب فهی میتة و فی الظهیریة هذا الفرق بین الجر و
الرفع اذا کان له علم بعلم النحو وعلی قیاس ما روی عن محمد انه لایری
الخطاء فی النحو معتبرا فی باب الصلوٰة لایحرم الذبیحة و فی فتاوی قاضیخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهیم بن یوسف یکون میتة و
قال محمد بن سلمة لایصیر میتة وقال الامام ابوبکر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله و باسم محمد ان اراد بذکر اسم النبی صلی الله علیه وسلم
تعظیمه جاز ولا باس به وان اراد به الشرکة مع اسم الله تعالی لاتحل
الذبیحة و در عالمگیری نوشته قیل ان اراد بذکر محمد صلی الله علیه وسلم
الاشتراک فی التسمیة لایحل وان اراد التبرک بذکر محمد صلی الله علیه
وسلم تحل الذبیحة ویکره ذلک کذا فی المحیط و در فتاوی قاضیخان نوشته
رجل ضحی و ذبح فقال باسم الله بنام خدا و بنام محمد علیه السلام قال الشیخ
الامام ابوبکر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذکر اسم النبی صلعم
تبجیله وتعظیمه جاز وان اراد به الشرکة مع اسم الله تعالی لاتحل
الذبیحة و از عدم التفات بتفصیل آنچه ذکر کردیم تحریر مشکل گفته درباب
مذبوح للقدوم اقوال فقها آنقدر مخالف کرده تحریر می‌اندازد و کسے مباح میگوید
کسے مکروه و کسے کفر و کدام قول دلیل ندارد و هر قول راجع ست به اصلی
مستند به انتهی بلفظه چه قول تحریم راجع ست باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرد
بنام قادم یا نام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
می آرند و نیست اهلال لغیر الله سوائے آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته

١١٧

اشتراک فی التسمیہ مراد شد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی است و قول
با باحتہ قیاس است بعقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت
نیست چہ مراد از عقیقہ برای فلان اینست کہ این ذبح برای بشارت و اکرام ولادت
مولود است ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برای قدوم فلانی است آنست کہ ذبح
برای بشارت قدوم قادم است و سئل الامام الفضلی عن الجوازات التی یتخذھا
الجھال للقادم فقال کل ذلک لھو و لعب و حرام و من ذبح شاۃ فی وجہ
انسان فی وقت الخلعۃ او القدوم و ما اشبہ من الجوازات و فی المحیط
او اتخذ جوازات کفر ای اذا لم یسم اللہ تعالی فی ذبحھا او شارک
القادم فی التسمیۃ و اما بدون ذلک فلا یظھر وجہ الکفر فی ھذہ
القضیۃ اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر و اکثری را از فایدہ
قید قدوم امیر ذہول است تنبیہ براں ہم ضرور است در بستان ابو اللیث مذکور
است قال الفقیہ رح و بھذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمۃ او
فی رجل یخرج ذرا او ابلح النھبۃ للناس او قدم رجل من سفرہ فنثر
علیہ شیئ فلا باس بان ینھب منہ و اذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینھب لان النثر علیھم بمنزلۃ الرشوۃ الا تری ان ھدیۃ الامراء
مکروھۃ و قد جاء عن النبی صلی اللہ علیہ و سلم انہ قال ھدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیھم و کذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانہ
یکرہ ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچہ ذبح کردہ شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطاء و غیرہم از اکابر بران رفتہ اند کہ
مراد بما اہل بہ لغیر اللہ خاص ذبائح بت پرستانست کہ ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن

وذکر خدا از اراد بمسیح و امام ابو
حنیفہ و امام مالک و امام شافعی و
اصحاب ابو حنیفہ گفتہ کہ حلال
نیز شود دلیل ایشان اینکہ اگرچہ
کہ نصرانی ذبح کرد بنام مسیح پس
ابطال کرد بغیر خدا پس حرام شد
واز علی ابن ابی طالب کرم اللہ
وجہہ مروی نیست اذا سمعتم

الیہود والنصاری یہلون
لغیر اللہ فلا تاکلوا و اذا
لم تسمعوا فکلوا فان اللہ
تعالی قد احل ذبائحھم
وھو یعلم ما یقولون

اوالعزیز لا یحل لقولہ تعالی وما اھل لغیر اللہ وھو کالمسلم فی ذلک فانہ
لو اھل لغیر اللہ لا یحل درکفایہ نوشتہ ثم انما یحل ذبیحۃ الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحۃ
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم اللہ تعالی لقولہ تعالی وما اھل بہ
لغیر اللہ فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشتہ ثم انما توکل ذبیحۃ الکتابی اذا لم یشھد ذبحہ ولم یسمع منہ
شیئ او شھد وسمع منہ تسمیۃ اللہ تعالی وحدہ لانہ اذا لم یسمع منہ
شیئ یحمل علی انہ قد سمی اللہ تعالی تحسینا بالظن بہ کما بالمسلم ولو سمع منہ
ذکر اسم اللہ تعالی لکنہ عنی باسم اللہ المسیح قالوا توکل الا اذا نص
فقال بسم اللہ الذی ھو ثالث ثلثۃ فلا تحل الحاصل در مذہب امام
مالک وامام شافعی وامام ابو حنیفہ واصحاب او ہرچہ ذبح کند بنام غیر خدا حرام
برابرست کہ ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یہودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصودست کفرست اگر ذابح قبل ازین مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف
از ذبح بنام غیر ذبیحہ حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد
نمود وتقرب بآن غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است
ودر آنچہ ذکر کردیم از کلام نووی کہ بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پارہ از
آن مقام نقل نمودہ است ہمہ این ماجرا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی
ہم در استفتائی آخرین باین راہ رفتہ کما سیجیئی پس از ہمہ آنچہ بیان کردیم ظاہر
کہ مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد او
ونیت ذابح یا مالک ذبیحہ را بے تلفظ از زبان ہیچ دخل نیست بلکہ اصل
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشتہ ولو قال بسم اللہ

116

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کنه این مسئله نیست که جان
را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از آن غیر ساختن جائز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملوک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
و نیز دادن مال از جهت مستوجب ثواب است از آدمیان که منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به مستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلا شبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصد میداریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

۱۲۰

نمبر ۱۵

ازینجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز بغیر الله را بجالی باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الٰهی میرسد در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران در جاهلیت بوقت برآمدن از خانه و در اثناے راه بنام بتان آواز میکردند و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مے نمودند این طواف ایشان نجانه خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز براورند و شهرت دادند که این جانور از فلانے است و بنام اوست و براے او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا ذبح کنانید ندا اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهرگونه که مقرر است معین است براے رسانیدن جان جانور براے هرکه منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است براے رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داده از دیگر دهند که ما ازین کار برگشتیم انتهی انیست عبارت تفسیر عزیزی و انچه کلام کرده شد در آن عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنم **قوله** آواز براورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالراے مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین بر خلاف آن تفسیر کرده اند بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخر ما قال قال الربیع بن انس وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در در منثور مذکور است اخرج ابن المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابی حاتم عن مجاهد و ما

وهذا حرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای علامت
باعث حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیء **قوله** در حدیث صحیح وارد است
الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه منسوب یعنی بگو بذبح جانوری تقرب بغیر
خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور
برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کرده دادن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است برخلاف مقصد حدیث که تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره
دربیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگرچه ذابح مسلم باشد
[illegible] ذکر غیر خدا وقت ذبح تقرب بعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است [illegible] که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث قرار داده
و ذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بزبان نیاورده تعمیم کرد نام خدا [illegible] **قوله** زیرا که حرمت [illegible]
[illegible] بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت [illegible] نام خدا [illegible]
قوله چون جانور منسوب بغیر گشته [illegible] زیرا که مرده [illegible] ذکر نام خدا [illegible]
[illegible] غیر خدا [illegible] کشته اند [illegible] دیگر [illegible] ذکر نام خدا حلال نمیشود [illegible]
[illegible] جانور منسوب بغیر [illegible] جان این جانور را از ان غیر خدا [illegible] کشته اند [illegible] هرگاه این خبث [illegible]
[illegible] ذکر نام خدا حلال [illegible] ذکر نام خدا [illegible] معنی دارد [illegible] کلام [illegible]
جانور زنده منسوب بغیر [illegible] بوقت ذبح [illegible] نام خدا حلال [illegible] این دعوی مدعی است [illegible] باطل [illegible]
[illegible] وقت ذبح [illegible] کما هو مقرر فی الفقه [illegible] کافر [illegible] جانور زنده
برای غیر [illegible] آنچنان در حرمت آن جانور زنده [illegible] مسلم صحیح العقیده [illegible]
[illegible] نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک [illegible]
آن جانور حرمت [illegible] حرمت [illegible] باتفاق مفسرین [illegible] الا [illegible]
[illegible] از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله جایز نیست [illegible] حرام [illegible] و تذکیه هم [illegible] غیر متصور [illegible] است

ورزندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردید که جان و مال ماکولات و مشروبات همه برابراند در یکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد بدیگری بخشیدن جائز است و همین است مراد بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده داده شد هذا الا بسعد صلی اللہ مع ملونه هم لاسمع صوته و دیگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در بیان تفسیر عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی بجز خدا نیست لهذا کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت واز کلامش ظاهر گردید پس فرقیکه درجان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان جانور و ماکولات و غیر آنها یکسان گشت **قوله** بعضے جهال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن نذر او جاری باشد آنقدر گوشت او میشود درست ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشهیر در حق جانور که برای غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است لظاهر انچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا **دویم** اینکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا بمرده که حسب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بجان قدر خریده او نمیشود بلا لزوم التقرب الشرک **سویم** اینکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیه است بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر اخذ عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوئیم که جائز هم بنسبت خدا کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض کسی حکم ننموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب دانستن نذر از عوض حد ذهن تا ذر حکم لزوم شرک

تحریر کسی بزبان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
بالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالے امید افاده حق متیقن هست **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل هیست با تائید آنچه متصل هست از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ
علاقه ندارد و لهذا لاحظ سیاق و سباق آن هیچ او هم در زمره محرفین داخل هست یا بالطریق طفره
متعلق هست باصل مدعا تا هم شایبه رابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی است حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب تذبیح بسوی غیر خدا است و تعاوتی
که فی مابین هست ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس هست سبب
مقبول نشدن طواف لکعبه بودن طواف کنندگان   است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گرفتن
نام بتان در را و معاذ الله حسب قیاس قایس از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جرمی که درین باب
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته ست که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حرمت گشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بوقت ذبح و خواندن فاتحه و قل
و درود و را عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
به مسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه هیچ سوء ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است با دل دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و سیم الا آن ظاهر که خبث مقصد تقرب بغیر خدا است پس خبث نخواهد شد مگر قاصد
که مقصد تقرب صفت اوست نه جانور زنده که مقصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که
تحریر آن پرداخته و چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید تسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها دادا آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود

والاكرام الضيف اكرام الله تعالى والنفار ق انه ان قدم ما لياكل منها كان الذبح
الله تعالى والمنفعة للضيف اوللوليمة او الذابح وان لم يقدم ما لياكل بل يدفعها
لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح
وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا يكفر لانا لا نسيء الظن بالمسلم انه يتقرب
الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال رد وفاعله
جمهورهم قال كافر وبعضهم وعبد الجليل ليس يكفر انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين
والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و
ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفي غرايب ابي
عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور
لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح
على البناء والجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبايح الجن
لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و
هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي
من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا الى غير الله تعالى افتى اهل
بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر
اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما
ذكر اسم الله عليه ان كنتم بآياته مومنين عام تيناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى
او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى
في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة
وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه
لا تحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

125

وكذا فالقصاب من جعل عالى وذكر اسم الله على شاة من
الله عليها وكذا اذا ذبح تقربا من التبور وصلب
النصب او على تقرب الى صاحب القبور وصلب
التقرب الى النصب وذكر اسم الله تعالى
عليها فلا تحل لهذا النص الصريح
ومدار الكل ذلك على قصد التقرب
الى غير الله تعالى او بغير الطريق
المشهور في الذبح من استعمال
الآلة المحددة ونحو ذلك فعلمنا
قوله تعالى وكلوا مما
انه تعالى خصص لهذا
ذكر اسم الله عليه هذه الآية
النص بل الآيتان الاوليان مخصصتان بما ذكر من
لهذا انها مخصصة تعالى قال وما لكم ان
ذلك بان الله تعالى اسم الله عليه
او لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وما
وقد فصل لكم

الا ما اضطررتم اليه فعلمنا ان
قوله تعالى وقد فصل لكم حرمة
على ما ذكر في الآيات الاخر كآية
المائدة وغيرها وكان سبب
نزول هذه الآية شبهة الكفار
حيث كانوا يقولون للمسلمين
بطريق الالزام انكم تاكلون
ما قتلتم ولا تاكلون ما قتله الله تعالى
فقد تقتلون بايديكم ولا تاكلون ما قتله الله
وتاكلون ما تقتلون بايديكم فرد الله
تعالى لا فرق ما حرمتم على
ذلك بان الميتة ليست بقاله الله تعالى بل
اسم الله تعالى فلذلك المنع منها
وكذلك الموقوذة والمتردية
لا تقتل على الوجه المأذون فيه
من الله تعالى من جهة المالك وما
قلناه بايدينا انما هو حلال

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك
عين التعظيم لامر الله تعالى والملحد ميتة الفتل فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى
سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ما تت حتف انفها اذ لا موت عند
الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك
اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميتة لاجله هذا والله اعلم واما
ما وقع في البيضاوى وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى
اى ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنى على جرى عادة المشركين فى ذلك الزمان
ولذا لم يفرقوا فى التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب الى غير الله لان مشركى ذلك الزمان كانوا مخلصين فى الكفر وكانوا اذا
قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح
اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم مخلطون بين الكفر والاسلام
فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه
وقت الذبح فالاول كفر صريح والثانى كفر صورة الاسلام فكانهم يعتقدون
ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة
فى زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا
سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع فى الهداية
ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شيئا آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح
اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا
فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله
لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له تكنه نكره لوجود القرآن صورة
فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد بالتقرب الى غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا ينذرونها لهم انتهى مبني على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم ونيتهم دائمة الى وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر في قواعد الفقه من بقاء النية الى آخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذي وضع صاحب الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاى شاه عبد العزيز صاحب بلفظه وكلام كردند مردمان برين استفتا بطرق متعدده كه منتقطى اثان درينجا ذكر ميكنم قوله مدار حل وحرمت بر قصد ونيت ذابح آه اول كه اين دعوى مخالفست بانچه در تفسير ارقام يافته چه مدار حرمت در ان جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نيت دائر گرديد دوم آنكه مراد از حديث انما الاعمال بالنيات نزد حنفيه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

فی تغلیظ علی نفسه یصدق ایضاً دیانةً وقضاءً لانه غیر متهم فی ذلک لکنه
لا یصدق فی الصرف عن الظاهر حتی یحنث بایهما وجد وان کان فیه تخفیفا
علی نفسه لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاهر وهو مخالف لما نوی
وان نوی ما لا یحتمله لفظه لا یصدق دیانةً ولا قضاءً لانه یخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النیة لا حکم لها علی الانفراد و صاحب اشباه در حاشیه
متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع او بالنیة نوشته واعلم ان
الاقوال محتاج الی النیة فی ثلثة مواطن احدها التقرب الی
الله تعالی فرارا من الریاء الثانی التمییز بین الالفاظ المحتملة لغیر المقصود
والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان بالجملة کلام در اینکه ذبح کردن بذکر نام غیر
خدا و اراده تقرب بود یا نمود بحثی دیگر که متنازع فیه نیست و اینکه ذبح کردن بذکر نام خدا و سابق
ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر که
متنازع فیه است بودن همچو نیت مدار حل و حرمت ثابت کردن لازم بود وانچه صاحب تفسیر
ومولوی عبد الحی وغیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجمله را از اشباه و در مختار وغیره
درین باب نقل کرده اند مبنی است بر غفلت ازین قاعده مقصود اینها همین است که وقت
ذبح ذکر غیر را اگرچه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه ما اهل لغیر الله
می آرند و خود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند و نیز بیان آن
احوال بالتصریح در کلام دیگر آن که در تحقیق و اعتبار ایشان غالب موجود یک روایت
بتصریح خصوص صورت متنازع فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند
نصرانی ذبح کرد بنام الله و اراده کرد مسیح حلال است مگر آنکه بگوید بسم الله الذی هو ثالث
ثلثه الحاصل نیت صرف بی لفظ مدار احکام نیست و نیست مدار حکم مگر بالفاظ بجز ازین
استثنا ظاهر که محل بحث نیت نسبت گاو سید احمد کبیر است و ظاهر که نسبت کردن گاو

الخ آوردن روایت در مختار محض بمحل چه صاحب در مختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
در مختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در صورت
که حل ذبیحه متنازع فیها از ان صاف ظاهر و مفهوم صاحب مستفتا نه مفید واضح باد که صاحب المختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انجمان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاہم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار بنبید که درهمین باب چه بلا بحو
منموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لان
صادکر تد قنیه ندانسته که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرده و عن ابی علی انا یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباءهم من المجبرة
فانهم کاهل الذمة و ان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتد
این هر دو بزرگواران لفظ ابی علی را دیدند مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجاء آن جبری و سنی را
قایم ساختند قوله فی الحدیث الخ بیان آن قریب می آید قوله فی غرایب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بے محل است از مسئله بحوث عنها هیچ علاقه ندارد قوله
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکه البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد و مانے
و مدعی و ضد مدعا را ناظاهر است تصرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردید و صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة او نحو ذلک و کل هذا حرام و لا تحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

وحواشیه **قوله** سوى ذكر اسم الله تعالى عليه عند امرار السكين ملا این فقره است صریح و اوکا
است صحیح ذکر اسم خدا لازم می داند علاوه بران در صورت معروضه مصوله داخل است که نام خدا هم
کرد **قوله** واما ما وقع فی الهدایة الخ این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که
عبارت هدایه نقل نموده میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة
سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکة به بینید که چه آفت است جائیکه کنایه هم نباشد
دعوی صراحت نمودن روشن راشب گفتن است ازان قطع نظر باید کرد وفرض باید نمود که در نظرش
عبارت هدایه صریح نموده آنچه ذکر کرده هم آنچه گفته نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب
الی غیر الله فقیه تفصیل فعبارة الهدایه مذکور است آفت بر آفت این است که گفته صاحب الهدایة
وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل
عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا وباز
خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا الخ ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا مجردا
الخ بیان مطلب هدایه است این امر خلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد
چه صاحب هدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له
الا انه یکره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم و در استفتا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم
قصد التقرب الی الغیر وانما یکره لاجل مشابهته فی ذلك بذکر اسم غیر الله بقصد التقرب
پس این عبارت را مطلب یعنی عبارت هدایه قرار دادن کار ذی عقل نیست همچنان صاحب
هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و در استفتا می نویسد
یحرم ایضا وان لم یکن فیها معنی التقرب یکنا صریحا فی الشرکة والصریح لا یحتاج الی
النیة فرق زمین و آسمان در بیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی
مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة پس عجب عجب است چه هرگاه اعتراف بحرمتش
وضع مسئله هدایه ... پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلت

و مسئلہ موضوعہ خود را ہم تصحیح میکند و قابل است بفرق در ہر دو مسئلہ و صاحب ہدایہ استدلال می نماید بآیۂ کریمہ ما اھل بہ لغیر اللہ بر مسئلہ خود و صاحب تفسیر بہمان آیہ مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونہ صورت بندد **فائدہ** صاحب تفسیر اتباع او و رین مسئلہ سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگندہ و پریشان اول کہ ما اھل بہ لغیر اللہ را تفسیر کردند بآواز برآوردہ شدن و در آنجا غایۃ تکبیر نمودند برارادہ و ذبح از برای غیر ذلک و چون در ان وادی بداسگیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر اللہ و شنائعہ بر جمہور وارد میکردند زیادہ ازان بر خود گوارا نمودند چونکہ در تقرب ہمہ نوبت کلام برسید مسئلۂ نذر می آویزند حالانکہ ما اھل بہ لغیر اللہ چیزے دیگر و مسئلہ نذر لغیر اللہ چیزے دیگر شارح تبیان اجمالا مناسب نمود باید دانست کہ لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب غیر واجب تقربا الی اللہ و عرفی آنچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند و نذر اولیا بر سہ وجہ مباح است یکے آنکہ بگوید الٰہی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا ارم از ان صدقہ رسانم دوم اینکہ بگوید یا حضرت در جناب الٰہی برای این مشکل دعا کنید کہ این مراد حاصل شود از طرف شما در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکہ آن بزرگ را در جناب الٰہی وسیلہ و شفیع سازد بگوید الٰہی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات و مہربانی خود بر من اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدہم و ثواب آن تنخواہ روح آن بزرگ سازم تا نیز روان آن بزرگ خوشنود شود اینکہ گفتم ملتقط است از رسالہ نذر مولوی رفیع الدین کہ در ہمین ایام بمارسیدہ و ہمانست مراد صاحب احمدی کہ نذر الاولیاء ماول و احق المبین ما قال مولانا محمد ... موافقا للفقہاء المحققین فی رسالۃ فی النذر و نذر شیخ سدہو امثال آن حرام است نیز مانند آن کہ بنام شیخ سدہو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفتہ باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا نباشد قال اللہ ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم اللہ علیہ وانہ لفسق و اگر بنام خدا بسم اللہ اللہ اکبر ذبح کردہ باشند اگرچہ در دل نیت فاسد دارند ظاہرا خوردنش حلال باشد

بتعقبیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقہ ذکر میکنیم اول نیت در عبادات کہ شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقۃ او حکما و نیت مقدمہ علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیز کہ غیر جنس منوی است صاحب اشباہ در ذیل الاصل ان وقتہا اول العبادۃ
بتفصیل نوشتہ و از فتح القدیر نقل نمودہ المراد بما لیس من جنسہا ما یدل علی الاعراض و قوم
در شروط نیت نوشتہ است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیۃ والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکہ در نیت ذبح گاو برائے غیر خدا و در منوی کہ ذبح است
نام خدا بیان آید ان نیت سابقہ باطل گردید سیوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکہ تلفظ
شرط است در اشباہ نوشتہ منہا النذر لا یکفی فی ایجابہ النیۃ بل لا بد من التلفظ
بہ صرح بہ فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشتہ و منہا ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاۃ بالہبۃ و غیرہا فنوی للاضحیۃ یکون للاضحیۃ عندہما و
عند الامام ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و ہکذا روی الحسن ولو اشتریہا
ینویہا للاضحیۃ یصیر بہا ایضا عندہما و عند ابی حنیفۃ لا یصیر بالشراء حتی یو
جبہا بلسانہ و یفرق بین ہذا و بین ما لو اشتری عبدا للتجارۃ و لعلم یشترہا بل کانت
عندہ فاضمرہا اضحیۃ لا تصیر لہا انتہی فلتراجع این مقام محفوظ باید داشت کہ درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص محرر تعریضات مردمان پرستندہ و شاہ صاحب تحریر
جواب پرداز مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکھنوی کہ خیلی شکستہ نام بود بود پرداختند مگر جواب
از آن ہم پریشان و نادرست از مواخذات خارج بحث پر است و تحقیق اصل مدعا استغنای نیست
در نقل ہر دو فایدہ نیست جستہ جستہ چیزی ذکر میکنیم **قال اللکھنوی** گاو و غیرہ در صورت مذکورہ
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکہ ذابح غیر نادی
باشد **قال الدہلوی** ذابح نخواہد بود الا وکیل نادی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواہد کرد کما فی الاضحیۃ انتہی **اقول** نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست

ايراده على الغير ولكنه فى الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك
ثم اعترض **الدهلوى** على قوله لا تقصد به التقرب الى الغير انتهى لقوله ما
ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **والمخفى** ان التفوه بامثال هذه
الهفوات ليس من شان المحصر **قال الدهلوى** نا قلا من السراجية الكتابى اذا
ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال الدهلوى** هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فانا نقول لو قال رجل بحضرت الناس انى نذرت
ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانا لا
نظر فى نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطاء فى اعتقاده حلول الله فى السيد احمد
كالنصرانى يعتقد حلول الله تعالى فى المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
بن مريم فخطاؤه فى المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف
ما لو قال انى نذرت ان اذبح بقرة للسيد احمد فانه اخطاء فى العنوان والمعنون معا
كما لو ذبح النصرانى باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المغير فى الذبح ومدار الحل والحرمة
هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من
قوله فانا نقول الخ فقد اخطا فى عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله
شئ اخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شئ اخر فالعنوان الحق على تقدير
صدق اقراره واعترافه بكون ما فى السراجية عين مذهبه ان يقول فانا نقول
لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفى
ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل فى نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد
من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

١٣٣

[illegible]

فان بها لفرانيل [illegible] غير الله وقت [illegible]
قال الدهلوى يعنى ما [illegible]
[illegible]
ثم اقوال العلماء الكبار [illegible]
هذا فقول حلال طيب [illegible]

على اشكال لا ذكرناه من [illegible] فى
دفع الاختلاف [illegible]
[illegible] من كلمات [illegible] كذا [illegible]
الشبهة ومن قاعدة الفقهاء
انا اذا اشتبه الحلال والحرام
غلب جانب الحرمة
فقيل عليه [illegible]

[illegible]

تنزل لا آخر دعواه یکون محل النزاع محل الشبهة والعمل بالاحتیاط وهذا ایضا صریح
فی الرجوع من مدعیات التفسیر العزیزی والا ستفتا **قال اللکھنوی** والحق
المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی النذور الخ **قال الدهلوی** لفظ
ظاهرا درین عبارت دلالت بر وقوع شك در حال این ذبیحه میکند لهذا متقی را از خوردن
آن منع نموده اند و اقوال جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بیشك دلالت بر حرمت میکند فالا
حذ بها اولی اذ لا فوق ذلك الشك **قیل علیه** عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغلہ می اندازند که انیك فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب
و پشیمان میگردد از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است
و حال آنکه قول یك فقیهی حقیری و عالمی صغیری هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال اللکھنوی ناقلا عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله
والمنفعة للضیف وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم
غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب
بل اکثر الولایم والاعراس یخرج منها اذ اکل الذابح منها غیر مقصود ولا معمول
فقوله فکان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سهو ظاهر واکل الضیف لیس اکل
الذابح فیجب علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولایم والاعراس کلها محرمة
امیست تعریض بمولوی بر فقره آن قدمها از تعرض می نماید برداشت لیقدمها المراد
بالاکل اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولایم والاعراس
محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول وان کان المراد اکل الغیر فیلزم
ان یکون المذبوحات فی اجزئیة محظورات الاحرام والنذر والمعقود لله
وکذا فی کفارة الجنایات کلها میتات محرمات وایضا فالدفع الی الغیر ان
کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراما کیف لیصح جعله

١٣٤

ومولوے رفیع الدین صاحب رساله نوشتند ودران تنزلی نمایان قریب بسه درجت
محقق کرده چیزے ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوے برهان الدین در رساله
نذوریه بسط وتفصیل در تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه
سخن آنست که جانور هنود ورده که برائے بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بے شبه حلال است واگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برائے
ذبح بایام اضحیه است یا نه درصورت اولے گوشت حلال وتبدیلش بگوشت بازار جائز وثواب
مترتب ودرصورت ثانیه گوشت حلال وتبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در هر نذر ونیاز مطلقا فهم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس همین موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد ومعنی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقرر بخلاف ذبائح الجن که آنجا
نذر ونیاز وفاتحه کجا است پس قیاس بر دو نشاید انتهی وتخصیص ترتب ثواب براراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم حسب اداره بشرع ذکر نموده
هدایا کعبه واضحیه عید وضحیه منذوره وعقیقه ودفع بلا وفدیه جان بیماران را واین قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه ودفع بلا وفدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست ودر هدیه در باب هدی
نوشته ویجوز ذبح بقیه لهذا باتای وفت شاء ودر فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات هدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر ولا یجوز دم المتعة والقران والاضحیه الا فیها ودم الا
حصار یجوز فی قول ابی حنیفة وابی یوسف قبلها ولا یجوز عند محمد وآخر
همه شاه صاحب نقوے مختصرے این جنگ راطے نمودند جزاه الله خیرا هذا صورة سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف لهیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام
بزرگ پزد وسلطان را بخوراند این هر دو را چه حکم است وخوردن طعام نیاز ونذر مسکین وفقیر را جائز است
اغنیا واهل متمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است واگر بقصد تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام ومردار

از آیۃ و حدیث ثابت گرد و حالانکہ اصلا انتسابی نمی باشد و این مرعام بود و در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیہیاتست و کسی را جای دم زدن نیست ہر آیۃ و حدیثی کہ در تقویۃ الایمان مذکورست
آنرا در تفاسیر معتمدہ و شروح حدیث مستندہ باید دید انچہ گفتہ ایم در ہر مقام ظاہر گردد و در بین اوراق
بعضی جا باک اشارتے ہم رفتہ و چونکہ بیان خود را مخالف جمہور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
دید انست طریق استناد بکلام موقوف نمودہ گاہی بکسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاوردہ و اجتہاد طبع زاد خود را ترویج نمودہ بدین سبب اکثرے را ترددی در دخول آن مسلک پیش می آمد
طریقہ شاذۃ نادرہ بکسی از مفسرین و شارحین و محدثین و فقہای مجتہدین و صوفیہ و متکلمین استناد نمی دارد
و مخاصمہ با جمیع مسالک قدیمہ دارد و مستبعد می نماید کہ از عہد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
ہمہ با شرک بستہ و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنہم بعد تصنیف صراط المستقیم چہ بعض
اموریکہ در تقویۃ الایمان حکم شرک آن قرار یافتہ تا تصنیف صراط مستقیم از امور محمودہ و ممدوحہ بودند
و کسانیکہ در اوایل در اہ براہ دید محاسن ظاہری از اظہار اہتمام نماز و روزہ و بیان تقوی و ادعای دینداری
و کنار ہم ثانی مغالطہ خوردہ بودند بدریافت حال تو بہ آغاز نہادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نہاد و آن اینکہ ذکر مسئلہ بے نقل و سند بر خود حرام نمود و ہر سخن کہ از قلم بر آمد بابستہ
و طریقہ استناد وجہ عموما از تفسیر و حدیث و فقہ و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی کہ ملفوظات مشایخ ہند
بدین حیلہ رم کردگان آرام و وحشت خوردگان از اسیر دام نمودہ عالم عالم از ناواقفان را در خارستان کشید
و چون پردہ از عرائس ابکار انکار بر داشتہ شد معشوقی بان خیانت ظاہر گردید کہ ہر بینندہ بی اختیار لاحول
ولا قوۃ الا باللہ بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل بانواع و اصناف گاہے یکفقرہ را از میان عبارت
منقولہ حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچہ در نقل مرقاۃ در تکملۂ اول می آید گاہے بزیادت یک
جملہ در میان عبارت منقولہ از طرف خود چنانچہ در نقل ترجمہ مشکات بمقدمہ استمداد گاہے اکتفا بر نقل قول یک
ردان عقب آن موجود چنانچہ در نقل عبارت مرقات بمقدمہ سفر برای زیارت قبور گاہے بحوالہ کتابی یا وجود
نہ بودن آن در ان کتاب چنانچہ در حوالہ طیبی میگویند و بالجملہ انواع کاریستانیہا بکار رفتہ است محل افسوس

مساجد مکیده دوم درہمان جواب نوشته که ساختن مکان بر قبور مثل قبه وغیره ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث وروایت
کتب وبعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته ومراد از بناء در حدیث عام است که عمارت نموده شود ویا خیمه استاده کرده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق وشرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی
یحتمل الوجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجریها والآخر ان یضرب علیها خباء ونحوه وکلاهما
منهیا عنه لعدم الفائدة فیه نوشته است فیستفاد منه انه اذا کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد فیها
القراء فلا یکون منهیة قال ابن الهمام واختلف فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراهة بآخر نوشته
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء علی قبور المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم
الناس ولیستریحوا بالجلوس فیها مکیده سیوم درجواب سوال بست وسیوم نوشته نماز گذاردن در مقبره
ممنوع ومکروه است بموجب احادیث وروایات فقهیه وچند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگذارد نزد قبر حالانکه در باره مسائل درابعیر حصر استدلال در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لاتجلسوا علی القبور ولاتصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی وابن ماجه حالانکه شیخ
در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حدیث فیه اضطراب مکیده چهارم درجواب سوال بست وهفتم نوشته در شرح
المشکوة لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحین انتهی حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع
من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر کذلک فان الزیارة مامور بها
لخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر واما المشاهد فلا تساوی بل برکة زیارتها
علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء والاولیاء
فی معاهدهم ولا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات من المقاصد
مکیده پنجم درجواب سوال بست ونهم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و آن اینست که استمداد نزد
قبر غیر انبیا منکر شده واند از فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا واستغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی وشهید ممنوع است ومحظور لیکن بعضی فقها که قلیل اند بطور یکه در
سوال مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا وترجمه مشکوة از شیخ عبد الحق وشرح عربی

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فیه در ترجمهٔ شیخ و عبارت او هکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قائل
گشته اند بعضی از ایشان و خطا رفته است که از فقها آنانکه قائل بسماع و ادراک میت اند قائل بجواز آنند تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند آن زایر آن بنده
مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث بکتاب الجهاد نموده و در آنجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده و مقا
ما فیها یکی نبنی عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کاری تعجیب نموده اتمام
بحث بکتاب جهاد کیشر بعد و جائی است عجب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته مطلب [illegible] است
که از فقها آنانکه قائل بسماع و ادراک میت اند قائل بجواز آنند تا آنکه منکر اند آنرا ایشان نیز انکار کنند انتهی در بیان اعراض نموده در آخر نوشته
ما دانستی لاحول ولا قوة الا بالله با وجودیکه بودن این جمله در کلام شیخ و ابتلاع او در حق مجیب خیلی ضرر شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه مبحث علم و سماع تصریح نوشته است که انکار نکرده اند آنکه جاهل باشد بنا برو منکر دین پس ایشان منکر استمداد در
موافق و بدین تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردد بالجمله بتقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ نیز در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است پس مثل این نیست. بلکه این قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حوالهٔ اتمام بحث نموده بکتاب جهاد و در آنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکر بعض الفقهاء و هم در آنجا نوشته کلام درین مقام بحد افراط و تفریط رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده و انکار استمداد و استعانت از اولیاء خدا کرده و شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را بدان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی یعنی
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده و مثل آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده به تصرف
کمی و بیشی و اتمام تعلیل [illegible] زیاده و کذبی بدین چه خواهد بود میکیده [illegible] و در اربعین در جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بر هیچ رو باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی و الانبیاء علیهم فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
و الاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة و الغفران
چنان مستفاد میگردد که قبور انبیاء علیهم السلام از حکم کراهت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند انبیاء علیهم

انکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که گمراه است کشته‌ای فی سبیل الله بلکه حیات ایشان اتم و اکمل است از حیات ایشان در دنیا و مراد بحیات
اکمل حیات آنجاست که با این تفسیر درست نیاید و نه ثابت است که ما نحن فیه است که آنچه مراد است از حیات شهدا آنست که ارواح ایشان در اجواف طیور خضر است
در اهل قبور در برزخ که باطن ویست تفسیر قولہ تعالی بل احیاء عند ربهم یرزقون و تطبیق آنکه شیخ عبدالحق نوشته و در تشکیک کرده که این تفسیر کفتر است
لہذا بعینہ آنکه بعد از موت مینه بر شیخ عبدالحق که شرح مشکوٰة نوشته و در نقل عبارت او نه و در اینجا ... نبود و هم تفصا که وی می گفت با آنکه شیخ از سلف بر آن نقل شده
و نه عجیب است که کلام شیخ را ... کلام شیخ در حق حیات ثابت نیست ... آنکه این کلام نیست ... آنکه بر آنجا خود آورده باز آن را در مسئله نقل نموده
حالانکه حیات بمعنی امثال حیات دنیا نیست و بنابر این ... درست نمی آید سبحان الله ... که شیخ نقل نموده است بر تقریر شیخ ... میشود و برای آنکه امر استعانت
به انبیا و اولیا است چنانکه در این صورت است که حیات ایشان مثل حیات دنیا اکمل است بلکه حیات انبیا و شهدا و اولیا یکسان ثابت است در حال کمال در این مسئله شیخ شرح مشکوٰة
در باب الجمعه نوشته است که نزد اهل سنت و جماعت انبیا را حیات ثابت است و ... اسلام است بدان که ذات ایشان و روح ایشان باقی است و این معنی است که
حیات ایشان حیات حسی دنیوی است و صرف شهدا را حیات معنوی است ... و در این مسئله اختلاف است در علما امت اختلاف نیست ...
کلام شیخ حق است و در رسائل ... تفصیل نوشته ایم ... عبارت شیخ در ... و ضرورتی نیست ... عبارت شرح عربی شیخ ... مطابق ...
صاحب زیارت القبور نوشته که استمداد از اهل قبور غیر نبی صلی الله علیه وسلم با غیر انبیا علیهم السلام منکر شده ... و بسیاری از فقها ... کرده اند ...
متن و استمداد از ارواح ایشان و رسانیدن نفع با ایشان ... و کرامات ایشان ثابت کرده اند و از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله علیهم
و این امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته
است که قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدیم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی
و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید امداد حی قوی تر است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من
میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست ... و نقل درین معنی از این طایفه بیشتر از آنست که حصر
و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است ... و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شانه و همه بقدرت وست ...
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر کسی را چیزی بواسطه یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت
حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن ...

ترجمۂ شیخ ابن حجر در شرح حدیث **لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد** گفته است صاحب تحفہ حیث
گفته که گفته اند بعضی از حضرت ... که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبر یا صالحی یا نماز گزاردن ...

نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از روح کامل شود و ثواب عبادت به برکت قرب مجاورت آن روح پاک حاصل نسبت
دارد و مکروه نباشد چیزی بیاید متعلق باین بحث تمام گردد این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جدا و در فصل زیارة القبور و عبارت ترجمه کرده که جا دارد این بحث و اما استمداد
باهل قبور منکر شده اند بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شده و اگر نسبت
کرامت و تصرف نیست مر ایشان را و از آن سو طرح مدد کنند بلکه محجوب و ممنوع اند و مشغول آنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه پیش از آن
است انکار این ممنوع کلی باشد خصوصا در حق دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را قرب در برزخ و منزلت و قوة و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الآیه والسابحات بنفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند به حظائر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیکن شعری [illegible] ایشان باستمداد و امداد که این فرقه نگاه
آنچه [illegible] ندانست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از [illegible] و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب و مکرم در درگاه عزت وی میگوید خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بوی و اکرام کرده او را و لطف و کرم
کرده بوی بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل و قدرت الهی و سطوت وی و نیست ایشان را افعال
مقدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بوده اند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شده اند بسبب
عارض شده از آفات بعد از ممات پس این کلی نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک شده در لاهوت حق بنحوی که ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی نه چنانکه در این عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
آنچه عوام میکنند از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج از بحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد را و این فعل کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و در
کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید منکر متعصب [illegible] در کلمات

ایشان حاشا لله من ذلک سخن بیجا از وی بعلم شریعت است زیارت امر کردی مسنون و زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفت لیکن در اینجا نهی از استمداد نیست پس ثابت بلای مدد موتی و استمداد از ایشان بود و باشد بعقاد بحال زائر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله و سلامه علیهم چه ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درین مقام بجهة اطناب و تطویل کشید بهم نکرده ان که قریب این زمان فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت
از اولیا خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود مرزوق و خوشحال اند و مردم را از آن
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمره ماست که تحقیق و تفصیل
این مسئله مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الهی مساعده کرد تکمیله مهم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته شد فی کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الایمان بالضرب لو حلف لا یکلم فتکلم میتا لا یحنث لانها تنعقد علی من حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وارد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له معجزة وزیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رض ویشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة السوال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة بعد سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهی فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما رویناه ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یومر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السوال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منها عند اکثر مشایخنا هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
وبعد آنچه مجیب بر آن اختتام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الآن حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

اخر فی التلقین حالة الاحتضار اذ لا یراد المعنی الحقیقی والمجازی معا ولا المجازیان ولیس نظیر معنی بعد الحقیقی والمجازی بعتبر مستعملا فیہ لیکون من عموم المجاز وشرط استعمالہ فیہما ان الاتیضاء دا ملخص کلام ابن ہمام انکہ حکم بمجاز یعنی ما لغیر تلقین بعد موت ہمان کسانند کہ منکران سماعت در ما سبق طلبا النصین تلقین بعد موت ما رو نمودہ وگفتہ کہ نسبت کردہ شدہ است بسوی معتزلہ وآنچہ منافی مصنف فتح شان نزد ابن ہمام قرار یافتہ یعنی عدم سماعت میت آنرا وسامحی رو نمودہ پس این اشتباہ بسبب فتح القدیر بحذف اول وآخر وفصل موصول تعلیلی پیش نیست منبا را ایمان در مذہب حنفیہ اہل سنت بمعرف است و مسئلہ منبی بر این وشمال معتزلہ در حنفیہ بعید نیست کہ تمیز آن بجز واقعین بر دیگری مشکل زیرا کہ از حنفیہ معتزلی اکثر بودہ حتی کہ تلامذہ ابی حنیفہ وابی یوسف بودہ در کتب حنفیہ روایات خاصہ مذہب ایشان خلاف اہل سنت درج و مجادلات برطریقہ شان بیشتر موجود و کتب مصنفہ معتزلہ مثل قنیہ وغیرہ حنفیہ وایرو سایر شاہ ولی اللہ در حجة اللہ نوشتہ بعضہم زعم آن بنا ر المذہب علی ہذہ المجادلات الجدلیة المذکورة فی مبسوط السرخسی والہدایة والتبیین ونحو ذلک ولا یعلم ان اول من اظہر ذلک بینہم المعتزلة ولیس علیہ بنا ء مذہبہم ثم استطاب ذلک المتأخرون توسعا وتشحیذا لاذہان الطالبین او لغیر ذلک واللہ اعلم در فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فلو اکل لحم السمک لا یحنث نوشتہ فظہر ان تمسک ابی حنیفة انما ہو بالعرف لا بما ذکرہ المصنف فی وجہ الاستحسان ودر باب الیمین فی الکلام نوشتہ لیقال للمیت کلمتک لولا المیت سمع لا فالقول یمینہ لا تنعقد الا علی الحی لان المتعارف ہو الکلام معہ ولان الغرض من الحلف علی ترک الکلام اظہار المقاطعة وذلک لا یتحقق فی المیت ولا البعید الذی لا شعور لہ بندائہ وکلامہ ودر باب یمین الضرب مثل در ذیل قول الا یلام لا یتحقق فی المیت لانہ لا یحس نوشتہ الخلاف فیما ان کان منبا علی انکار عذاب القبر منہم والا فاکثر المتصوفین منع قال القول بالعذاب مع عدم الاحساس الی آخرہ

تم الکتاب بفضل اللہ الوہاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

خاتمة الطبع مالات کمالات ... ایجاب ... حسنات ... العلماء الفضلا سند العرفا ... بکمال ... طریقت ... معرفت ... خلف ... ایشان ... حضور ... سیف اللہ المسلول **مولانا شاہ معین الحق فضل رسول** قادری ... رضی اللہ عنہ ... مطالب ... افزون ... مختصرا ... علم ... ذکر ... سلسلہ ... ماہب ... ضرب ... موالید ... امیر المومنین ... سیدنا عباس رضی اللہ عنہ ... **ولادت با سعادت** ... در بلدہ بدایون واقع گردید ... **علوم معقول و منقول** ... جناب عبد المجید صاحب ... الشیخ ... الباطنة ... باسناد اللہ ... انما ... [illegible]

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیاء زبدة الاتقیاء الفرید فی المعارف والتوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره و تحصیل استفاده علما
ظاهری نموده بودند قدس سره و اخذ علوم حدیث شریف عمدة المحدثین مولانا الشیخ محمد عابد قدس سره من الشیخ صالح الفلانی عن السید محمد سعید الی
آخر السلسلة الزاهرة. و تا الثالث تکمیل جملهٔ فنون معقول از حضرت مولانا انوار الحق صاحب لکهنوی نموده بودند قدس سره و اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذة المحققین ملک العلماء المدققین امام المتقین الکاملین مولانا نظام الحق والشرع والدین اللکهنوی الی آخر السلسلة الکاملة العالیة
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء و المحدثین زبدة القراء و المفسرین مولانا الشیخ عابد سندی قدس سره حاصل
الی آخر السلسلة المذکورة. **ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت** حضور اقدس را شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیهٔ قادریه از جناب والد ماجد
و استاذ و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة العارفین قدوة الاولیاء سند الاصفیاء **مولانا شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره الحمید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقهٔ عالیهٔ قادریه اجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه و ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند **ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق** هجرت کشیده به زیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال بنشاط حج
مختصر زیاده و پیاده سفر نمودند و روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی مشرفها الف صلوة و تحیه برکت ... فیها حال فرمودند و بعد ازان در بغداد شریف بحضور
پرنور روضهٔ مقدسهٔ جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الافراد و قطب الاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی**
قدس سره ارشاد عنایات ... حاصل نمودند **ذکر کرامات جلیله و برکات جمیلهٔ آنحضرت** هر چند بعنایات الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات انجاح حاجات و ارهاصات ظاهر میگردید اما آنحضرت را که اخفا مقصود بود گاهی در ضمن عمل و دعا و گاهی بحیلهٔ معالجه
و دوا ادا مینمودند تا حقیقت حال بخوبی منفهم نشود که چه حال از قدرت خداوندی جل شانه است. اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر
بود همین که جمعی کثیر از کفار و جم غفیر از مبتدعین ... بتوجه حضور پرنور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کردند. **ذکر بعض**
تلامذهٔ آن امام الاساتذه هر چند تلامذهٔ حضرت بسیار بودند اما در اینجا بر اسمای چندی از اکابر اکتفا نموده خواهد شد. جناب عمدة العلماء فخر الفضلاء حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم و آغوش تربیت آنحضرت قدس سره مشرف مانده و اندک مدت جمله علوم عقلیه
و نقلیه به تحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور اقدس قدس سره تحصیل فرمودند بفیض توجه حضور اقدس در جمله فنون بغرّ ایل بکمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی به امثال
دلتران گوی سبقت ربوده اند و دولت بیعت از جد بزرگوار خود حضرت قبله مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره الحمید حاصل نموده و با خلافت
در صفای قلوب و اعانت سالکین ... بی نظیر بود از جملهٔ تصانیف حضرت ممدوح مجموعهٔ نثر و قصاید عربیه موسومه به هدیهٔ قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده ... حضرت نثر و اشعار و مجملهٔ آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است و اینجا کتاب تعلیم الجاهل بجواب تفهیم المسائل
است و بعنوان حاشیه بر شرح هدایة الحکمة ... رسائل ... دواند و صدها و چهارهای جنب گردیده. عالم اجل فاضل اکمل جناب
مولانا محی الدین صاحب قدس سره فرزند کلان حضور اقدس قدس سره علوم معقول و منقول از حضور اقدس **تحصیل فرموده** و بیعت از حضرت جد امجد
خود ... جمیع فنون علمیه و مخصوص در طب دستگاهی کامل بود از جمله تالیفات شان حاشیه بر قانون ابو علی سینا است که بکمال تحقیق آن جناب
مشکلات آنجا را حل فرموده اند و کتابی دیگر است و ... حاشیه بر ... رساله است ... بیان است در رد و ابطال ...

در سنه دوازده صد و بیست و هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند رحمة الله علیه از آنجمله حضرت سید خادم علی صاحب قدس سره و سادات
محلّه سوپ بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در جمله علوم ماهر بوده و در علم تصوف و اخلاق حضور صاحب مهارت تامه کامل بودند و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتحگره فرخ آباد وفات یافتند جناب مغفرت مآب سید
احمد علی صاحب قدس سره سادات قصبه محله سید بلده بودند در سلک مصاحبان حضرت طیب تعلیم بودند و از شرف بیعت الاولی حضرت مشرف بودند بمقام
ذات یافتند علیهم الرحمة سید اشفاق حسین صاحب سهوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل هستند بالفعل بتدریس و معالجه مشغول میباشند و شرف بیعت علی
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره و اجازت از فیض الشان در بریلی حاصل ست رحمة الله علیه جامع العلوم معقول و منقول آگاه مولانا عبید الله صاحب
از زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند تکمیل علوم از حضور اقدس فرموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاهری
و باطنی مولانا موصوف در بمبئی رواج دارند که جای سیت است حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خانصاحب الهٰ آبادی فقیه کامل بودند و بعد از قضا
بمقام الهٰ آباد در سنه الاخر ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند در آخر بمکه معظمه هجرت فرموده همانجا وفات یافتند مولوی خرم علی صاحب
از تلامذه حضور اقدس بودند با نهایت ما و طلبیت بدین سبب تغلیظ اسماعیلیه آمده بودند با وجود آن با نهایت ادب و آداب بحضور
اقدس پیش میآمدند شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند و الله اعلم سید اولاد حسن صاحب قنوجی خلف سید
اولاد حسین صاحب مرحوم از علمای قنوج بودند در آخر عمر حالت علمیت زیاده شده به تحریم و نیابت و انشاء آن نیز وفات یافتند دیگر چندی بسیار از مریدان و تلامذه العابدین و صحابا
که در دیده انتخاب عرشی بکثرت بوده اند بنابر غایت اختصار چند اسماء ذکر میشوند جامع الفضائل و المفاخر امام الباطن و الظاهر جناب
مولانا محب الرسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاذ العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرموده اند احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین ایشان رسیده از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار شرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرموده اند و هم از شرف مجدد زیارت در حضور
الافراد غوث الاعظم قطب اکرم حضرت شیخ شاه جیلانی مشرف شده اند و تلامذه و تلامذه تلامذه حضرت مولانا صاحب موصوف در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود هستند و هم تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذه تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند منجمله تصانیف شریف
رساله احسن الکلام فی عقاید الاسلام و القول السدید فی تعقید الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام رساله تحقیق حیات
الانبیا و رساله تحقیق معانی بدعت و سنت و فتاوی مسایل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است لهٰذا با اهتمام صاحب اخلاق جمیع
صفات شفاق منظور آفاق حافظ مولوی محمد محمد سبحان سلمها الله رب الخلاق توجه فرما شاعت آن فرمود قصد رضای حضرت معطا
فرمایند و سعی ایشان مشکور نمایند آمین

تمام شد

فاضل علامہ کامل فہامہ مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادری تحصیل علوم عقلیہ و نقلیہ از والد ماجد خود فرمودہ اند امام عصر و علامۂ دہر ہستند در جملہ علوم عقلیہ نقلیہ ید طولیٰ دارند بالخصوص در فن طب و تاریخ وقت گفتہ بجا تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجملہ شرح رسائل معمیات بہاء الدین عاملی است و حاشیہ بر نقد النقد و سراج الحکمہ و طبیعیات و دیگر رسائل در فن طب و قصائد بلیغہ عربی و فارسی بسیار بسیار اند۔ **سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی** حسنی حسینی سید ممدوح موصوف از خاندان شاہجہانپور بغداد اولاد امجاد حضور سید الافراد والاقطاب رضی اللہ عنہ بودند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاہری از حضور اقدس از شرف بیعت و خلافت شرف عالی را از بحر فیضانش سیراب گردانیدند و در سنہ دوازده صد و ہشتاد و ہشت بملک بقا رحلت یافتند و کاشف اسرار حقیقت **حکیم عبد العزیز صاحب** حکیم صاحب موصوف در حرم محترم بمقام حطیم از بیعت و خلافت مشرف شده بودند که سعادت دیده بہم رسیدگان فیض باطنی ایشان جاریست معارف آگاه **ملا اکبر شاه صاحب** از مریدان خاص و خلفاء با اختصاص حضور اقدس ہستند بشوق طلب علوم دینیہ از ولایت پشتو در ہندوستان رسیده در مدرسۂ قادریہ تحصیل و تکمیل علوم فرموده اند در ریاضت و زہد و تقوی یادگار سلف اند از شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز اند فیض ظاہری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاریست عالم باعمل فاضل اجل مولوی حاجی حافظ **محمد ضیاء الدین خان** صاحب از رؤسای عظام حیدرآباد دکن ہستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل ساختہ از حضور مرشد خود بضیاء الحق لقب یافتہ اند در علم و عمل مثل خود ندارند حق سبحانہ فیض و برکت ایشان قایم دارد **قاضی حمید الدین صاحب** وطن ایشان در دہلی بود و بعہده قضا و افتا منسوب بودند در مسائل فقہیہ تبحر کامل داشتند و از مریدان با اختصاص بودند **شیخ محمد صدیق** صاحب وطن بریلی ایشان از اقوام ہنود بودند در ایامی که حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود که از آخر شب بصحرا رفتہ تہجد ادا فرموده تا نماز چاشت در صحرا مشغولی میفرمودند روزی شیخ مذکور را برای حاجتی در آن صحرا گذر افتاده بر گاه بمواجہہ شریف گذر نموده شعشعۂ انوار الہیہ آنچنان از سینہ مبارک حضور اقدس ظہور فرموده که سینۂ شیخ مذکور را پر نور نمود ہمان وقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کرده بغلامی حضور سرافراز گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند **شیخ عبد الرحیم** صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کایتھ از اقوام ہنود بوده است بعارضۂ شدید بیمار گردیده بجان عاجز [illegible] روز جمعہ بخانقاه معلی رسیده ہمان وقت که ختم قرآن حسب معمول میشد ساکت نشستہ بعد ختم قرآن شریف نوبت تقسیم شیرینی رسید تا بسم [illegible] خواست که از وشان بگذرد حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را ہم حصہ باید داد حصہ یافتہ و باختیار خوردن ہمان بود که حقیقت اسلام جلوه ظہور فرمود بہمان دم بشرف اسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسلۂ عالیہ گشتند تا سہ روز بیاد حق مشغولی فرمودند روز چہارم که روز دوشنبہ بود از جہان رحلت فرمودند **شیخ عبد الہادی** صاحب ملقب بشاه سالار والد ایشان از قوم ہنود در [illegible] شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب مرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نموده شد ہیچ فائده نبخشید بسبب تعلق حضور اقدس قدس سره رونق افروز لکھنؤ شدند والد شاه صاحب اوشان را ہمراه گرفتہ حاضر حضور پرنور شدند بعد معاینہ حال ایشان معلوم گردید که کدام مرض جسمانی نیست بلکہ روح ایشان از معاشرت اہل شرک متاذی شده طالب سواء السبیل است توجہ قوی فرمودند که اوشان بکمال رغبت دولت اسلام قبول فرمودند و اثر خفقان بالکل زائل شده والدشان بمعاینۂ این حال سراسیمہ و پریشان گردید بمکان خود بردند مجبوس ساختند ایشان

وآب ہم دست کشیدند و شورش عجیب سر افتاد تا آنکہ شخصی در عین اضطراب بخوی استاد کہ سر بر لب آب زنند و در آن حالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس برون
کردہ بصحرای رسانید حضور اقدس قدس سرہ را در انجا رونق افزودہ دیدند آن وقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق باکتساب باطن تلقین یافتہ بیشتر
اوقات در صحراہا ریاضت میفرمودند و گاہ گاہ در کالپی شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند و فیوض ایشان در آن قلوب بر خاص و عام آشکارا بود

ذکر تصانیف شریفہ و افادات لطیفہ

از ابتدائی عمر مبارک زمانی خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکہ در اسفار جبال و صحاری کمال استحضار بجز و فنا و فیوض آن امام برجا رسی میماند از تصانیف مشہورہ آنجناب کتاب **معتقد منتقد** است کہ در رد معتزلہ بفرمایش بعضے از بزرگان
آنجا تالیف فرمودہ بودند علما باخیار و فضلا و کبار بران تقریظہا تحریر نمودند از انجملہ تقاریظ چند درینجا بقلم می آید۔ صورۃ ما کتبہ الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الہدی سند الوری مسند الوقت حجۃ العصر الاستاذ المطلق المولوی **فضل حق** الخیرآبادی صانہ اللہ من شر الاعادی مقرظا علی ہذا الکتاب
المستطاب بسم اللہ الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من ہو من سائر حامدیہ احمد وخلقہ کلفۃ من خلایق الخلایق احمد و اسمہ کالمسمی محمد
واحمد علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوۃ الدائمۃ والسلام الاسرمد وبعد فقد طالعت الرسالۃ التی صنفہا ورصفہا مولانا الاورع الاروع الاعرع البارع المتبحر الفاخر
المتضلع الشایع المتورع ذو المناقب الثواقب الجلیلۃ والانظار الثواقب الدقیقۃ الجامع بین العلوم العقلیۃ النقلیۃ ومعارف الشریعۃ الحقیقۃ طلاع الثنایا
والنجاد ذایع الصیت فی انجاد الحق وقل قرن طلع من الغیب فی الاغوار والانجاد العریق العریف الشریف الطریف الصفی النقی الحصی الحفی مولانا المولوی فضل الرسول
القادری الحنفی متع اللہ المؤمنین بطول بقایہ وصانہ فی حرزہ ووقایتہ وجعل خیر ایامہ یوم لقائہ فاذا ہی مع وجازتہا جامعۃ لحقایق العقائد دافعۃ لشکوک
اہل الحقاید کلہا تبیان و امرلح الحق لصراح وتبیین بلا وضاع الہدی واتضاح طلایع مطالع عباراتہا انفصاح لصبح بق الصلاح صباح وفصاح ونظام ظلام
المبطل کشف فضاح وتلاحم الکلم التی سردت فیہا بالاقتراح الام للتراکیب بالہام الحق القراح وکلم وقرح وجرح لمن جترح الفساد والاستجراح یہتدی بہا
الضلیل الی سنن اہل السنۃ السنیۃ ویرتوی بہ الغلیل من شریعۃ الشریعۃ البیضاء الہنیۃ قد فضح بہا فرق الفرق بین العقاید الحقیقۃ الدینیۃ وبین الاباطیل الفرق
الدنیۃ وفتح بہا عوار الاعادی والردیۃ من المعتزلۃ والنجدیۃ فاذ قد تجد بہا الحق بحوذاترک کل نجدی منکوڈ اسخوذا بل لکا منجوڈ اتجد بینہا کل من لیغی ویغوی
ویصلاویہد بہا کل من لیغی وعبد الرشد ویہدیہ بہا وجود اجزاہ اللہ مولانا خیر الجزاء وخصہ من فضلہ العمیم باوفی الاجزاء وتقبل جہدہ وشکر سعیہ وحسن فی الدارین
رعیہ آمین بجاہ الامین وآلہ المیامین وصحبہ المحامین علیہ وعلیہم ازکی صلوۃ المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاہ وجزاہم احسن جزاء عن سائر المصلین من
المومنین والمسلمین کتبہ العبد الفقیر الی ربہ الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیرآبادی عاملہ اللہ بلطفہ البادی فی العواقب والمبادی صورۃ ما کتبہ
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی مارد الفضائل محط رحال الافاضل برہان الحق والدین المفتی محمد صدر الدین وقاہ اللہ من شر
الحاسدین بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی یہدی ویضل ویعز ویذل یفعل ما یشاء ویفعل ما یرید والصلوۃ علی رسولہ الذی طریقہ سوی وما اتبعہم
من جاز عنہ فقد غوی ومن حاد عنہ فقد ہوی وعلی آلہ الحماۃ وصحبہ الہداۃ الذین ہم نجوم الہدی بایہم اقتدی الرجل اہتدی وبعد فانی لما نظرت فی الرسالۃ
البالغۃ والعجالۃ النافعۃ التی الفہا الحبر الحاذق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البر الخضم الالمعی اللوذعی الاحوذی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البداؤنی القرشی القادری فی تحقیق العقائد التی ہی اصول الملۃ البیضاء وقواعد الحنفیۃ الغراء فنظر من نظیر فی شیئ نظرا حسنا بحیث لا یکاد ان یکون
بالقوۃ ممکنا وجدتہا اجود لفظا واحسن معنی واعز نظما وازہر حکما وارفع شانا وامنع مکانا لا یدانیہا کتاب قد صنف فی علم الکلام وللعلماء بہا مسالک

اذ نعت لہ فیہا الا م یہدی الحیران بیانہا قبل ان نقف علی معانیہا فطوبی لمن ابو فیہا ویری فیہا ودیل لمن ینطق بما فیہا جلبابا نور وکلہا سرور فیہا تصحیح المعانی والمبنے من مضمونہا وبیان الشان من مصنفہا ویطلب من الطرفہا حیث لم ار ان یجد فیہا سعی ولم یات شدفیہا اتی نعم اکان منتشر او جمع

باکان منتشر الاصل فی جمیع واضح واکمل وضع الایم سه اقول قولی بالیاس من سالت به تجلت وجلت عن یلیح جلت به تعینی بنو طالب ارکیک بہ علیت الوبارية شمس لغلت به اللہم اجزہ جزاء موفورا واجعل سعیہ مشکورا اللہم انت المجیب الیک ینیب اللہم منک الاجابة ومنا الانابة حرره العبد المسکین محمد سعید الدین جیح جہ وزرہ الذی القعس لہ وہذا الکتب فی آخر جمادی الاولی سنة ثلث وسبعین بعد الالف والمائتین صورة ماکتبہ الشیخ الجلیل الغدا الرفیع المنار فخر الاماثل جامع الفضائل بقیة السلف حجة الخلف المؤید من اللہ الحمید مولانا الشیخ احمد سعید صاہ اللہ من شر کل حاسد وعنید بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی خلق الانسان علمہ البیان والصلوة والسلام علی من بعث بالمجد والفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی الذین ہم خیر نتاج الانسان من الاعیان وعلی صحابہ الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی اللہ الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی مشربا والحنفی مذہبا کان اللہ لہ عفوا عن کل شیئ بالفضل والاحسان انی رایت المعتقد المنتقد الذی صنفہ الفاضل الکامل العامل الذی ہو جلیل الشان الجامع بین المعقول والمنقول والمعانی والبیان حاوی العلوم الادیان مولانا بالفضل اولنا المولوی فضل الرسول القادری سلمہ المنان عن شرور الزمان فوجدتہ مشتملا علی عقائد اہل السنة والجماعة باوضح بیان فی احسن فصول الدین قواعد واصول لدفع اہل البدع والطغیان وقامع اس اہل الہوی قرین الشیطان جزاہ اللہ عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرتہ خیرا من اولاہ وتقبل اللہ سعیہ وضاعف اجرہ بجاہ سید البشر المطہر عن ریب البشر صلی اللہ علیہ اللہ اکبر ربنا تقبل منا انک انت السمیع الدیان = صورة ماکتبہ الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر روية المعقول والمنقول عالم الحجبة الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانہ اللہ من شر کل غبی غوی بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی اسس قواعد الدین وحصن عقائد المومنین وارسل رسلا مبشرین ومنذرین وخص من بینہم سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ السادات النجباء واصحابہ نجوم الہدی الی یوم الدین اما بعد فقد تشرفت بمطالعة متن متین وکتاب فی معتقدات السلف الصالحین الذی یہدی الی صراط مستقیم ویدل علی نہج قویم یوصل سالکہ الی النجات وینجیہ من الظلمات للعلامة الذی لم یوجد نظیرہ فی العلمین وہو امام العارفین ونظام العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول ہو نقدتنا ، ہو حسن المقبول کیف لا وہو فضل الرسول ایدہ اللہ المسلمین بطول البقاء وشہرة افادتہ وکسر ظہور المبتدعین بمولفاتہ فوجدت ہذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقائد اہل السنة وابطال مغویات المعتزلة و من یتبعون خطوات ہولاء الضالین ومخرجا لمن جاہ اہل الحق والیقین فہو حقیق ان یدرسہ الفضلاء فی مدارسہم ویعولوا علیہ فی مدارکہم وما احسن ما قیل فی مثل ہذا الکتاب ہذا بیت مشتمل الباب = **وازجملہ تصانیف شریف رسالہ تثبیت القدمین** است در مسئلہ تحقیق رفع الیدین کہ بجہت اصول حدیث وتنقید رجال الحدیث برای رفع نزاع ومناظرہ کہ مابین اہل بلاد شرقیہ در حجاز واقع گردیدہ بود در مکہ معظمہ در حجاز باستفتاء وحقیقت تالیف فرمودہ عبارت آنہم عربی است = **وازانجملہ شرح فصول الحکم** است عبارت آنہم عربی است =

ازانجملہ شرح احادیث ملتقطہ ابواب صحیح مسلم است = وازانجملہ حاشیہ برحاشیہ زاہدیہ قطبیہ وحاشیہ برحاشیہ زاہدیہ جلالیہ است = ودر رد فرقہ نجدیہ وہابیہ رسائل وکتب بسیار از بسیار در عربی وفارسی دارد وتصنیف فرمودہ

ازانجملہ است کتاب تصحیح مسائل اربعین مائة اسحاق = وازانجملہ است رسالہ حرز معظم در بیان تعظیم نبوت

کاو لیا در فارسی تالیف فرمود و بود ند و ثانیاً در اردو ترجمہ نمودند و **از انجملہ است** رسالہ **فصل الخطاب** و **از انجملہ است** رسالہ **تلخیص الحق** در جواب رسالہ مولوی حیدر علی ٹونکی کہ در جواب فصل الخطاب نوشتہ بودند و **از انجملہ است** رسالہ فوز المومنین در بحث شفاعت و **از انجملہ است** این کتاب مستطاب **بوارق محمدیہ** کہ اثبات محبوبیت مقبولان اولیاء کرام و علماء عظام و کافہ انام است **و سیف الجبار** آنجنان بوقوع آمدہ کہ حضور اقدس رضی اللہ تعالیٰ عنہ در دہلی بزیارت حضرت خواجہ خواجگان قطب الاقطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدند وقت مراقبہ ملاحظہ فرمودند کہ حضور خواجہ صاحب در مقامی ایستادہ اند و بر ہر دو دست ہائے مبارک کتابہائے کثرت فساد انکار انقطاع آن ہا اندست تا آنکہ تا آسمان رسیدہ حضور اقدس عرض نمودند کہ این تکلیف کتب ہا چیست ارشاد شد کہ این شما است بگیر و در عوض کتی فتنہ شیاطین اعانت این کتب نمائید پس حضور اقدس حسب الحکم بشارت در غایت عجلت کتابہا تالیف و تصنیف فرمودند و **از انجملہ است** رسالہ **احقاق الحق و ابطال الباطل** و **سیف الجبار** چنانست کہ شخصی بورد الصلوٰۃ و السلام علیک ایہا النبی الکریم مشغول بود بعضی از ارکان وہابیہ کہ در شہر بریلی قاضی بود قاضی مذکور بحضور اقدس ماجرا ظاہر ساخت حضور اقدس جواب مختصر و شافی و کافی ارشاد فرمودند بعد از ان بعض اہل اللہ درخواست تصنیف رسالہ خاص درین باب نمودند حضور اقدس از کثرت مشاغل درس و تدریس و غیرہ تعمیل نمودند تا آنکہ سفر بزیارت حضرت برہان الکاملین سلطان العارفین جناب شیخ شاہی شہنشاہ سہروردی قدس سرہ تشریف بردہ بودند چون بر مزار مبارک رسیدند دیدند کہ تمام قبر مبارک آشفتہ گردیدہ و حضرت موصوف رضی اللہ عنہ از درون قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند بطرف حضور اقدس توجہ فرمودہ برای تقدیم سوال مذکور و دیگر امور تعجیل ارشاد فرمودند چنانچہ بتعمیل ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند **ذکر وفات شریف** در آخر عمر مبارک ضعف بغایت مستولی شدہ بود اما در کثرت ریاضت و ضعف عبادات بالخصوص التزام تہجد و شب بیداری ہیچ فتور راہ نیافت تا آنکہ عمر مبارک بسال ہفتاد و ہفت رسیدہ دویم ماہ جمادی الاخری روز پنجشنبہ آخر وقت ظہر در عین اشتغال بہ **ذکر خفی** اسم ذات ناگاہ دو بار بجہر اللہ اللہ گفتہ از جہان فانی ارتحال فرمودند ہمان وقت مریدان و خلق از اطراف و اقطار جمع شدند کہ شمار بالوف رسیدہ تا آنکہ بعد مغرب مصلے عیدگاہ نماز جنازہ ادا کردہ شد و حضرت ایشان را اول وقت عشا شب جمعہ بجوار درگاہ پر انوار حضرت والد ماجد و مرشد ایشان دفن نمودند ہمینکہ از دفن فارغ شدند باران رحمت الہیہ نازل گردید حالت فیوض بر اہل اسلام کہ از برکات معانی و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاہد بود تحریر نتوان نمود

تواریخ وصال آن مقبول و جلال اکثر علمای اعلام و شعرای با نام کہ بکثرت تحریر فرمودہ اند درینجا صرف یک تاریخ نوشتہ میشود **تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب کہ از رئیسان عظام میرٹھ اند**

حضرت فضل رسول نامدار — بافضیلت باکرم باافتخار
واقف اسرار علم معرفت — مرشد دین سر حق را رازدار
دویم از ماہ جمادی الآخرہ — راہ دار آخرت کرد اختیار
گفت ہاتف داخل فردوس شد — بہر سال رحلت آن مہ تاجدار

کان فی عز و فضل ... — ... کالشمس فی نصف النہار
بود عز خاندان قادرے — سال عمر از لفظ عمر بیرون بیار
در شب جمعہ شہنشاہ رسل — شد ز دنیا رونق افزوز مزار
بہر شمع ... عرفان دید — ہم بود تاریخ آن ... اعتبار
۱۲۸۹

اول نوشتش از بسم الله خوان
یافت آن اوراد با جهد تمام
گشت مفهوم از زبان حضرتش
داشت گویا یاد و اجرام فوق
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش از ضرب کن در آن او
پس زیاده کن بران نقد و عدد
هر چه خواهی جمله مفرد گیر

هم از آن کن سال وصلش اختیار
اسم ذات پاک حق رب و بار
لفظ الله از درود لوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معز بخشش چند اعزاز و وقا
باز بخشش چند آن قسمت برآ
باز وصلش جدائی او شناس
یا که شعر و صرعه کن اختیار
بنده مسکین معین الدین نوشت

وقت رحلت داشت شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داد و به حق
باز چون آن محو عشق غوث پاک
جمله افلاک و هم لوح و قلم
سال وصل شیخ شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
جان آن محو الله حسنه آمد
ضرب آن با اسم ذات پاک کن
بهر تاریخش این حساب آید

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جان اشار
یافت باغ عالم بالا بهار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و هفده گذار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان شعله که با تو گفتم شک مدار

این است اندکی از هزار و مشتی از خروار از مناقب و کمالات حضور پرنور مصنف این بزرگ کتاب - و از آنجا که اهل اسلام بغایت مشتاق این بزرگ کتاب بودند و دستیاب نمی‌شد لهذا اصحاب اخلاق مجمع حسنات و اشفاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمهما الله الرب الخلاق توجه باشاعت آن فرمودند و همت بلند بر ترتیب و طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکه چون عروس زیبا محلی بزیور طبع بر منصه ظهور جلوه گر گردید و شایقان جمال او شربت وصال از آن نوشیدند

صحت نامه بوارق محمدیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن کر
۵	۵	لەخواص	خواص
۵	۱۴	هنب	که هنب
۶	۲۱	محترعه	مخترعه
۹	۱۰	واقسائی	واقشائی
۱۰	۱۲	بی باک	بی باکی و بیباکان تاپا
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام جزی
۱۲	۱۷	تنغسی	تنغسی را
۱۵	۴	سسند	سستند
۱۲	۱۸	غرو	مغربیے
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۱۶	گرد گوالکها باشد	گرد گوالکها باشند
۱۶	۱۲	فصل	فصل اول
۱۷	۱۶	کلام	کلا
۱۷	۱۲	لتسلطبر	لتسعط
۱۹	۳	واعغط	وعغط
۲۲	۶	لا	را
۲۴	۸	مختصر	محتقیر
۲۵	۱۴	ممتر	کلمة
۲۶	۱۳	تاوه	نیاورده
۲۷	۱۵	بما	جماعة
۲۸	۱۰	ابنار	بناء
۳۰	۲	المنلر	المنکر
۳۳	۱۰	انکار	انکا
۴۰	۱	واستر	واسطر
۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۸	۱۷	سری	سرسری
۳۰	۱۷	اوخاوت	اوقات
۳۳	۴	بگذارید	نگذارید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۳	ماموار	مامور	۶۹	۱۵	شعبتة	شعبة	۹۲	۶	الافعال	افعال
۲۶	۹	منید	مید بد	۷۰	۱۲	مجولات	مولات	۹۶	۴	عباذت	عبادت
۲۷	۱۳	ائمہ	آیمۃ	۷۱	۸	تنفضیل	تفصیل	۹۸ برحاشیہ	۹	ہبیہ	بنبیہ
۲۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنزة	المنزہ	۹۹ برحاشیہ	۱۷	فیحس	فیحسن
۲۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۴	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لخطئوا	یغلطوا
۳۲	۱۳	الزام	التزام	۷۴	۱۰	تہافتت	تہافت	۱۰۰	۴	ابلہی	ابلدی
۳۶	۶	جرار	اجرار	۷۴ برحاشیہ	۱۱	الملوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	رومالاختصا	واماالاختصا
۳۷	۱۳	المنافق	آیۃ المنافق	۷۷	۱۷	طحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	بازد	بازو
۳۸	۶	فر	مر	۷۷ برحاشیہ	۳۴	فیہم	فہم	۱۰۶ برحاشیہ	۱۲	توپمودن	توبہ نمودن
۵۱	۸	بایہ	یابد	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۷ برحاشیہ	۲۲	آنحضرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلمہا	یعلمہا	۸۳	۲۰	زحرفۃ	زخرفۃ	۱۰۹	۷	فصلہا	فصلہا
۶۱	۲۰	خلیہم	خطیبہم	۸۳	۲۳	بشئی	بشیئی	۱۰۹ برحاشیہ	۳	القصل	الفضل
۶۲	۱۰	دگر	مگر	۸۴	۷	صندر	صدر	۱۱۲	۱۸	باحت	باحث
۶۴	۱۱	شع	شسع	۸۴	۱۷	فنشاالجہل	فنشاالجہل	۱۱۲	۱۸	حلث	حلت
۶۶	۱۱	علم	عام	۸۴ برحاشیہ	۱۲	تنجیہ	بتنجیہ	۱۱۲	۲	لقد	نقد
۶۶	۱۷	تقیقہا	تحقیقہا	۸۵	۱۹	صاحب لمعہ	صاحب لمعہ	۱۱۲	۲	کاو	گاؤ
۶۷	۴	الجوبہ	الجوبۃ	۸۵	۷	ہذاالاخراج	ہذاالاخراج	۱۱۳	۲۶	بجارہ بندوان	بجارہ بندوان
۶۷	۱۰	تقی	نفی	۸۶	۲	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	۱۱۴	۱۴	باسمہ	باسم
۶۷	۱۸	لقیہا	لفیہا	۸۸	۲	لایکن	لایکون	۱۱۵	۲۱	تحلتہ	تحلتہ
۶۷	۲۱	کانہا	کانہا	۸۸	۵	وتفلسف	وتفلسف	۱۱۶ برحاشیہ	۲۰	الشبرک	التبرک
۶۸	۱۱	یلحق	یلحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۶	۲۷	اختلفوا	اختلفوا
۶۹	۱۸	فوتۃ	قوتۃ	۸۹ برحاشیہ	۱	الغرض	الفرض	۱۱۶		جرہ زا	جزورا
۶۸	۱۹	والجہورتہ	والجہوریۃ	۹۱	۵	امرتکم	امرتکم	۱۱۶	۱	ارلعزیز	انہ العزیز